

سپاوون

شماره دوم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق جمادی الاول
۱۴۰۹، مطابق آبان ۱۳۸۸، شماره مسلسل ۹۵ سال دوم

Ketabton.com

به لب
به دل
دارم

حرف و نیکو

نخ و دارم

خاطرناشاد

تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

حیوانات

کافیته نادره با انواع زیاده
بلاستیک نماند نظیر دزدان
دوستان شماست

آدرس

شهرنو مقابر مسجد جامع شیرپور



فروشگاه فقیرزی

جدیداً لوازم آرایش، خوشبوئین
عطریات، قسام بوتها، زمانه و
مردانه مدل جدید و تازه ترین
جیمپاز، زمستانه مردانه و غیره
رجانسر موه نیاز مشتریایخ
مخترم خود را به قیمت مناسب
عرضه میدارم.

با هم مناسب بگر
روزهای
سودمند



فروشگاه فرید

فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین
رجانسر از مشهورترین کمپنی های جهان

پنجیخ فلبه داره نما خوشی
شهریایخ پذیرفته میشود.

آدرس: شهرنو

مقابل سینما پارک

خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ
خوراکیه
های لذیذ -
قرطاسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانیذ
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شویذ

یما رامین ویدیو کست



بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پینستو، کرم
هندی و ایرانی آماده فروش
فلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴

وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً و اج

فروشگاه انور میخاید
وارد کننده
آدرس: تجارتنی تجارتنی

رهنمای معاملات

مهرسم آبادگار

خرید و فروش خانه و یا ارتان کرایسی
ادرس: بین چهارراهی شین و چهارراهی
انصاری - تلفون: ۴۲۴۶۸

فروشگاه مصطفی

جاده صالح تها بر پارک شهر نو

رهنمای معاملات

روح الله فقیری

خرید و فروش خانه زمین و مـ و تر
ادرس: شهر نو چهارراهی حاجی یعقوب
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۳۲۵۲۱

فروشگاه معلم و فروشگاه

حبیب نژاد

متصرف مقابل مسجد جامع یعقوب

شریفی ویدیو کست

ثبت هرگونه کست و فلمبرداری محافل خوش
آدرس: متصل رهنورانت آلی قایف

قرطاسیه فروشی ارزان

کارتون و تمسیر سنیهای اقبال

نورا که فروشی عبدالغالب

متصرف رهنورانت کسرفایف

رسولی ویدیو کست

نابترین کتھا لوستی را در فرمیدارد
آدرس: جاده نادر شهر نو پل درونج

قرطاسیه فروشی عالی گلرکز

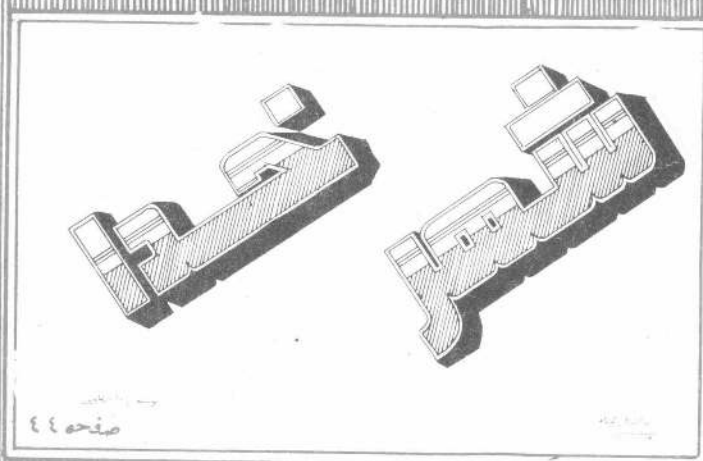
متصرف کلنیک مرکز

برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین

عرضه میدارد. خوشحال میشه مقابل لیسسه سین کلی

رضادرملتون

سپاوون



سخنانی
با عبد الله
فهدیم نظام
لادیو و تلویزیون

مینہ دانسان پھڑوندانہ کی
۱۸ خ





افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول
۱۴۰۹ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

آيا بايد مردان آيستن

صفحه ۲۸

مدیر مسوول : د وکتور ظاهر طنښين

تيلفون : ۶۱۹۰۲

معاون : محمد اصف معروف

تيلفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه لورناليستان
جمهوری افغانستان

لېر نظر هیات تحریر

بارق شفیعی

محمود حبیبی

عبدالله شادان

لطیف ناظمی

رهنورد زریںاب

شفیق وجدان

تېراز: ۳۰۰۰۰
چاپ به وب انټېټ مطبعه دولتي ټيمت
پك شماره ۳۰ افغانی
ادرس: ټكرويون سم بلاك (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتي
حساب بانکي: (۸-۴۰۲۳۲) د افغانستان
بانك

ارت وگراپك : روح الله نقشبدي
شيخ سعید رحيم
مسعود
خلافی : کبير امرويسی نامی
ناپي : محمد اسحاق جليلی
بمقام : واحد شاه نصیری
عکاسی : محمد گل رحمتیاب
شیر شاه اوبی ، شریک
لطیف وصالین

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارن . مضامینی که به اداره مجله مواملت
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکردن . نظریات ارایه شده
صرف نظر نویسنده میباشد .



را احدث بنی اخلاق
در قلبهای همتی

صفحه ۲۸

دارالمستوفین یا دارالمجلس



گزارشی از مرستون

«خوش آمدید»! حین داخل شدن به سرت کوچکی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود - این «خوش آمدید» توجه ام را جلب کرد.
درختان استوار و بلند قامت که در دو خط موازی جاده را در نبال میکنند به سر جاده تا آخر چترزد و اند شاخه ها از دو کنار سرت هند یگر را به آغوش کشیده اند.
وقتی داخل محوطه مرستون میشویم و با باشندگان آن آشنایی پیدا میکنیم و در میان ما هم آشنایان بی سرنا و چیزندارانند که در این اجتماع دور هم گرد آمده یا گرد آورده شده اند.

اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال، جوانان و پوسیدگان اعاشه واباطه میشوند. ۲۲۰ نامیل در مرستون زیست داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده می نمایند. ۴۱ زن دیوانه و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار ما برآشندگانند. یکی از مسولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود:

«با گرفتار نگردن ما بشم اینجا مرستون است. صرف برای گداها و فقرا نه برای دیوانه ها. پس چه باید کرد؟ وقتیکه مقامات مسول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند»

فرمودید مقامات مسول مگر این مقامات مسول غیر از شمال است؟ در طرز العمل کار ما مطابق پرنسیپ های مطرحه در انسا - سنامه مرستون ها جمع نمودن گداها بخیر کار خارتند و بی محل است. البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند. فعلا این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانماییم در آن صورت چه واقع خواهد شد؟

«پس راه حل؟»
راه حل اینست که با امکانات وسیعی که وزارت محترم صحت عامه دارند (دارالمجانین) تاسیس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند.
بودجه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد؟
«با تأسف باید گفت که از مدتی به اینسواز بودجه خبری نیست - فعلا» خلاف پرنسیپ های صلیب سرخ ما ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میاشت یاری مینمایند. در نزد لکسیونی از اوراق پذیرش مقامات دیوبند موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام»

هرگاه شمها
های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید؟
«شما میدانید که در شمار افرادیکه در مرستون زنده می دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کار و آموزش آن بعد از مصارف وقت لازم را ایجاد میکنند که دست ما از هردو تنگی است»

هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلا به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید به این اقدامات بود. همینکه فعلا مانعیتونم زیاد تر گداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهیم نیز ناشی از معضله جایی است.
«باشید سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیریم. درین تعمیر که متصل دروازه ورودی است - شعبات اداری جا دارند. با چند تن از مسئولین که سر میخوریم در میان ما که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرا آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته و بعد بی از کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند. کلینیک ابتدایی مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن سالی که سالهای متدای عمری را به تدای مریبان مرستون

وقف کرده کار میکند و در هر هفته دو روز در کوربان جهت معالجه مریضان می آیند.
بخیرد یگر رالیلیه هاشکیلیل میدهند. در اینجا روان حسرت خوردن زنده می حکومت میکند. به اتاق نابینایان سر میزنم. اینجا خاموشیست. میشود تصور نمود که درد یا لوگها چه آسالم و آرزوهای متباز است. شاید در اینجا بزرگترین آرزویناشدن باشد. برای دیدن زشتی ها و خوبی ها. در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های د و منزله و فرش گیم و یکمقدار ظرف موجود است. در اینجا نیز آرزوی مواد حیوانه میزند. کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حیده شده. تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان با شنیدن صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند»

به لیلیه انات سر میزنم اینجانب زنده می ادامه دارد. به چشمها که میبینی یا س نامرادی و رخ بی کسی را میخوانی. دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند. بی مصروف جاروب اند. دخترن تقریبا ۱۷ ساله بی توجه ام را جلب میکند که آرام به گوشه آفتابی نشسته و سیخ های بافت راته ویا لایزند. اوستاره نام دارد.
- ستاره جان میخواهی برای خود چیزی بیا می؟
- بی کسی بهم در بدل بافت ای خاکت و صد افغانی میدد.
ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدد. اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه (۸۴)



از جاربوب کردنی بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و چقدر در کارهای خانه سهم میکنید ؟
- مادر فامیل ۹ نفر زنده گسی میکنیم چون خواهانیم در کارهای خانه با مادر کم میکنم من کمتر در کارهای خانه سهم میگیرم. اگر چه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدم بادل و جان خواهم بذیرت.

- از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان می آید ؟
- در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید ، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید .
- برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید ؟
- اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم .

- والله چه بگویم از سود آوردن خوشم می آید که يك هواخوری هم می شود ولی از جاربوب کردن بسیار بدم می آید .
- معلم میشود که زیاد جاربوب کاری کردین ؟
- نه به هیچ صورت این کار را کرده ام ولی بدم می آید .

آشپزی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :
شما با وجود سهم فعال تان در دروس مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میکنید ؟
من با وجود ... درجه صنفی ، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب به اشپزی علاقه زیاد دارم .
- از کدام کارخانه بدتان می آید ؟
- در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید ، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید .
- برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید ؟
- اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم .

دختران و

آیا در کارخانه

مرد نباید کلاشویی کند

کاظم محصل سال اول بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :
شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسیده گسی میتوانید ؟
شش نفر اعضای فامیل ماست . در کارهای خانه هر چیزی که بوده رسید گسی کردم ولی به نظرم سهم گرفتن مرد ها در کارهای خانه باید مطابق مسئولیت شان باشد ، نه آنقدر که کلا شویی هم میکنند .

اول نفره ضد جاربوب

هایشه رناشاکرد صنف ده دال لیسه آمنه فدوی :
با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :
اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران حصه میکنیم . مادر فامیل هشت نفری زنده گسی میکنم در اشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید .

سپران چه میکنید ؟

سهم میکنید ؟

چی امن و کارخانه

مسعود کریم محصل سال سوم انستیتوت طب دندان :
شما تا چه حد در کارهای خانه رسیده گسی میکنید ؟
- چی ! من در کارخانه هیچ سهم نمیگیرم اصلاً چرا سهم بگیرم مادر فامیل سه نفر زنده گسی میکنم تمام کارخانه را مادر من و خواهرم اجرا میکنند .
- اگر آنها روزی بخانه نیاشند باز چی ؟
- هیچ اگر نان خوردم ظروف را به جایش میگذارم جای خواب میت میاشند تا مادر من بیاید .
خوب حال که اینطور است بعد از عروس شما چی خواهید کرد ؟
وقتی عروس میکنم که به کدام کسی نیاز داشته باشم یعنی کارهایم را اجرا کند و نه چراغ عروسی کنم ، بعقیده من کاملاً غلط است که زن و مرد هر دو مساوی در کارخانه سهم بگیرند .

کارهای مردانه

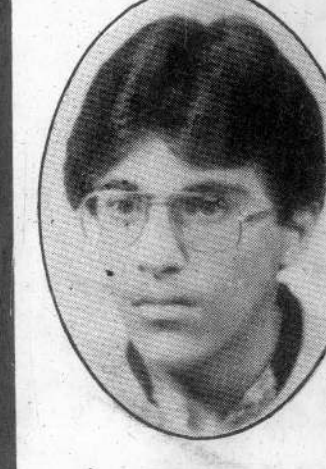
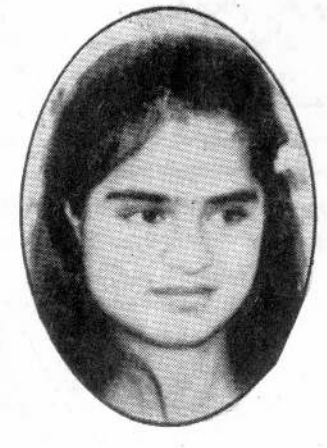
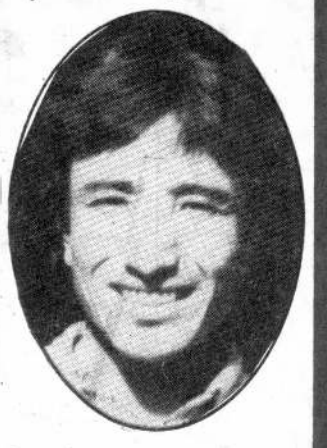
نجیب الله دکاند ارسینما بامیر :
- مصروفیت روزانه شما چیست ؟
- دکان ماه ، دکان برزخ ، فروش است و از ۸ بجه صبح تا به عصر مصروف کار استم .
- آیا گاهی در کارهای خانه با وجود خستگی زیاد سهم میگیرید یا نه ؟
- مادر فامیل نام خدا ۲۰ نفر زنده گسی میکنم . معدر کارهای خانه مثل اشپزی ، چوب شکستادن در زمستان برف پاکسی و آوردن سود ای بازار کم میکنم .

پختن هوسانه خوب است

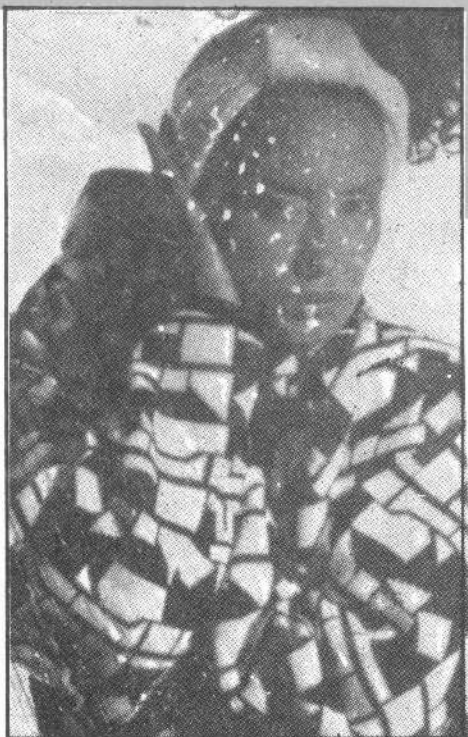
دیانا محصل سال دوم بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :
شما چقدر در کارهای خانه سهم فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید ؟
با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه آنها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم .
زیاد پختن هوسانه و اشپزی در مجموع خوشم می آید ولی از اتوکاری زیاد بدم می آید .

متخصص پختن شیر برنج

محمد عارف تنها سرایزلسوای راکت :
شما در فامیل چند نفر زنده گسی میکنید و در کارهای خانه چقدر وارد استید ؟
- مادر فامیل دوازده نفر زنده گسی میکنم و در قسمت اشپزی و پختن شیر برنج تخصص دارم انهم در صورتیکه مادر و خواهرانم در خانه نیاشند .
- پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید ؟
- چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیر را به نانوا بییم که از این هر دو کار خیلی بدم می آید . در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می رسانم و از روز مندم در اینده های نزدیک شامل بوهنخی طب کابل شوم و یک دکتر خوب و مهربان برای مردم باشم ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند .



معموداوی په جاورد معفونی



هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیا والی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیزی

د توریالی ژباړه

تامتو فرانسوي ټولنپيژندونکی ژان - نوئل بدي وروستيو وختونو کې يو کتاب د ((اوازو)) په نامه خپور کړې دې چې د اکتاب د لوستونکو له تاوده هرکلی سره مخامخ شوې دې .

دادي د اوازو په باب او داچې له علمي پلوه اواز هغه شې د فرانسوي ټولنپيژندونکی نظريو ته فوز نيمو . هغه د دغې موضوع په هکله خپل نظريات د ((نيوتايجز)) د مجلې له خپريال سره په يوه مرکه څرگند کړې دي .

- اوازي تل او په هرځای کې موجودې وي . اواز د ټولنيزو اطلاعاتو يوه پخوانی شيوه ده او د ليک تر پيدا ايښت پوري د تماس يوازي شيوه گڼل کېږي . د مطبوعاتو ، راډيو ، سمعی او بصري د اطلاعاتو د وسایلو پيدا ايښت ونشو کولای چې د اوازي مخه ونه منی .

امريکايان يعنی هغه کسان چې د دويمې نړيوالې جگړې په کلونو کې موجود و اوازو د هغوی د اردو او ملکی کسانو په اخلاقي روحیه باندې منفي اغيزه کړې وه . لومړنی کسان و چې د اوازي په باب په زده کړه کې یې پيل وکړ .

اوليت او پوستن د دغه علم بنسټ ايښودونکی اواز داسې تعريفوي :

((هغه گومان چې له ستروپينو سره اړيکه ولري او د دې لپاره ټاکل شوې وي چې په هغې باندې باور وکړي اوله د قهقرو ارقامو پرته چې د هغې د رښتینتوب څخه نه منکوي . له يوې ژبې نه بلې ته ليزه کول کېږي)) بدي توگه . اواز تر ټولو لومړی هغه اطلاع ده چې پر باور او د پام ټينگه وي او هدف یې قانع کول دي .

۱۰ . شپيوتانی امریکایي عالم لیکي : اواز له اقتراحې (بدیهه یې) اطلاع څخه عبارت دي او د پام لپاره چې د خبرو اترو د بهیر نتیجه ده . پایله بل بهان اواز یوازي اطلاع نه ده . اواز د پېښو مشخص تعبیر او تفسیر او د هغې په باب له خبرو اترو او بحث څخه عبارت دي .

بله نظر هم شته دي او هغه داچې : اوازي د يو ډول رواني ناروغي په مانا او هم هغوی ناروغي چې اوازي تعديق کېدای نشي . نو پر هغې باندې باوري مانادې او بدي کارکړی د ليونټوب نښې پرسي دي . نو لدې امله هغه کسان چې په اوازو باور وکړي

شاید اوازی
يو عفوونی
ناروغی وی

سباوون هنرمندان سال را انتخاب مینماید کارگردان فلم هنرمند سینما مثل، آواز خوان و کمپوزیتور مورد علاقه تان کیست؟ نظر تان را برای ما بنگارید!

کورس مجله سباوون
پارسی ۶۷۱
مجله سباوون

شول چی ترزو زیات کسان . د ارقام له کوم معایه
غځه اخیستل شوې دي بداسی حال کی چی رسمی
ارقامود ۳۱ کسانو پرته نیولې ده .

مخواب ساده دي : په رسمی ارقامو باندې پا وړ
نه کوي . د هغه څه په باب گومانونو چی په جزئیو
کی پیژن شوي له پینې نه وروسته په لومړي اوونۍ
کی شکل ونیو . یعنی په هغه وخت کی چی لا هین
رسمی ارقام نه وو وړاندې شوي . خو فرانسوي -
ورمپانوي د هغه پار په باره کی هغه سپه لاندې
ایستلی او د وړل شوو ستر ارقام هم خپروول . هغو
ارقامو چی وروسته وړاندې شول د جا پاملرنه
وړوانه وړله . خلکو په فرانسوي ورمپانوي نه لدې امله
چی هغوي د شوروي اتحاد په نسبت منفی چلند
لري . بلکی لدې امله باور وکړ چی هغوي د اتومی
استیشن غځه په پار کی وو اوله شلوکلونو راهیسې
هغوي د ناوړه پینې په انتظار کی وو . یو چاودنی
په پوځل سره ټولی اوازي او پار تاید کړي .

موز به اوازي باور کوو ځکه چی د اکارد شاورخوا -
نري د بی پیژندنې لپاره غوره امکان دي . . . د -
انسان مخزتل د انو ولیزو طرحو په لټه کی دي . چی
د بی نظم اولکو ورو پینوډ یو والی امکان برابروي
موز هم گډوډي اوهم تصادفات نه خوینوو . د هغه
مقیاس په پرتله چی اوازه څرنکه خپریږي . په هماغه
اندازه اوازه زیاتره د قناعت وړ گومیس .

کله چی خلک بریول باندې د اغیزې په نشتوالی
کی . د یوې موضوع په باب خبرې کوي . د اکارد ه -
هغوي له نظریاتو سره د یوځای کید و لپاره د انسان
سینه والی راباروي . روانشناسان د انسان له دغه
روانی خاصیت غځه په بڼه توگه خبر دي .

اوازه یوازي هغه وخت مینځ ته راځی چی -
وکولای شی د کوم ټولنیز ضرورت رفع کوونکی . د کوم
کس هیلی او پتی اند پینې وي . محدودې اوازي
چو لنډ حقیقت هم خپریږي . حتی داسی اوازي
د هغه چاله خواچی په هغو هین باور نلري . -
خپریږي او تکراریږي .

خوکاله اوازه وه چی د ((مک - د ونالد)) د -
شرکت په رستورانونو کی د فونې کوفته د ځمکی له
چینجیو غځه جوړ وي . دا اوازه چی په هین ډول -
نش کیدای چی رښتیاوي (د هغه سختی ځا رنی
له امله چی د خوړاکی مواد وڅخه کپړي) بیا هم
د یو شمیر لگونکو د اند پینې سبب شوه او هغوي
فکر کوي چی د مطلق کثافاتو په وسیله تغذیه
کپړي .

فرانسوي ټولنپوه د دي یونښتی په جواب کس
چی اوازه د ټولنی په سیاسی ژوندانه کی څه نقش
لوبوي . داسی څرگنده کړه : سیاست له اوازي -
پرته وجود نه لري . اوازه د هغه خبرد لیز د لسو
لپاره یوه وسیله ده چی له ټولنی غځه پټ ساتل
کپړي او خلکو ته امکان ورکوي چی په هغه څه چی له
هغوي غځه پټ ساتل کپړي بحث وکړي . مثلاً د
جمهور رئیس پر روضتیا او سلامتیا باندې په رسمی
ډول بحث نه کپړي . خودا د اوازي لپاره یوه
موضوع ده . د دولت د مشر د عمر ایز د والی پوري
اړوند ه ساه له او د هیواد وچاود دارام اړوند لاند

باتی په (۷۷) مخ

لمللنه پردې دي . دا راز نظر د هغو کسانو د -
تکثیرولو امکان برابروي چی د پینو په رسمی تعبیر
باور نلري .

خود اوازه خپروول - د ډله پیژوم (او هاسو)
نتیجه ده . اوازي موز ته نه د پرد یو له لاري بلکی
د نزدې کسانو له لاري چی زموز تیرایستل هغوي
ته بی مانا دي . رارسنزي . خود دي واقعت چی
باید هیڅی نکر چی د اطلاع رښتینوالی هغه
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولاي
شو . د مثال په ډول . د ((یونایت)) ورمپانۍ
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د ((فگارو))
په ورمپانه کی خپریږي حقیقت نه . بلکی د هغه
معکوس دي .

هرکله چی انسان د یوڅیره رښتیاوالی شک او
تردید ولري . په هغه صورت کی خبر پر اوازي -
بد لیزې .

د اوازي منل او پر هنی باور - د هرانسان د
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک به اواز باور
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رښتیا کپړي اولسه
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له معانه سره لري چی په
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه
کی د هنی اطلاع پیدا ایست او خپریدل اوازه بولم
چی په ښکاره توگه د رسمی منابعو له خواتمه پتی
نش او یا هم د رواغ وگڼل شی . اوازي له رسمی
تعبیر و نوڅخه مخکی کپړي . سر پیره پردې د پټو
مسایلو رسوا کول او یا هم د فرضیاتو څرگند ول . واکمن
ارگانونه دي ته اړ باسی چی د هغوي په باره کس
خوله برانیزی . کیدای شی چی اوازي ډیري کتوري
هم دي . د مثال په توگه . کله چی د یوې موسسی
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیږي چی د بر طرفس
ساه له بی تر لاس لاندې ده .

ولی اوازي په چټکی سره خپریږي .

- د دي لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي
باید پرې خبرنشی . له همدې امله خلک هغه کوي
چی هغه ډیر ژر د خپلو نزدې کسانو تر مینځ خپره
کړي .

موز پر هغه اوازي باور کوو چی هغه له هغو
کسانو چی پدې یا هغه علت له موز غځه زیات بو -
هینزي . واورو . په اوازه باندې باور هغه وخت
زیاتنزي چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو
چی د هغه خبروته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :

((جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملگري لمر م
چی پخپلو سترگوئی ((دعا جل طی کد)) موتر چی
له . . . سیمې غځه تیریده . لیدلی دي)) . پدې
صورت له شاهد پسته بل چا باندې باور کولای شو
زه همد اوس د خپرنوییل په باره کی یو کتاب لولم .
زه له هغه څه سره چی هلته پینې شونه . بلکی له
هغو اوازو سره چی د جزئیو په باب مینځ ته -
رافلی . علاقه لرم . د اصل اوازي د ډله پیژو اطلاعات
د وسایلو له لاري خپري شوي . موز د دي په باب
چی په جزئیو کی څوخته له مینځه تللی . د عامه
افتکارو نظر فونښته وکړه اوبه جواب کی واوریدل -

اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید]
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا می توانید ماست بخورید زیرا بهترین منبع کلسیم است و اما اسید لاکتیک که بوسیله ماست بوجود می آید دارای خواص بسیاری است: اولاً اغلب میکروها در برابر آن از بین میروند، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سرایتی کلوزوسپایه زخم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند - از بین سیلین قویتر ماست از بین سیلین هم قویتر است - قبول نمی کنید، بشما ثابت می کنیم - بین سیلین روی - میکروب حبه یعنی ((یاسیل تیفیک)) هیچگونه اثری ندارد ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین میبرد - میکروها با راتیفوسید و دیانتری (اسهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین میروند - میکروهای مولد ملاریا در دو ساعت و میکروب مولد بنومونسی (سینه و غل) در پنج ساعت و میکروب دیفتری در ۲۴ ساعت بوسیله اسید لاکتیک ماست از بین میروند - در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتری اثری ندارد - حافظ بدن - ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و - تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان نمفر، کلسیم، آهن و بیشتر ویتامین های مفید برای بدن مانند ویتامین (A) ویتامین (D) ویتامین (B) و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر - ماست بین سیلین غریبا اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوزان تبدیل به اسید لاکتیک



وقتی کار راهزنی های پر جمع و جور شعر ما اند زمان ایستاد میسوی از کنار جاده آدمهای گوناگون با حالات ویژه خودشان را میبینی، آدمهای یا پرهنه، آدمهای خویبر لباس، آدمهای بنیاد، آدمهای ناشاد، آدمهای عصبانی، آدمهای متحامل، آدمهای زیبا، آدمهای زشت، آدمهای سفید پوست، آدمهای گند مگون، آدمهای سیاه پوست، آدمهای گریان، آدمهای خندان، آدمهای قد بلند، آدمهای قد متوسط، آدمهای قد کوتاه، آدمهای موکب، آدمهای بی حیا، آدمهای زین، آدمهای بیخ، آدمهای عاجز، آدمهای چرت، آدمهای بانظافت، آدمهای بیخ، آدمهای لافزنان، آدمهای توجه را جلب میکند، هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می کند، برای ما بخصوص زنده می آید که می توانیم توجه قرار گرفته اینها را آدمهای صمیمی همیشه صمیمی اند و این مطلب را بخصوص آنانی خویبر میدهند که نزدیکی با قد کوتاه ها دارند - یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدتی در میوه های آرشید ارگانهای محلی که قدش در حدود یک متر و پنج سانتی است میگوید: ((او نهایت متحمل، خوش سرپر خورده و انسان شریفی است - ۱۰۰۰)) حاجی غلام حیدر که ۲۴ سال دارد میگوید: ((زنده می من مثل سایر همشهریانم عادی و کاملاً عادی است سالهای قبل کاکای بدم نیز مانند من قد کوتاه بود - آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از ارادان - اهالی است حتی وقتی میخواهم به سرویسهای بنج افغانستانی بالا شوم نگران میگردم ((برای اطفال اجازه نیست)) شاید او واقعا نداند که من من ۲۴ است - درته و بالا شدن موثره های کلان کمی معضله دارم - نشستن بالای چوکی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است - تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده ام که برایم چوکی بسازند و نیز برایم درجه بندی اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده))

غلام حیدر مورد بحث واقعا خوش برخورد و بی تعارف، صدای - نغایت ناز دارد - از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار سفر حج معظم نموده و از ولایات خلیل آباد و بلخ را دیده است میگوید: ((وقتی که برایم بخوام در ریشی سرتاپا بسازم یکم متر که بگن کانس است)) او ۲۳ کیلوگرم وزن داشته نمبر پختن (۱۲) است - در مورد از او جاس میگوید ((تا زمانی که کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروس نمیکنم)) به امید آنروز که چنین دشواری آید - ال حاجی صاحب پیداشد و در تغییر آن زودتر تریه نیاید و سراغ دیگر فرستد کوتاه ها را میگیریم -

یکی از شناخته شده کوتاه های شعر ما هم آقای غلام سخی افشار اند - ایشان مدتی در کورن ریاست تأمین احتیاجات استند - نهایت خوش برخورد، صمیمی و شوخ مشرب، غلام سخی میگوید: ((من حقیقی ام متجاوز ۴۷ سال است)) - و چگونه شوخی ادامه میدهند: ((تا به حال یکبار از دوایج نموده ام - شکر الحمد لله - شرمه از دوایج شرمه - فرزند بلند قد مانند مادرشان است)) - همکاران همه به او احترام قایل اند - زیاد دوست دارند - قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم به پدم اندازه قدش از یک متر و سه سانتی تجاوز نمیکند - نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه متره میباشد - در ستان نیز کوچک اند - میگوید برادر مرحومی اس از اندام کاملاً نورمال برخوردار بود - منیسر و بی از همکاران او میگوید: ((در مورد غلام سخی خان نظر عمسه همکاران مایکی است، تمام خوبی های دارد - کثر عصبان می شود، همیشه مزاج میکند زیاد تر از دیگران کار میکند))

بیت همکار دیگر میگوید: ((غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان میخورد)) - از غلام سخی میپرسم چه مشکل دارد: -

((من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می دارم - با ارادان اطفال و جوانان و دختران عادی شده ام مشکلات فقط مشکلات نیست که در انگیزه همکاران ما است)) - بقیه در ص (۶۳)

قدها



گزارشگر: صباح

به دنبال افتخادها

به لب حرف و به دل فریاد دارم

رخ تو خاطر نامشاد دارم

دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی مبدل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از سحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و تکیه بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشوت ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همان‌طور که استعداد‌های خود را حفظ می‌کند، همان‌سان باید آنرا میقل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد را درجا پشان قرار دهد. و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعددند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهی محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز اربابی نمی‌گذارند. بهر حال، بخواهید برسید تا فرمان‌برار فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا و درجه سه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده ی موسیقی امروز مآرا بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشید. اما بعضی‌ها مخالف این نظریات اند، هستند



روزگار است ایستادگی

تهه كنده ح نر

ك

گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رهگذر را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زیرزمین دیگری میرود. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رهگذر را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زیرزمین دیگری میرود. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که



معمورترین مردان و زنان



وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود را در شهر صنعتی لینناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از مسن ترین اشخاص جهان وجود دارند. این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریکه آن شهر گذراند و او اکنون زیاد از صد پسر و دختر، نواسه و کواسه دارد. با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه سعم میگیرد و از کواسه هایش مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیان ندیده تا اندازه ای که

میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند. در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص مسن و معمور زندگی می کنند که مطابق به آخرین آمار از رقم دوسم آنان رازنان تشکیل میدهد.

علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندانند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد. همه پرسی که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دو سگ اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند. پنجاه سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۰۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود می بالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشک را دارند.

سال زود ترمیمرند. آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطانی شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر میبرند. یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که سگرت کشان پیشنهادهای سفارش شود جاییکه اشخاص غیر معتاد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشان شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



۱۲۰ کارشناس ورزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آور تر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در فاد رسید یاد آور شدند تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میبرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولد سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند. دکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراس لندن میگوید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

ک

ک

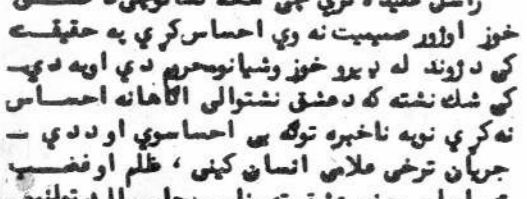
اقامه دعوی خانم علیه شوهر

روبین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین نهرمان سنگین وزن یکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن روبین گیفتز

به دزدی پول یکسر معروف جهان سهیم شده است. در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی پایه وی اساس خوانده شده است. این صورت دعوا آخرین دعوی بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند. وکیل دعوی مایک تیون - ادعای روبین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکترس خوانده است.

مینه د انسان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پتوي له شوره پکې او متقابله نینه د اول احساس له مننه وړي . . .
 ((د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یومسای کېدو وڅخه یواحد وجود منع نه راجسی .
 طبیعت انسان یوازي ژوند کولو ته نه دي جوړ کړي لکه چې انسان لکه و کونښونو او هڅوته اړتیا لري متدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسی فریزه لکه څنگه چې باید ارضای کړي اوترهغسی پوري چې نارینه او نینه د وار په توله مانا په دې ارتباط وارد نشي د اغیزه نه اړخا کړي .
 راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږ وښایونو محروم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اگاهانه احساس نه کړي نوبه ناخبره توگه یې احساسوي او د دې -
 جریان ترخې ملائې انسان کېږي ، ظلم او فحش په رابولي پخني عشق ته مناسب چاپیریال د تولدو -
 هانوله نظره لري نه دي اړکه له بامه لري پاتې شي نراوښمه په ونه کړای شي خپلې طبیعتي ودې ته ورسېږي زیاتره نارینه او نینه چې په ژوند کې له مناسبو شرایطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې له ماطنی سره لکه عشق احساسوي خوږ تجربه کله کسانو ته د جنسی جاذبې له مخې مشکل کار دي -
 مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو -
 شرایطو کې روتل شوي وي صدق کوي که وفادار ويوې نجلې ته ترهغه پوري چې مېړه کوي پاکر پاتې شي نو هڅوته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبرې پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتیجه نه لري .
 برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختگ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی موافقوولار وې او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .



راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توگه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وېستی وه ناوړه پېښه کېدل کړي .
 راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیجانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینگار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جگړې ته گوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه چې هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له -
 د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د -
 عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولسې ش په محقول ډول له هغه گټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعد یې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسی نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپوري اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړوړنگ والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختگ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی موافقوولار وې او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .

راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توگه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وېستی وه ناوړه پېښه کېدل کړي .
 راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیجانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینگار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جگړې ته گوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه چې هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له -
 د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د -
 عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولسې ش په محقول ډول له هغه گټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعد یې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسی نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپوري اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړوړنگ والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختگ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی موافقوولار وې او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .

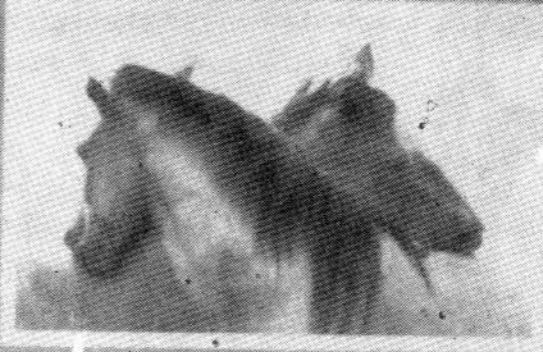
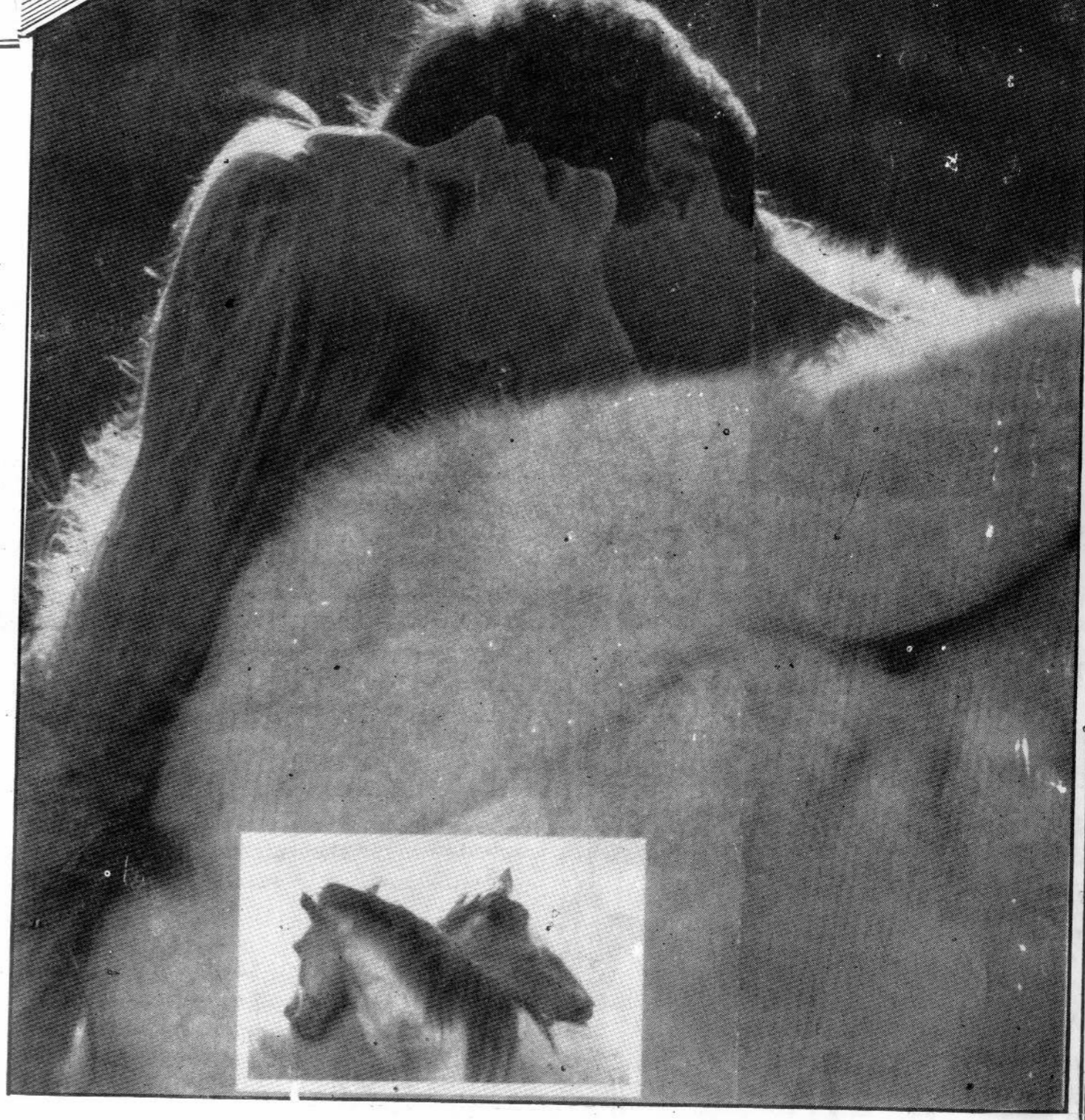
راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توگه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وېستی وه ناوړه پېښه کېدل کړي .
 راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیجانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینگار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جگړې ته گوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه چې هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له -
 د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د -
 عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولسې ش په محقول ډول له هغه گټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعد یې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسی نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپوري اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړوړنگ والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختگ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی موافقوولار وې او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختگ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی موافقوولار وې او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختگ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی موافقوولار وې او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختگ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی موافقوولار وې او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .



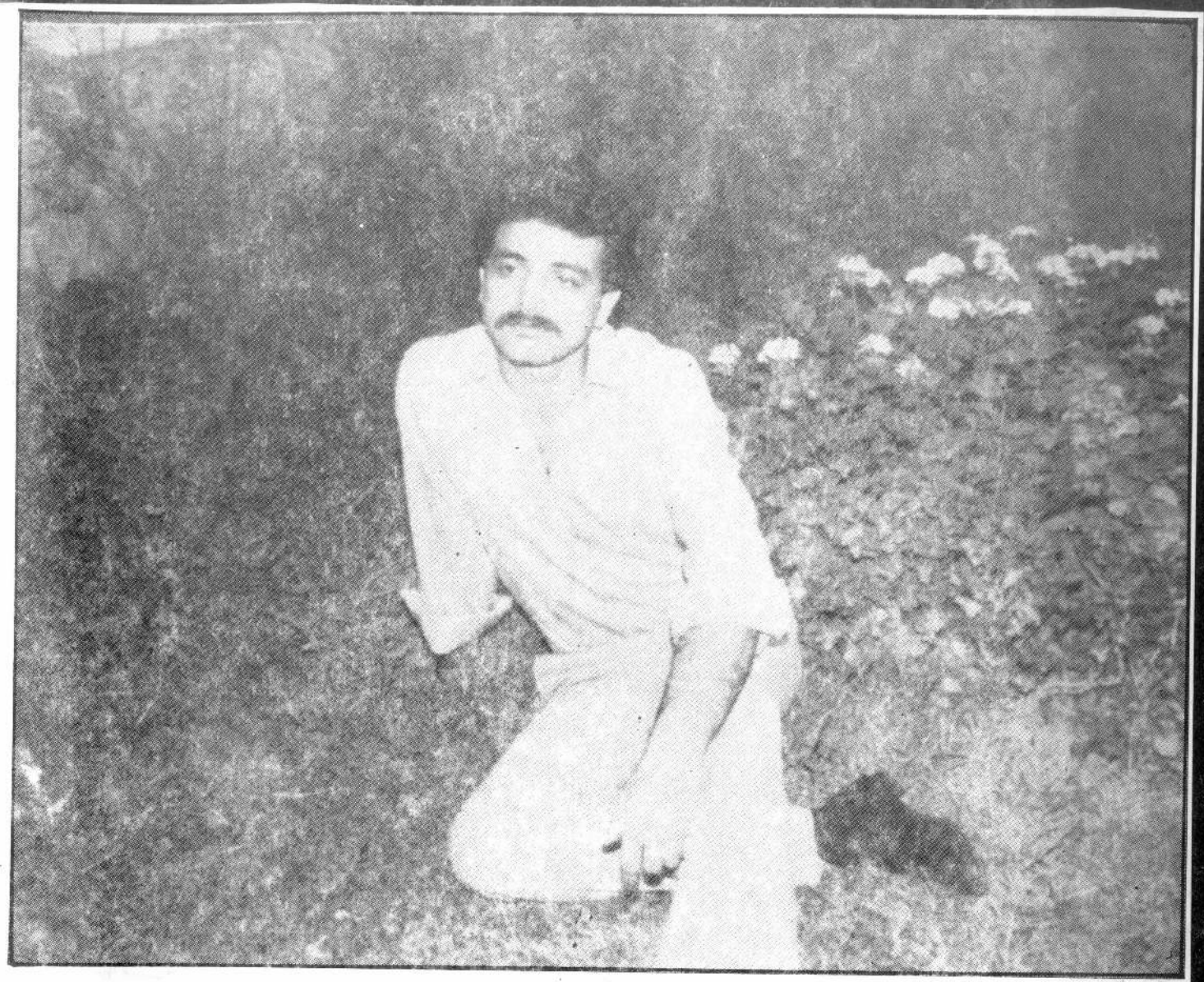


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر
اند از می کند کسی را نمی یابند
از سر مجبوری عبد الله نعم را که
هنوز نطق شناخته شده پی
نیست در حالی موهظف به خوانش
اخبار آن ساعت می کند که درست
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی
است. عبد الله اخبار را شایسته
باد لهره و احساس گنگی که
نمیداند خوشی است یا غم
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد
همه برایش تبریک میگویند.
تصادف دوم اینطور واقع
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده
نطاقان اخبار خوان تلویزیون
رانقطه برای رادیو بنگارزند
و چهره های جدیدی را از طریق
تلویزیون معرفی دارند. و همین
بقیه در صفحه (۱۴)

روزیکنبه یکی از روزهای ماه
جوز است. ساعت ۸ صبح است که
ایشان میکرونون نشر مستقیم قرار
میگیرند. چراغ استند بیروشن
می شود و او در حالیکه تمام
حواش را بالای متن اخبار معطوف
داشته آغاز می کند. معمول است
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی
دارند. او بدون کوچکترین مکشی
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰
و همینطور ادامه میدهد. هنوز
اخبار ختم نشده که یادداشتی
برایش میرسد که در آن ذکر شده
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه
است. گویند: تازه نفس به
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا
کرده و در ختم میگوید: با عرض
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ است.
وقتی از استند بیرون می شود
متوجه این میسازند که برای بار
دوم هم اشتباه کرده است.
این روزی که از خالره ترین
روزهای دوران نطقی عبد الله
نعم بود.
دو تصادف جالب برای عبد الله
نعم اتفاق می افتد که سیرکار
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.
یک روز هم در حالیکه دقایق کوتاهی
برای نشر اخبار باقیست، نطقی

سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندیو



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوزا را حمل گفت

صدای مردم و بیان خود

درد ملیزهای سیاست



مجله سپاهین با نشر این مقاله
بسی آنکه وارد سیاست
شود، مطالب دلچسپ
و جهان سیاست را برای خواننده
گمان آرد که میدارد. امید داریم
در همین شماره علاقه‌مندان در زمینه
سیاست را با این
رسانند.

برنامه ریزی عمومی

و من خواهد و وسایل تولید به جای
ملک فرد، ملک جامعه شود.
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا
کند، به جای آنکه مالکیت فردی
تعداد کم و وسایل تولید کارخانه
های بزرگ از میان برداشته شود
الغای مالکیت فردی در مورد
همه اموال و همه وسایل زندگی
اشخاص که محیط زندگی آنان
را تشکیل می‌دهد، و در مورد

کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) فیلسوف شهیر
آلمانیست. سیاست‌المانی این مطالب را
در حدود ۱۹۱۶ میلادی یعنی در زمانی
نوشته است که از سوسیالیسم بیش از
یک نمونه و آنهم دچار اشتباهات استالین
وجود نداشت. اما اکنون برخی از این مسایل
از دیدگاه‌های تازه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرند.
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد
بود.

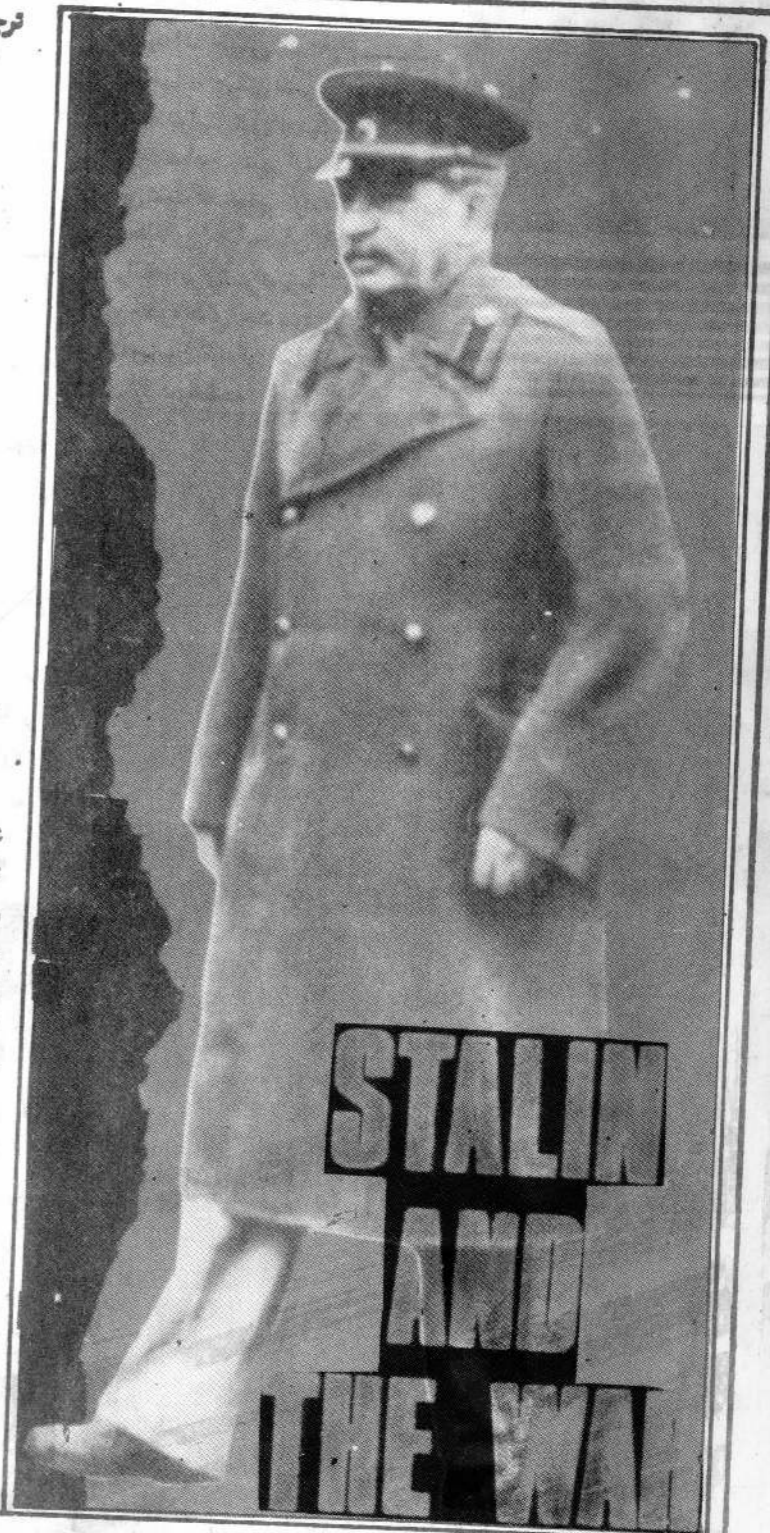
سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین است. و تاچه حد
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنها؟
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمی و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف‌های
کیفی، عدالت وظیفه‌ها است.
کراه رسیدن به آن‌ها امکان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خسود
خواهی فرد و هوادوستی فردی
حمایت می‌کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.
سوسیالیسم با سرمایه‌داری
(کاپیتالیسم) مخالف است



قلند اد کرد. قدرت شوروی، اداره
حزبی و اقتصادی روی اصول
و موازین وفاداری به رهبر
به پیش می‌رفت و رشد میکرد.
با ارائه شرح مختصر در باره
این مساله به شرح چنین بنظر
خواهد آمد که ستایش شخصیت
ستالین بدون اندک مقاومت
بمیان آمد و راهش را به اساسی
باز کرد. این از واقعیت‌هاست که در
است. گارد سابق حزب که از
آزمون مبارزات دشوار و نه‌التهایی
مخفی موفقانه بدرآمده و همیشه
سلطنت استبدادی تزارها گانه
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت
علیه این پدیده ضد حزبی و ضد
بقيه در صفحه (۸۸)

سوتالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سوتالین



همینکه درباره پرستش
شخصیت ستالین حرف می‌زنیم
نه تنها ستایش بی حد و حصر
و منزلت معبود رساندن رهبری
را با قدرت مطلقه بیاد می‌آوریم
بلکه یاد می‌آوریم از ریفارم‌سیون روابط
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور
سوسیالیستی و استقرار رژیم
با قدرت فردی که روی قدرت
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار
بوده در ده‌ها مازنده میشود.
ستالین با احراز است منشی
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست
اتحاد شوروی تمام قدرت را در
دست خود گرفت. در واقعیت امر،
پست و انتخابی بود و طبق اصول
حزبی و موازین اخلاقی نظریات
او بعنوان منشی عمومی نمیتوانست
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود



وزارتگر ظاهر ایچ

نزد آفانی که عادت به نصور دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در افغانستان در تجربه یک دوکتور دیده شده است

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

جهت آگاهی خواننده گان گرامی دوکتور عبدالغفور قادری امر د بیمارستان ستوما تولوژی آن - شفاخانه، در این زمینه به بررسی های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

بومیانی چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیمارستان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، اعراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بسازید که علت بیماری سرطان نزد من سر شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مرینان که سال مثلاً بالاتر از سن ۴۵ ساله که مدت دوام دار و به مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین من بزرگعلی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ - ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصور به چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبنشته و تیباکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکثیر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلاخه مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این تیبیره مرضی پیشرفت کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مریضان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مریض را تمدید کند و پس

بهر نصور دهنی است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایش از این مرض خطرناک کدام است؟

بهرترین راه جلوگیری از

معاب شدن به مرض همانا ترک نصور است. ثانی که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شانرا سف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگر از نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بنا بر امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لث شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشاند.

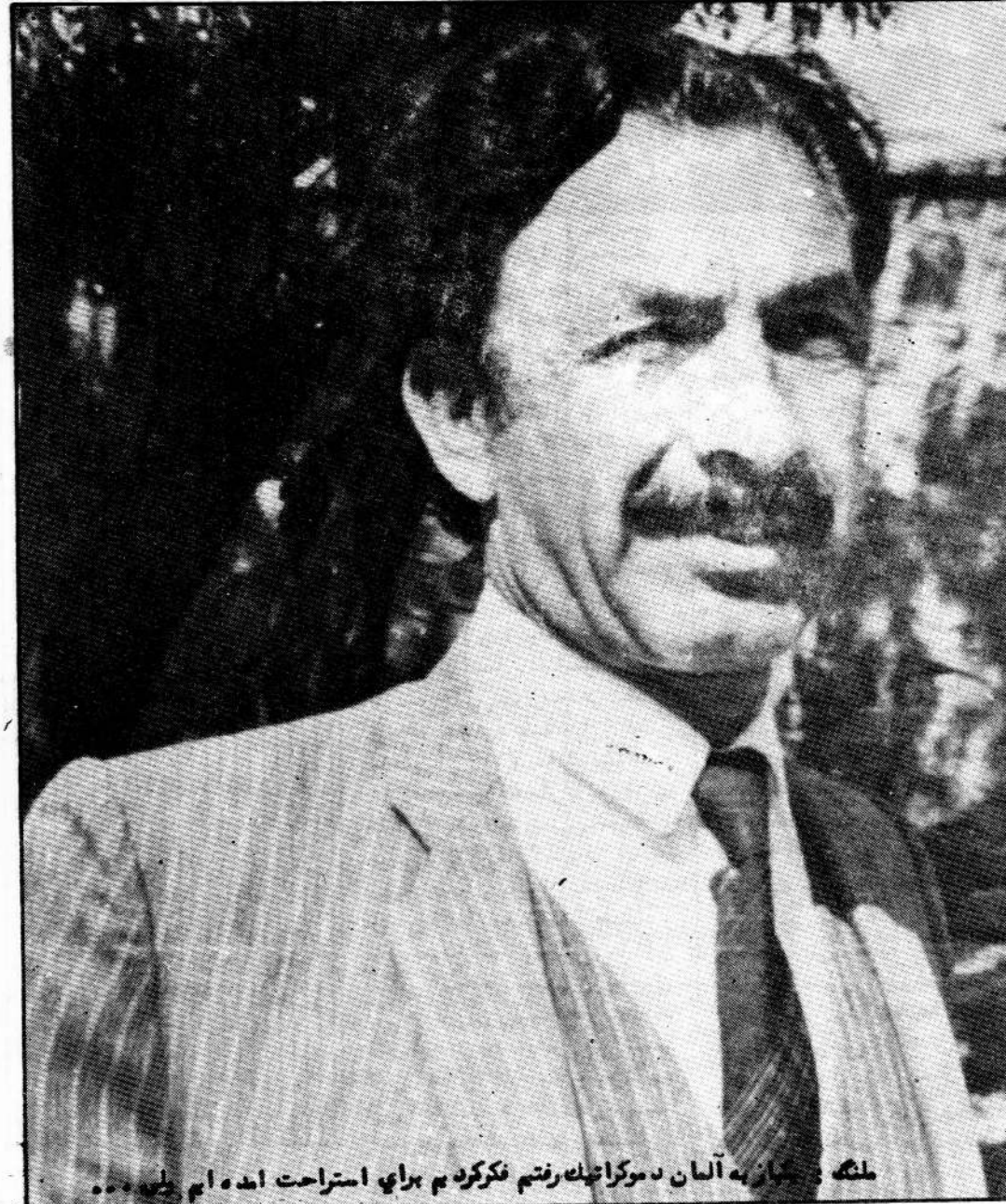


سرطان زبان کو دید

نصور سبب

سجده طرایی

افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم
محسوب ميشود ؟
- : ضمن کارهاي هنري
تان سفرهايي هم بخارج از کشور
نموده ايد يا خير ؟
- : بل من سفرهاي زيادي
در خارج از کشور براي اجرائي
کنسرت ها داشته ام. از جمله
به کشورهاييکه سفر نمودم لم با
اتحاد شوروي ، چکوسلواکيا
المان دموکراتيک، سه چارماتيه
پاکستان، ايران، چين رانم گرفته
ميتوانم .
- جالب ترين وير خاطره
ترين سفرتان در کدام کشور جهان
بوده ؟
- جالب ترين سفر هنري لم
در سال ۱۳۵۹ به المان دموکراتيک
بوده که مادرين گروپ ۴ نفري
بدون دانستن اينکه در کدام
فستیوال موسيقي شرکت مي کنيم
بنام تفريح ويک ديدن از المان
هانم انگشور شدیم در آنجا بود که
دانستم هنرمندان افغانسي را
براي شرکت در فستیوال خواسته
اند وما بدون کدام آماده گی قبلي
خوب درخشيدیم و زياد هم تشويق
شدیم که جالب ترين سفر
از جمله همین سفر بوده است .
اگرچه در هر کشور يک کنسرت
اجرا نمودم ام تا حدود معين تشويق
وتحسين شده ام . ولی در پايان
همين فستیوال لقب (پنجه طلايي)
بقيه در صفحه (۹۴)

ملنگ و همکاران به آلمان دموکراتيک رفتيم فکر کردیم براي استراحت آمده ام ولي ...

صاحبه کننده : پلدا

ملنگ نجرابی زیر بغلی نواز بی رقیب از کارهای هنری و خاطراتش قصه میکند

هنري ام به جز کاکام ، رهنماي
ديگري نداستم ولی نواختن زیر
بغلی را صرف در محافل فاميلي
وشخصي خود ما وقتيکه کاکام
می نواخت ومن هنوز طفل خورده
سال بودم با حيرت به
انگستان اود تيق شده و سرانجام
توانستم روزي زیر بغلی بنوازم .
- بزرگترین دست آورد
هنري تان چه بوده است ؟
- بهترين دستاورد
هنري ام عبارت از : آموختن
هلر، هنرمورد نظم براي شاگردانم
ميشاد .
يعني خوشبختانه توانستم
در مدت کارهاي هنري ام شا -
گرداني داشته باشم . از جمله
غلام محمد بسم رانم گرفته
ميتوانم .
جاي خوشبختی است اينکه
مدت سه سال به اين طرف
من در ليسه موزيک تدريس ميکنم

هزاران هزار گل دست رنگين
وزيبا که سراپايش را صيانه
در بر داشت برهاند
در پايان همان فستیوال
بود که زیر بغلی نواز با استعداد
وی مثال افغاني با انتخاب
لقب " پنجه طلايي " را که مردم
نثارش نمودند کسب نمود .
واما ملنگ کيست ؟ چه رمزي در -
انگستان هنرآفرينش نهفته
است که اين همه شور و آفرينه و -
دلها را گرم کند ؟ با پس
برش ها به محل کارش رفتيم
**
از انجاييکه من اگاهی دارم
شمانواختن زیر بغلی را از کاکام
تان محمد اکرام خان در فاميل
اموخته ايد ، ايا به غير از انما
رهنمائي کس ديگري شعل راه
هنر تان بوده يا خير ؟
- خير من در زمينه کارهاي

سکوت فضاي تالار را که
در آن ۵۰۰۰ بيننده ام از پير
وجوان و کودک منتظر افاز
کنسرت بودند ، صيانه در سر
گرفته بود .
بعد از اعلام آغاز کنسرت
بوسيله اتانم زها ي المانسي
ملنگ با سر انگستان سحرآميش
(زیر بغلی) رابه نوازش در
آورد . چنانکه ديوارهاي سنگي
تالار به لرزه افتاد و هيچ ان
وصف نابد يري بيننده ها را گرفت .
صد اي زیر بغلی که با پنجه هاي
ملنگ چون ارکستري روان هزاران
تن را تسخير کرده بود ، در فضاي
تالار می بيچيد و باک زدنها
همراهی ميشد . ۵۰۰۰ نفر
به باخاسته بودند و تک می زدند
و شور بر می آوردند و هنرمند
عزيز افغاني را براي ادامه کنسرت
دعوت می نمودند . اما ملنگ ديگر
قادر نبود که خودش را از ميان

هنرمندی که ۱۳
طفل دارد، دوبار
عدوسی ننموده و صد
ها شاگرد در داخل و

هورمون‌های پیرایی

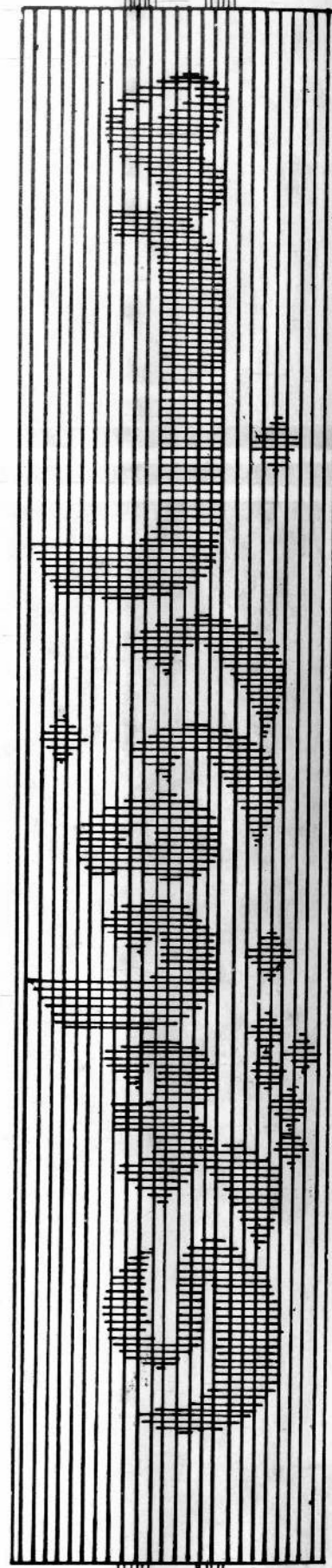
آنانیکه در کشورهای پیشرفته زندگی دارند نسبت به آنها نیکه در کشورهای فقیر زیست دارند زیرا همواره می‌کنند

در میان عواملیکه سبب بحران در کار قلب میشود ، میتوان از - بلندی اندازه کولوسترول - بلندی فشارخون ، مرض شکر و تشنجات متواتر عصبی نام برد . همچنین عادات و آفات اجتماعی مانند تدخين يا استعمال دخانيات ، نوشيدن زياد الكول و سيستم نادرست تغذيه را ميتوان در بين شمار آورد .

سال دو هزارم به نه ميليون نفر تقسيم نمايد . عامل هورموني :

نظريات علماء را در مورد عوامل مربوط به پيري بايد فراموش نکرد . در جمله ، اين عوامل يکي همورا - ثت است که حيات انسان را طبع ريزي مينمايد . در تجربه هاي جديد ثابت گرديده که هورمون هادرميان عواملیکه طول عمر انسان را - تحديد مينمايد رول عمده بازي ميکند . طفل مذکر که امروز متولد ميشود احتمال دارد هشتاد سال و طفل مؤنث شصت و سه سال عمر کند . يك عده دانشمندان معتقد اند که هورمون هاي زنانه ، زنان را از خطراتيكه مرد هادردرجه اول با آن روبهرو اند حمايت مينمايند . اين خطرات که از امراض قلبي ناشي ميشود در واقعيت - زندگي تجلی نموده و يکي از عوامل عمده دشمنی با طول عمر است . به نظر بيولوجست ها ، زنها ميتوانند در صورت داشتن قلب خوب بيشتر از يکصد سال عمر نايند . تکليف هاي قلبي در اکثر موارد حد معين را براي زندهگي تعيين مينمايد .

امروزه دين افرادي عجيب به نظر نمی آید که در سن متجاوز از ۶۰ سالگی مانند جوانان بازي مينمايند و تا هنوز مصروف - تمرين انواع ورزش استند . يک مهندس متقاعد را مثال می آوريم که در سن متجاوز از ۲۲ سالگی هر روز صبح آست سوار ي مينمايد و خانم هشتاد ساله يي را که مصروف تمرين بازي جود است . . . بايد خاطر نشان ساخت که طبابت و علم نقش مهمی را در - جلوگیری از وفیات در سنین بايين و طول عمر انسان ادا نموده است . در کشورهای پیشرفته غرب - انفجار نفوس به علت درازي عمر متجاوز از (۶۰) سالگی مشاهده ميشود . اين انفجار ناشی از - جلوگیری وفیات در سنین خورد و جوانی نيزگرديده است . در اینجا سوال مطرح ميشود آیا - غریبان غالباً معمراند ؟ بطور مثال در فرانسه از مجموع ساکنان آنکشور اشخاص سنین ۶۰ و مانوق آن در آغاز قرن بيست در حد - ششدرصد بود . امروز به اثر ترقی طب و ارتقاي سطح معيشت اين احصائيه به هشت درصد (در حدود هشت ميليون نفر) ميرسد . توقع ميرود اين عدد در



در افکار و ایمان نهاد

نماینده و فقیر مسأله برعکس آنست . چون در این گونه کشورهای مردم به علت عوامل مختلف پروسه عمر طویل را بیامود نمیتوانند . بعد از آنکه رول ورزش را در - زي عمر انسان نیز یاد آور ميشويم به این موضوع هم اشاره می‌کنم که امروزه در اکثر کشورهای پیشرفته جهت رفع آثار پيري به استعمال و تزريق يك نوع مواد طبي در زیر جلد روي مبادرت ميورزند . طب امروز سهم عمده را در رفع نمودن مشکل انسان که در نتیجه پيري دامنگير انسان ميشود ایفا نموده است . در این مورد از يك نوع پروتئين استفاده بعمل می آید که نقشش آن در علاج پيري براي مدت دراز ثابت گردیده است . در بین نوعی معالجه هر هفته برای مدت نه ماه ماده مورد نظر ، در زیر جلد تزریق و بعداً ویتامین هاي لازمی به اندازه حاجت شخص به وي داده ميشود . ميتوان گفت که شرایط حيات بهتر و همچنان طب نوین امکا - نات انرا مهيا ساخته که بشر نسبت به قبل عمر طولانی را نصیب شود .

اگر امکانات بهتر استفاده از طب نوین در کشورهای عقب نگاه داشته شده ، آفریقایی سیاه و جنوب آسیا میسرگردن امید آن میسرود در بین کشورهای نیز مانند کشورهای پیشرفته جلوگیریات اطفال در - سنین خورد و همچنان جلوگیریات جوانان و دیگران قبل از وقت گرفته شود . يك مسأله دیگر را که علما دراز یاد عمر انسانها و جوانان مانده موثر میدانند همانست - زنده دل بودن و به مصایب روزگار مشکل زندگي حوادث کم بها - دادن است . پس ميتوان گفت با زنده دلی هم ميشود با پيري مبارزه کرد . . .

مردان	زنان	مردان	زنان	مردان	زنان
۲۰	۱۸	۲۰	۱۸	۲۰	۱۸
۳۰	۲۸	۳۰	۲۸	۳۰	۲۸
۴۰	۳۸	۴۰	۳۸	۴۰	۳۸
۵۰	۴۸	۵۰	۴۸	۵۰	۴۸
۶۰	۵۸	۶۰	۵۸	۶۰	۵۸
۷۰	۶۸	۷۰	۶۸	۷۰	۶۸
۸۰	۷۸	۸۰	۷۸	۸۰	۷۸
۹۰	۸۸	۹۰	۸۸	۹۰	۸۸
۱۰۰	۹۸	۱۰۰	۹۸	۱۰۰	۹۸



پوي نيمی ترلاسه کول او د شهوتوارضا نه وه . داسی تصور کولای نه شي چي په لاتينه امریکا کي چي د خلکو خيال مونډار تراوند لري د پوه اړويای هنرمند ه کي شه جاد و او شاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر پوه فرانسوي بنهه يحنی پخپله پاريس اسپانوي بنهه يحنی لويل يا فرناطه د لمرهولو د بنډوکی د ملخو ا پنگاري د اول ټول توضیحات زموږ د خلکو له پاره د پير تب جن روانی محرکات دي چي یونکلی بدن یی په خپلومان بود لونه کوي .

سه نيمه شپه وه چي د ۲۱۲ نيمرکت وړونکي چي د شبي کالسي یی ا فوستی وو . او د تکنونود خولی شاته یی یی له شگه فرهرای مستی وه اعلان کړه .

وړونکي ته د ټولو مترکي څکي شوي . هينو چيغی کړي چي وړوونکي څکي له دي چي د پردي شاته د چيه لیتوسره ولاړ شي باید د مستی پرخ وډ وړي چي ټول یی وړي .

چا عوایب ورنه کړ اوله انتظاره د پک سکوت پري حا کړ وو .

پوه تماشاگر چي گڼه یی وړونکي ته د پوه نژدي وه په خنکلی یی خپل کاروندي چي په ۲۱۲ چوکي ناست وو . ووا هه او پوزو یی له هماغه پورته کړ .

ولاړ شوي سر ي د پير قوي او په رنگه تور پوستی وړلکه د ((اېنوس - د لري توت)) داسی و . د جنوبي امریکا لومړی پوهان د ده په شمير کسان ((توره گناه)) بلله او نين یی نري بنی هم په دي نامه یا دي . تور پوستی په ارامي له هماغه پورته شو . او په پير مانت او ملنډوسره یی چي د تور پوستو هانگر نه ده د فرورنه د پک خندا اېسی په شونډو وه او د جمعیت د ملنډو د پک خپروته یی عوایب وړکسا وه .

تهدا په سره سینه یی په بکس کي خپلی تکت وپلټلو او بیا یی پیدا کړ شمیري اوتوتی توتی یی کړ او د هغه توتی یی هوا ته د جمعیت پر سر ویند لسی .

د اکار د بخت او طالبو د کار نه منلو بنکاره او خرگنده نينه ده . خلکو باورنه کاوه چي هغه به د اسپانیا د پيرو بنکو گلونو په سینسه یی چي لیتویاندي لاس وهلی وي .

خو هغه به خپلو مترکواوسر سره خپل عزم بیا تاکید کړ خو خرگنده وه چي له خپلی کرکي او خنگان څخه یی خوند اخستو .

د ټولو بندې نژاد ونوکرکي او د هغه د پلرونو ټولو رنجونو او محرومیته یی چي د گمپوه پتیرکي سر یی له دنیا تللی وو . د هغه په تن او وجود کي لمبی وهلی .

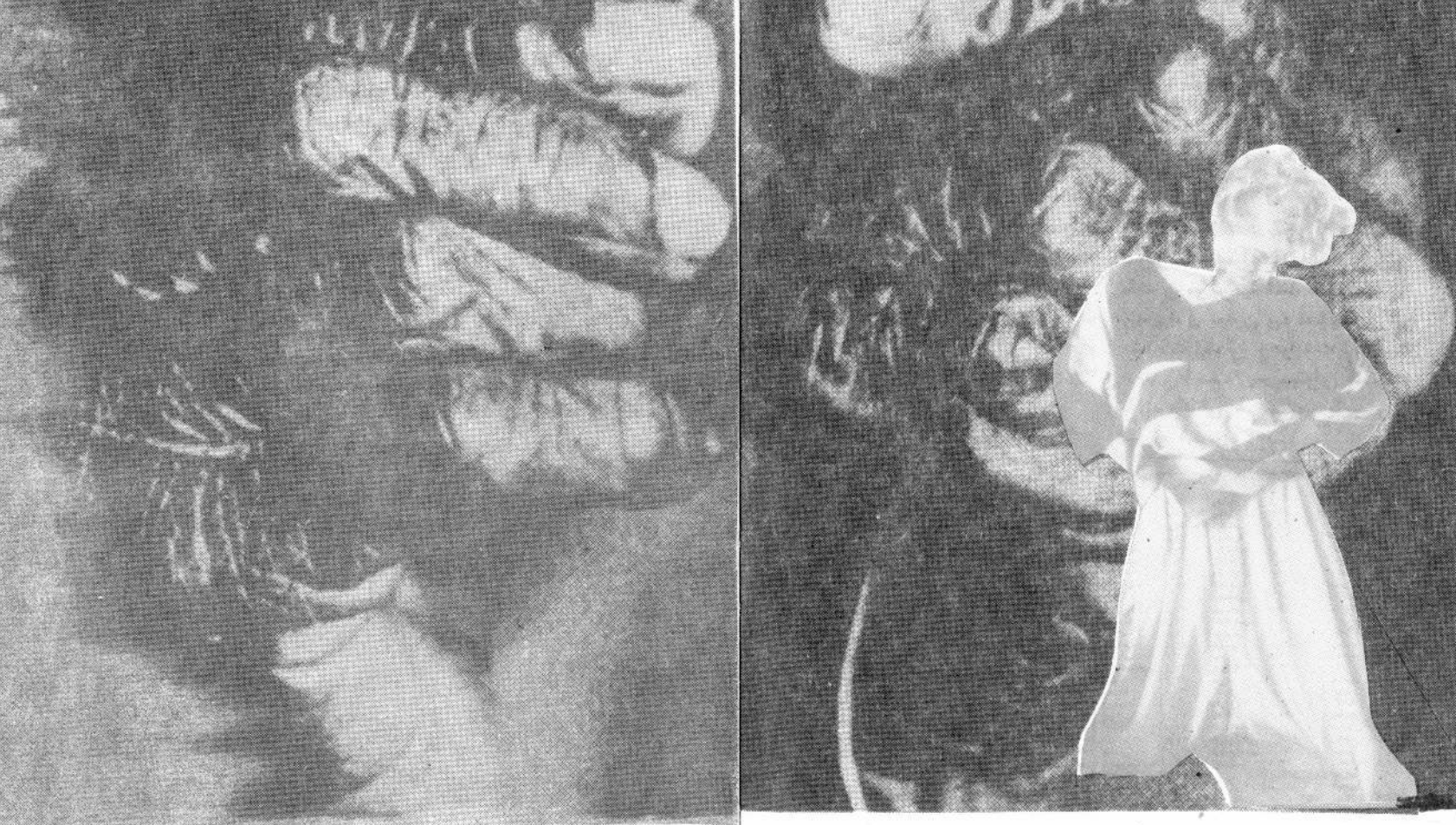
په داسی حال کي چي ټول سپین پوستی سر و نه چي په خیال شوق یی لیدل نفر یی تري کاوه د پورا ویدل او د هغه په توره اوسکو وپوه ورنه خبره کړ لمبی کولای . وروسته به هماغه ټول چي چي لیتولای په ملا اېنی و پوه اسپانیا یی په ټول قهر او غضب شوم او کرکي سره د هغه په لور تکت وکړ . خو تور پوستی خپلی اوزي پورته وهورمولسی او په باور او هانته په ارزښت کا پلید وسره یی پریکړه وکړه چي لسه هغه نند ارحای نه وړی .

خو د چي لیتو شاري ته اړه نه وه . ټولو تماشا چیانود تور پوستی په لور پوزل راوړ . او هغه یی د سختو لغتو اوسوگانولانه ي ونه . چي هغه گویا د اسپانیا گلی نه غواړي دانه لاس له فرایزوخ اړ وي او - هغه کوچنی کوي .

یی محکمې اهدام . چا باورنه کاوه ان په متحد ه ایالاتو کي نابلک و - کسانو هلته هم هېڅکله تور پوستی په دي جنم چي په یوه سپین پوستی مېرمن له تیري کولو د پوه کوي سزا وړ کوي .

خونم مات وروسته د هغکند په حال کي سر ي یی روغتون ته وروړ . چي لیتوله پاره قرمه کس یی و غندوله او د نوموړي نند اړي نبود لو د هغاي د نیانی په بنود لوسره تاسوته نور حمت نه درکړم .

د بخت ازمويلو ټکټ



ایا د اکیسه مودمخه هم اړیدلی ده . معمه نه ده . بیا به یی هم ووايم بکه پواخلاقی ټکی ته یا به ده ووايم پوه روانی حالت ته گوته نېول دي .

پوه نڅا گره چي چي لیتوی بلله پنهلک کاله د مخه د پوه ټکلی نڅا گره وه . خود ماد رید د نیاره د ود چي د بنحو په باب د ترکانسو په خبر نوق لري یعنی جافه او جمنه بنهه خوینه وي . چي لیتو د مد پچی د اترنوس ته ورته وه نه د میلو د اثر ته . یعنی د ملاند ازیمي د ري مند ه او پورلس انچه وه .

په یاد به موي چي چي لیتو او مبارا خرنگه ونخیده .

مخ به یی آسان ته و او د پینو د گوتو په څوکو په نخیده او خلک به له معایه راپورته کیدل . شوره یی کاوه چي هغه یو اریا وړی او - هغی به هم د برنستی په څیر چي له گناهونو په پک نیار باندې را - نازله شوې وي یوازي د پوي شیبی له پاره به یی خان بوده که د - رومیای چي لیتو نڅا مونه وي لیدلی . نود وچو سیمو په مینه نه بو - هیڅي چي شه رنگه وي د هغی د رومیای نڅا یو ول غریزي لویه وه چي د لیدونکو شعوت به یی لمسول اویا به یی هغوي د شهوتی - پنچوکی همداسی بر بنودل . د ایرانی بتگانو په څیر به چور لید ه چي د اور سره لوی کوي . خو هېڅکله نه سوزي .

چي لیتو په لوید مخ هند کي یعنی هغه عای کي چي د اکیسه - پهینه شوه نڅا زده کړه . د ((خیتی)) نڅا د بوروازانو یو ټول خپل منلنی ننداري ته ورته وه . چي لیتوله دغه حرکت سره خپل خان . - تاوه وله او د تپونو غورمورل زياتول . تپونه یی د پیرنکلی بر بنیدل . تا به ویل چي له هغو ټکلی جام جوړ شي پایوه جوړه کورتوته ورته وي چي د لاس را کښلو او نوازش وړ وي . په دغه نڅا کي د هغی شوخ اویی خونده شال . د تپونو نڅا خو هېڅ نه تعقیبوله اویا به په یوه - لنډه خونه هیریدونکي شیبه کي پوي خواته فورجیده .

کله چي سر ي د چي لیتو په باب خبري کوي له معانه یی خانه - شي او دي تعجب نه کوي . بکه چي په ټوله نري کي داسی بنهغی نه پیدا کړي چي نارینه له هغه ښه وپژني .

یوخت چي کویاکي له یو عا په بل ته تلله په یوه ننداره یی یی میړنه په داسی ټول یی خوده کړه چي د هغی سره د ناستی له پاره یی پیچ و اچوله د اکار د پیر عیب بر بنید ه نه په لاتینه امریکا کي چي هرڅه بخت او طالعوتی سبارو - ان د پوي زړه وړونکي بنهغی نېول .

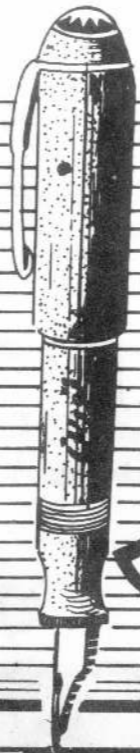
یو وار د شاتوا وگینيو په دغه ليري جزیره کي یوه شپه نندارجیا نو د دي له پاره چي له ننداري وروسته چي لیتوله معانه سره پوستی د ننداري د تکت په رسیده یی د بخت ازمويلو ټکټ هم ترلاسه کړ . خو البته د نندارجیا نوڅخه یوازي یوتن وړونکي گڼل کیده . ټول نندار - جیان چي د تکت پلورلو کړ کي ته ولاړ او هر یوی د دن ژوان ته ورته وه چي خپل احتمالی رقیب ته چي ورسره په خنک کي ولاړ وواړسو تکت د پیرنیکرته کسانو حق وواخیسته په کرکه یی کتل .

ان چي لیتو هم کله چي شپه شوه لږ څه حیوانه او اوتره وه هیجان وهلو کسانو د هغی له ننداري پرته بل هېڅ شي ته نه کتل خود هغی په سترگو کي یوازي پاکي او معصومیت لیدل کیده . ټولود ننداري په

وخت کي د خپل شورا احساس او بیلابیلو اوازونو په ترڅ کي چي لیتو غوښتله کله چي د هغی نڅاه پای ته ورسیده . بیا چا د هغی د - پروگرام د زیاتولو یا نڅاه کولو غوښتنه ونه کړه . ټول په چټکی سره د - بخت ازمويلو کار وروپه حقیقت کي هلته د سنیچ بر سر د بخت ازمويلو عادي کار هم پای ته ورسیده .

د بخت ازمويلو تکتونه یی په یوه خولی کي و اچول . او د نندارتون د مد پرد قرمه کس ناظرو . چي په الوتې رنگ او خرابو اعضا پولاړ و بکه که د پوه لږه بد گمانی پري شوې وي چي گویا چل کوي . نو سزای لیده او هېڅ جاد اټکل نه کاوه چي اخره د دي کارغا قبت څه وي په داسی حال کي چي له شهوتولیبونی اوی بیژوانه کسانو یوازي په پوي بنی سترگی بنی کړي دي . باور وکي چي هدف د -

مرزاقلم چیست؟



مرزاقلم



مصاحبه با

امان اشکریز

بانام امان اشکریز همه ما آشناستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (مرزاقلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

مرزاقلم هنرمندی که محبوب همه خانواده هاد رکابل و د رولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهداد اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحبی را با او ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان ارایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یو افغانستان همکاری را آغاز نمود تس بحیث معاون پرود یوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال بامیمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بودند اجرامی کردم. بعد از در کرکتر ((مرزاقلم)) که اوج کار هنری ام بود، برضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابد یوسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلوویزیون و سینما تسو گرانی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یو همکاری داشته ام.

بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهرک جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن د ج ۱۰.

- محترم اشکریز! مامعتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک بوروکرات اداری (و تئیکه میرزاقلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکریز)) بلکه بنم ((میرزاقلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

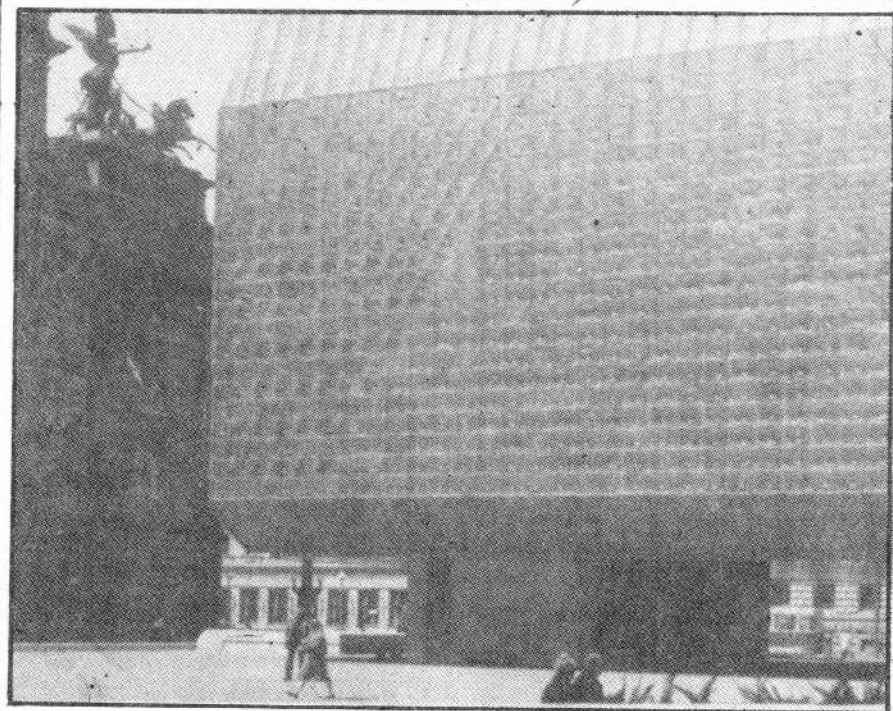
- بلی من این دوره را دوره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمعداد پارچه های ((میرزاقلم)) را ثبت نوار های راد یو کردم.

خانواده هابنجشنبه ها بعد از جمعه هابرنامه رامسی شنیدند.

و تئیکه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های میرزاقلم بقیه در صفحه (۱۶۶)

۲۵ سال قبل همکاری را باراد یو آغاز نمود. اولاد کرکتر «کاکا منجانی»، بعد از چهره «مرزاقلم»، و بالاخره «موزاکاکا»، و اما بعد از آن...

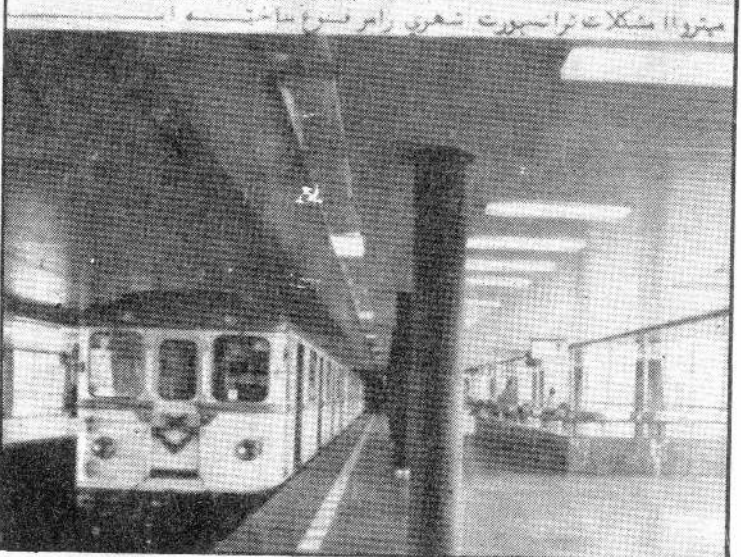
یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



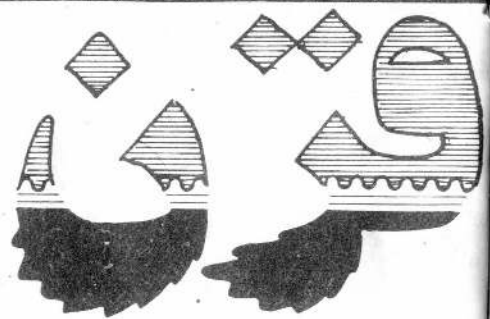
براه طلایی، ((غزل آفرینش دست انسان است)). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را مهمانی دارند.
چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که را طلایی تری سازند.



هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان مشبوع است. هرجاده شهری است در دل شهر که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است. تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب گرم خود دارند و وقتی که اهنگ صدایشان نیز مهربان است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی می‌گردد اند، انسان را آفسون می‌سازد و در دل صمیمیت بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این دیدار شهر طلایی را چون خاطره‌ی باخود داشته باشی، و همیشه در آن باشی.

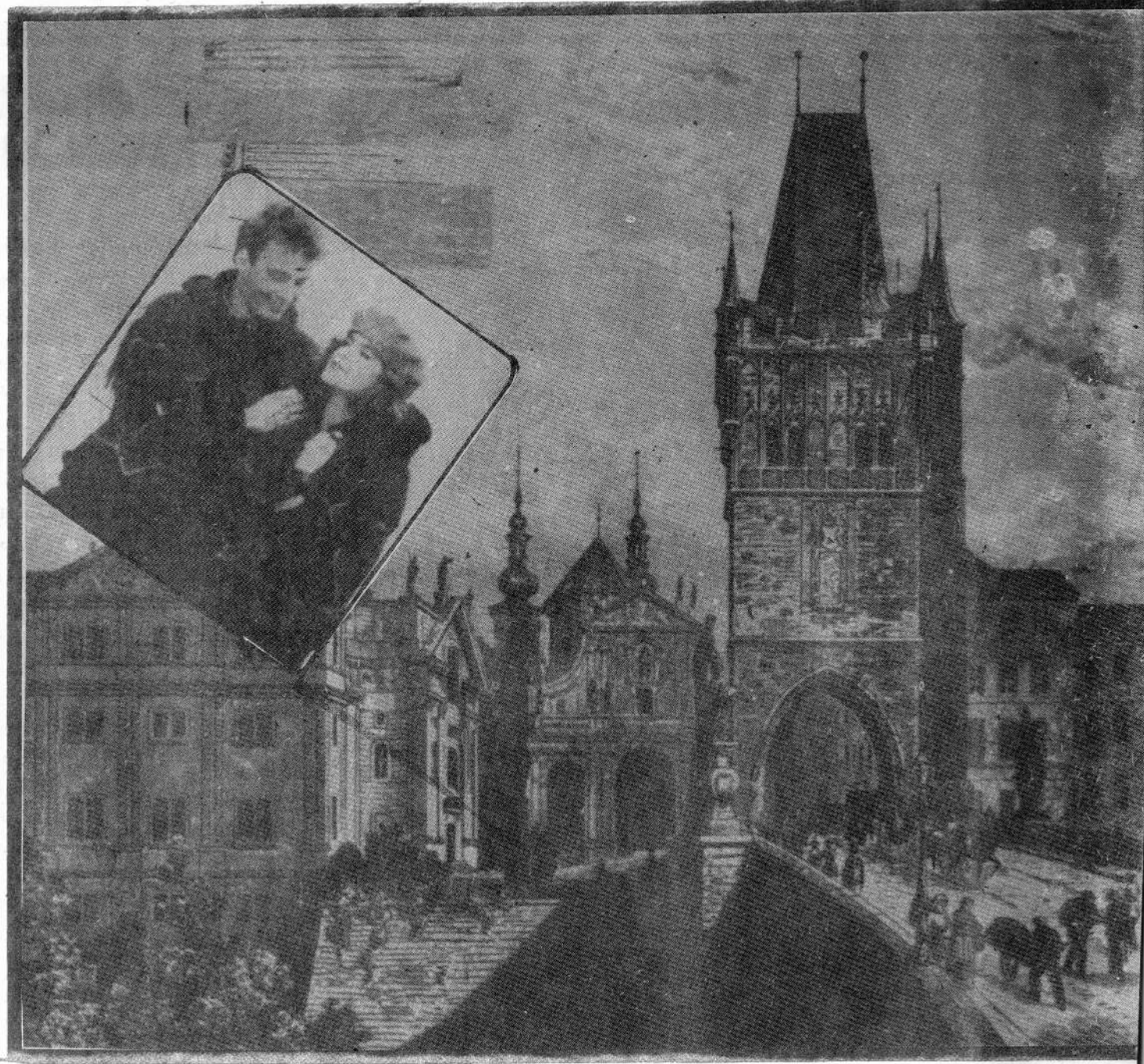


شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام. خواب نمی‌آید، شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند بی‌ساز-تونل فرامیرسد و در دل زمین تا نفس شهر نفس می‌کشد.
در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده می‌گردم، موزیم شهر در شب نور باران است، اینجا افتخارات تاریخی مردم جاودان شده. در برابر عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.
بقیه در صفحه (۲۲)



روز در جستجوی چندان

آصف معروف

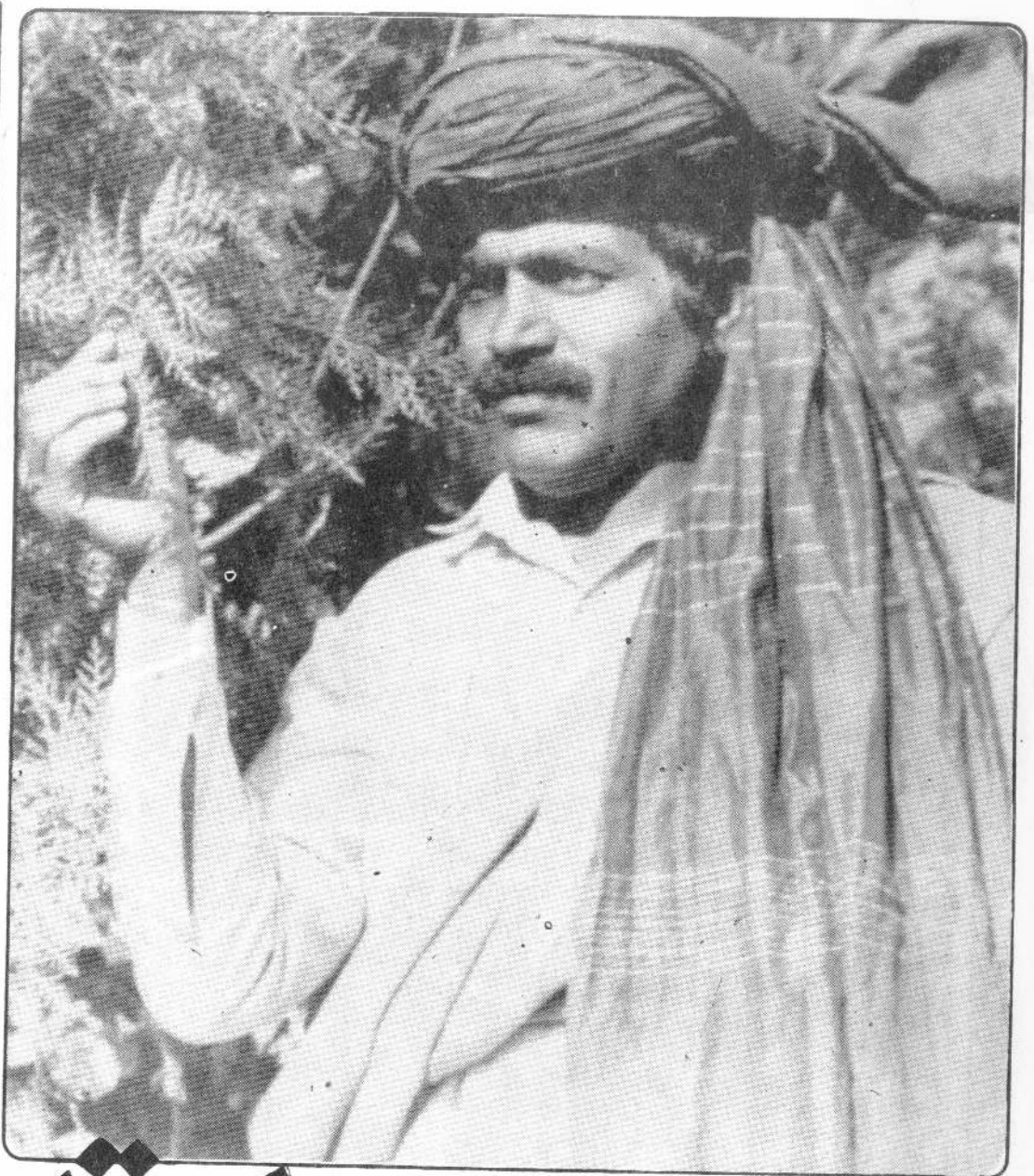


ایستگاه راه‌آهن از شهر پراگ در رنگ پست کارت پست

مرکه کونکې: د لاسم

عبداللہ مقري د کليوالی موسیقي په باب اندیښمن دی

په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تکه بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره ((هسی همزولوته ژپړي د واده شپه یی ده)) انگازي کوي. د یو سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راخی او د میکروفون ترشا د ژپړي او وایی ((که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می د یو قسم وي که ترسهاره د هویل خخه د با ندی روغم))

اود اوارغوار و د همدی سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تنگ تکور تکر او پیژندل شوي خیره ده او تاسی به هم حتما پیژندلی وي. مرکه وکر و د هغه دفتر ته ورخو. د تل په شان یی

همسی همز ولو ته ژپړی

د واده شپه کی

اده جاسی افسوس او په خندا. شپې د خونتو سره به پیر. صمیمیت خبري کوي. داهر یو د واده په هکله غز پيزي او د عبداللہ مقري خخه غوار ی چی د دوی د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي خي ده ته د مرگي بلنه وکر چی به خونسی سره یی منی او په مرکه پیل کوو:

- تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورغ مشخصه کره ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیخ هم ونه ویل. په خندا سره وایی: - کله چی پیوستد زغاري د خیل غز مینه وان پیدا کړی او زپړونکی بخای ونیسی او د هغه هنر خلك ومنی او بیاخون هیله ولری چی د یو د هغوي په خوښی کی گلون وکر ی نویدی وخت کی هنرمند ته ضرورده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړی او پخنی وخت باید پرتسه د پیسویا هم په پیوی عادی تحفی قناعت وکر ی. ما د دوه سوو کرشو خخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو خخه د خلکو په خوښی کی گلون کړی چی پخنی وخت صرف د ((تشکر)) کلمی سره او پخنی وخت د پیوی عادی تحفی سره بیرته کورته ستون شوي هم. د د یو جملی خخه به زه تاسی ته د یوه واده قصه وکریم یوڅه موده د مخه یونفرخوڅو واري راغی چی باید د هغه د واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی په کورکی و. سره له د یو چی مایوڅه نسور مضر ونیت په هماغه وخت کی درلو د خوښیام ورسره می ومنله. د سهار د نهو بجو خخه مو تر دوه بجو پوري کسرت وکریم. واده ختم شو. - میلنولناوي او زوم سره خدای -

زه یی کلک په غمز کی ونیولم. - د موسیقي نری ته موڅه د ول گام کښینود؟ - زما پلار پولوي و او فونتنلیسی چی زه باید د یی تعلیم وکریم. د کوچنی والی خخه یی زه مسجد (جومات) ته بیارولم اود پنیسی کتابونه به یی راپاندی لوستل. - د کلیو په جوما غونکی طالبان - اوسیز ی. او هر وخت چی د طا لبانو زپړه و غوار ی میله جوړ و ی اود منگی او کاسوسره سندری وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونډه اخیسته اود هماغه وخت خخه می د سندرونه ویلو سره مینه پیدا شوه. خود پنخو کالو رابد پخواه می سندرونه ویلو ته.

پامانی کوله. پدی وخت کی اښین راغی او زوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښی راکسره هغه ورته وروشاننی وویل ((اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کریم)) خواشیزونه منله او بیسی بیسی وښتی. کله چی د اصحنه ما ولیده اښیزته می وروغز کړ او (۱۳۰۰) روسی می وکر ی. بیا زه ناوي اوزوم ته وروغز دی شوم اود واده مبارکی می وکره او ورته می وویل ((ما وښتی چی ستاسی واده ته می گلان ندی راوړی و زما دا سندری د خیل واده تحفه وگی او تاسی ته د خوښی نه پک شریک ژوند غواریم)) چی پدی وخت کی د زوم سترگی د اوتکو پکی شوي او



داسی وچه کلکه ملا ترلی ده او د راد یوتلویزون سره می همکاري پیل کړیده. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندری په رادیو او (۴۰) سندری په تلویزون کی لسم. - تاسی خپلوسندرونه د کومشله مرانو شمرونه او کوم ډول شعرو خوښوي؟ - هغه شعر چی په ساده ژبه او د خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وي زما خوښیز ی. مابه خپلو سندرونکی د لایق صاحب، باجری، گل باچا الفت، افترا صاحب او د عینو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دي. پخپله هم کله کله د عینو احساس اود درد تر اغیزی لاندی شعر جوړوم. لکه یوه ورغ هد یو یی ته تللی م هلته در ی بنعی اود ری غلور سر بیری ماشومان یو قبر ته رافلل. بنهوه په ژن الاس پوری کړ او پوی بنعی چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژپړه او - سترگی مر اوی کړ یو یی په سر خاوري یاد ولن او همدایی ویل چی تاخو به د جمعی په ورغ ما - شومان سیل اوساعتیری ته بیول. او همیش به د ی هغوي تازول. زه اوس بچوته څه حوای ووايم. او پدی کی ماشومانو هم د ((بابا)) ویلو سره په نارو اوترو اپیل وکر. د د یو غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو یو اغیزه وکره. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر ((بابا)) بابا نار ی وهی تارانه غوار ی. د شعید ماشومان ژار ی)) می ولیکه. کله چی مقري صاحب خبره دی بخای ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تاري راتاوي شوي. ما ژر - د شبد لکر اویله پوښتنه می دل پاتی په (۶۲) مخ

آیا

مردان

باید

آزمایش



آپارهای هادی رشدن او به حقیقت خواهد پیوست. متاسفانه با روی مضمونی همچگونه تضمینی بعد نیال نند آرد.

با روی مصنوعی تخم ماده در - داخل تیوب آزمایشی

نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش پروتیسور لیونوف زنده گی شانوار داخل تیوب آزمایشی آغاز کردند.

مترجم: ستانه

اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه تان است این گزارش را بخوانید!

آورده شود که در عمل بعضی تبدیل
گردد.
در واقعیت امر، این یگانگی
راه حل برایم است. از نقطه
نظر آمیند و کرا نیولوجی، ارگانیزم
مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی ها
مقاوت است که بدین ترتیب
جنین قادر به رشد و نموی عادی
در یک محیط غیر طبیعی از نقطه
نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود.
خون زن و مرد مخلوط هرمونهای
جنسی ((مخالف)) عمدتاً تیمتو
سترون و استرادیول می باشد.
توازن این هرمون ها مسلماً در
مردان بطرف هرمون جنسی
مردانه و در زنان بسوی
هرمون جنسی زنانه کشانند.
میشود. علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها
مشکلات طبی را دور برداشته
بلکه برایم های اخلاقی و روانی
را نیز بدنیال دارد.
بعقیده من، زن و مرد باید
کاملاً خود را متکی به قوانین
طبیعت بیندازند. گرچه بعنوان
یک دانشمند، میتوان اظهار
نظر کرد که جراحی، کیمیای حیاتی
طب داشته جنین شناسی نه
در آینده های خیلی دور قادر
خواهند شد جنین انسانی را
در خارج از محیط طبیعی آن رشد
دهند که ممکنست این محیط
حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً
مخالف عقاید عمومی، این کار
مستلزم است تا مرد به طریقه ای در

بطنی مرد و تلقیح تخم ماده را
شده درین رحم را مورد بحث
قرار داده است.
متخصصین طبی در مورد
این پیشنهاد هیچ احساساتی
ارزیابی های گوناگونی بعمل آورده

مجله شترن المان غرب مقاله
ای را تحت عنوان ((آیا مردان باید
کودگانی بدنیال بیاورند؟)) به
نشر برده. درین مقاله امکان
تعویض رحم در داخل جوف

سه لحظه در سه تصویر



جنین (پلاستنا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً مغلوق بیولوژیکی جنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آستانه این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان مغلوق و پیچیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشند طب امروزی تا يك حد و دمعیین می تواند زن و شوهری را که امکان کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدای هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیا می آید از نگاه ((ارتباط خونسی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموی کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلم های روانی، اجتماعی و قانونسی خواهد گردید. ولی تجربه نشان می دهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلم های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمیشوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیستها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثيرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یاروری آزادی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و برندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دستانداران هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آبستن خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چو در واقع حمل خارج رحمی را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برانگه شدن افراز میکند، به رحم منتقل میگردد. در آنصورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل میدهد. ممکنست در بعضی حالات، آبستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلت بیماری قلبی. در اینجا نقش ((مادر موقتی)) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه جنین وقایعی قبلاً وجود داشته است. خواننده شایسته تعجب کند که ساده تر نخواهد بود جنین را برای تمام دوره ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموی عادی جنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند به مراتب مغلوق تراست. در مرحله رشد ونموی داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح وضع هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تراست تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودکسی بدنیا بیارد، برورس داد، ولی در آنصورت ضرورتیست ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذشتن جنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلم کاملاً بشکل مغلوق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموی جنین مساعد نخواهد بود و در جای دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجروی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت اینکه این برابلم بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدای اندک ندارند. معالجه بیماری های نامعی امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششترن را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه ونویید بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلم را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات



ترجمه از: نیما

استادان تاریخ ما



چگونه میتوان در چینهها نهم و مقلد مد نیت بشری را بازگشود؟ چراییشینه مد نیت بشری هنوز ز هم اسرار آمیز باقی مانده است. آیا انسان ایجاد کردار بر سه امارت مدن بسیار عالی گردیده بود که بعد ها آرام آرام در نتیجه حوادث و تصادمات طبیعی و سایر فیر طبیعی شیرازه آن از هم پاشیده باشد؟

امروز هر چه درباره گذشته بسیار دور انسانها بدست آمده است اگر کاوش های باستان شناسان را به یکسو بگردانیم (زیرا از همه بسیار قدیم را احتوائی نمی آید) بنا به پاتخیلی و فرضی است و یا آسانوی که جز متجلی از اسطوره های پیشینان انسان نیست.

بی حرکت می بنداشتند بحیث کتله که در میان در حرکت است و آنرا ((کره شناورد راعاق اسمان خدا)) می نامیدند.

در کتاب عهد عتیق گفته میشود که تمام زمین در حال چرخش است. عده از باشندگان آن در پائین و دیگری در بالا قرار دارند. همزمان در یک ناحیه شب و در دیگر روز است. زمانیکه در یک بخش مردم سپیده دم را به نظاره میگیرند در قسمت دیگر آن آفتاب افول میکند.

آیا این خود منبع فکری افلاطون نبود که بگوید ((زمین جسم کرویست که از چرخش آن روز و شب پدید می آید)) و در یهوه آمده است که زمین جسمیست معلق در خلا که بالای هیچ چیز قرار ندارد.

مردمان امریکای لاتین نیز پدید میشوند. در آسانه های مکسیکو ها آمده است که ((انهاییکه پس از طوفان عظیم جان بسه سلامت بودند. برود د خورش افزودند و برج های بلند بنساخت نهادند. ۰۰۰ ولی زبان واحد آنها از هم فرورخت و دیگر نتوانستند با هم بیک زبان حرف بزنند بنا به اطراف پراگنده شدند.))

در عصر ماد انشمنان این نظر را تایید مینمایند که سه قایل زبانی اروپا، آسیای - هند و اروپایی اورالی و التایی دارای یک ریشه مافوق زبانی بوده اند و مردمان واحد بان تکلم مینمودند که اجداد انسانهای معاصر محسوب میشوند. ولی توسیع این مساله نیازمند پژوهش بیشتر است.

انتراکتیکاموجود است که در سال ۱۵۲۲ تهیه و تدوین شده بود. حالیکه این خشکه پخندان در سال ۱۸۲۰ مکتوف گردید. و با نقشه ترکی سالهای ۱۵۵۹ (کاپی از نقشه های باستان) بسیار دقت تمام طرح و تدوین شده و جالب اینکه امریکای شمالی و الاسکا با تمام خشکسالی ها و عوارض طبیعی آن برجسته گردیده است و بل خشکه که الاسکارا پسا سایر یا متصل می ساخت دیده میشود و چنین استنباط میگردد که آسیای ها از همین قسمت خشکه به امریکا هجرت نموده اند و لسی باید اظهار نمود که این قسمت رفته است. یکی از دانشمندان مشهور امریکایی برونیسور ها بگوید پس از جمع آوری نقشه های در پانوردی عهد باستان اظهار نموده است که بشریت دارای تمدن خیلی عالی و پیشرفته بوده که بدلیل گوناگون شیرازه آن از هم پاشیده است و غیر آن - تدوین و تهیه نقشه های مکمل جهان از عهد انسان فاقده آگاهی از علوم امکان پذیر نیست.

انسان باستان و فلزات

قسمتیکه معلوم است برونز از مرکب مس و سرب است با قلمی بسه دست می آید و هزار سال است که انسان دستکاری های زیبا و برنقش از مس پدید آورده است ولی در ارتباط برونز باید اظهار نمود که استفاده و ترکیب این فلز نیز در نزد انسان باستان روشن بوده است. باشندگان مکسیکو هزاران سال قبل فرآورده هلی برونزی را بدستان توانای خویش ایجاد نموده بودند.

تمدن مصر باستان که نشانه از نخستین مد نیت انسانیت برای تولید برونز، قلمی لازم را از کوه های برینه و قفقاز وارد می نمودند و فنیتنی ها برای این منظور راهی دیار انگلستان گردیدند. زمانی اسلها فلزکاری را نومی معجزه و کیمیاگری میدانستند.

در سالهای هشتاد و بیست و دو پلاتین تصفیه شده کشف گردید. دارای قدمت چند هزار ساله. قابل یاد آور است که پلاتین میتواند در حرارت ۱۷۳۰ درجه و با تکنالوژی پیشرفته ذوب گردد. همچنان کاشفین در امریکای بقیه در صفحه (۷۷)

در امریکای شمالی قطعات فولادی دریافت شد که ۷۰۰۰ سال قبل تولید گردید

تاریخ باستان از موجودیت سلاحها مخرب حربی مانند امروز حکایه میکند

الحق تاریخ بشری چنان قدمت طولیل است که به سادگی نمیتوان از کاران گذشته بلکه باید با تیزبینی و اندیشه فرمای بالایی آن مکت نمود.

انسان متفکر از دیر باز بدین سوگوشهایی رادرباره محیط ما حول خویش ام از جهان و طبیعت آفاذ نهاده است. دل کوه ها را شکافته، در اعماق اجبار غوطه ور گردیده و به نظاره کیهان نشسته و تحقیقات خویش را در این راستا پایه گذاری نموده است که ۳۰-۳۵ هزار سال دور در بر می گیرد.

بلندارهای پیشینان ما از زمین

چگونه نلفه جهان باستان پدید گردید؟ دانشمندان معتقد اند که دقت در ایجاد نقشه های در پانوردی در قرون وسطی و شباهت های آنها تنها از طریق کاپی نمودن نقشه های بسیار قدیم عصر باستان میسر بوده است. که اصل آنها در دسترس ما قرار ندارند. هر چند بعضی از خشکه ها در این اواخر کشف گردیده اند ولی در بعضی از نقشه های وضاحت تر رسم و منشا عده میروند.

به طور مثال راه امریکا رانه تنها از طریق بحر اتلانتیک شناخته ختند بل چینیای ها هزاران سال قبل از کریستف کولمب در راه ان آگاهی داشتند. حتی نسخه هانتیستی ماقبل تاریخ حکایت های در این راستا دارد و با نقشه

آیا زبانهای جهان دارای یک ریشه میباشند؟ در انجیل آمده است که تمام مردم زمین دارای یک زبان و یک لهجه بوده اند. ((و آنها گفتند که شهری بسازیم دارای برج و باروی بلند سربه افلاک کشیده و خدا گفت: این است بنده گان من دارای زبان واحد و این است عسلی که آفاذ نموده اند تا انرا بدین وقفه به انجام رسانند.))

هر طرف بگردی زبان آنها واحد است و شهر آنها با هم با هم نام شهر آنها را با هم گذاشت تا هم بیک زبان حرف بزنند و این همان شهر است که خدا بنده گان گانرا از انجا بروی زمین پراگنده ساخت.))

شباهت نظر درباره زبان نزد سوری ها و اسطوره های

امروز اگر برسید به شود که آیا زمین کرویست یا حتی کودکی که جد پدایا به جهان علم گذاشته باشد با تعجب خواهد خندید. اما در سال ۱۶۲۳ کلیسای انگیز. اسون روم بزرگ با نشند سالمد گالیله را که گفته بود زمین کرویست و در آفتاب میچرخد پای میز محکمه کشانید.

ایا نظریه گالیله واقعا ابداع در استرانومی بود آمدت ها و هزاره ها قبل در کتب و نسخ مقدس هند، مصر، شرق نزدیک و امریکا از کرویست زمین سخن رانده شده است.

مصریان می گفتند که زمین مثل سایر سیارات زهره، زحل، مریخ، عطارد و غیره از زمین قوانین متابعت مینماید و آفتاب را که اروپائیان تا دیر زمانی جسم



کارکوي . هغه له سینما څخه د خپل تقیاً عدد خبرد تایید او یا رد د پوښتنې په جواب کې داسې وایي : ((زه لا تراوسه دویمزه زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم هرچا چې دا خبره کړیده یوازې څلور اوځه یی ویل)) هغه د مخکې خبرې په دوام داسې زیاتوي :

((زه فوارم یوازي اوسم او د روحانیت په لټه کې اوسم . یوازي په سینما کې کار پوځاقته دي . زه زیات د ((پوځا)) په باب فکر کوم هرما بنام بحان د خوب په خونښه کې بند يم . د خوښی د کونې څلورو لورته می هنداري اپنودل شوي دي اوزه خپل بحان په هغوکی ونیم د خوښی فضا خوشبویه کوم اونیم بوتل وپسکی په سر راوړم . گډ پیژم او

((زه باید تاسی ته ووايم چی د کلیوالي بنموند نقش له لوبولو څخه می حوصله تنگه شویده . تاسی پوهیږی څوک چی له بڼه څخه موی فلا کوي . گټی خوږی اود - ستگر حکمک وال په وړاندې بقا - ومست کوي څه حال او روزگار - ولری))

خبرې اتري دوام موی او هغه تینگارکوي چی یوازي د فینتلواوړد د رنوکسانونقش اجراکوي ووايي : ((زه نه فوارم چی د د پکړ پوه برخه اوسم)) هغه په ناخوښی سره زیاتوي : ((سره لدی چی د پیسو - انداز می نه پوهیږم خوښی کېدای چی مینه په پیسو واخیستل شی))

((سری د پوي)) خپلو خبروته

څوکوي

د کوانگ فو تهرین کم . څرنگه چی زیات څښم نوهیښه مست يم اود ا می عادت شویدي . لکه څرنگه چی می ورته وویل فوارم له بحان سره اوسم))

د بهالگ په هوټل کې د ورځنی مهال ویش له عملی کولونه وروسته د دلپ کار . د یوانند او راج کپور په شپوه کارونوته ورسید . پس د بهیرک د ایرکتر ((انیل شرما)) د ((حکومت)) فلم په بری سره داسی په خپل روپیل وکړ :

((د اریزم چی سینماونکولای شی . د رویتانفکرانولپاره د هغی مواد برابرکړی . یوازي په سلوکي - لس لیدونکی شته چی فلمونه په کورونوکي له وید پوځه په استفادی سره گوري . زه داسی فلمونه هم جوړم چی د هغوي خوښی شی))

اسی دوام ورکوي : ((بنایي د نورو بنموندکونولپاره کاروکړم - وروسته بیاباده کم اود ماشومانو په روزنه بوختیږم)) هغه - فیلسوف ډوله دوام ورکوي : نه ((هره بنمعه باید د خپل ژوند ا یوي برخی ته سروسامان ورکړی)) ((سری د پوي)) چی له خپل کار اووظیفی سره خاصه مینه لرید - هغی په باب داسی څرگند وي :

((تاسی هم کولای شی تشیل وکړی . تشیل د الفبا په څیر نه زده کړی . زه په هڅ تیوری او میتود باورنلرم . زه باورلرم چی تشیل کول د ماه اخیستلو په څیراسان دي))

اوس ((سری د پوي)) په خپل حال پریز د وړاونه ((رجنسی گډ نته)) هغه چاپسی نمو چی په فلم کې له هغی سره پوځای

زیات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په گټه گونه اوتیل ماتیل کی د پوځا - شوم د سیند لوري ته فری د - ژغورن عمله هغه نژدی رفیقو ته لیز دوي . خویدي حال کی هم د ماشوم کورنی له ((سری د پوي)) څخه فوارې چه له هغوي سره - یادگاري عکس واخلي . راسی پوه شیبه له لیونتوب څخه لیري شو . کشمیر - د هغی ښکلی شنیلې . د هغه جهیل . د کاج هسکی ونی می اود سرو انگیلرونکی خلک می - د سینما په پرده تصویر کړ .

د (Farishtay) د قلم کارکونکو د خلکو د خوښی لپاره په موقتی توگه له شوخې اوجگړی - څخه لاس واخیست او د هغه پسر معای د نجونواوهلکانو فبرگی سندری اونخابیل کړی . گټه گونه زیاتیز ی

په تیر اوږی کی کله چی د - کشمیرد فزونو د هسکو څوکواوږی اوبه کیدی . اوبه د روتراکتسته کیدی اود میلی معای ته بهیدی شپنوخیلې رسی پوولی اوسونه د ماشومانو په څیرله پوي خواپلسی خواته د انگوته وهل او اوازونه می په روکی انگازي کولی . د د فلم جوړولو په پوه واحد کی شپز تنه فینتلی کسان ترسترگو کیدل چی معانونه می ((گوریل)) بلل . د هغو په مینغ کی خواسونه اونوري بیلگی چی د تویک د پزاویا د لاسی بم د جاودنی په وخت کی کولای شول پروت وکړی . هم یام معانته وړار وه . د هغولسه لید لو څخه انسان داسی گومان کاوه چی گواکی تول می بیسره - لری .

د کشمیر په

د ذبح الله نبار

او ورپه د آسمان نیلی فضا پوښی د تود ونی د رجه لور پږی ((سری د پوي)) د سایه بان لاندی اوسیده کښینی اود د وروښونو د پستی له مینعه د ارازملختری راباسی :

((ایا پوهیږی ماچی تراوسه په دوه سوه فلمونوکي کارکړیدی دی نتیجی ته رسیدلی يم چی خلک یوازي فوارې چه جگر ه اونخا وگوري هغوي هنرنه فوارې سره لدی - چی زما خوښیږی چی د پوي بنی نقش د هغی په واقعی مانا ولوبوم خود اکار امکان نلری . که چیري زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره - خپل چپ مټ ((ستیاجیت رای)) ته ورکړم . خو ستونزه پدی کی ده چی هغه هیڅکله نه فوارې چی داسی یو نقش ماته راکړی . بلکه د هغه فلمونه نڅا اوسندری نلری))

((سری د پوي)) ادامه ورکوي :

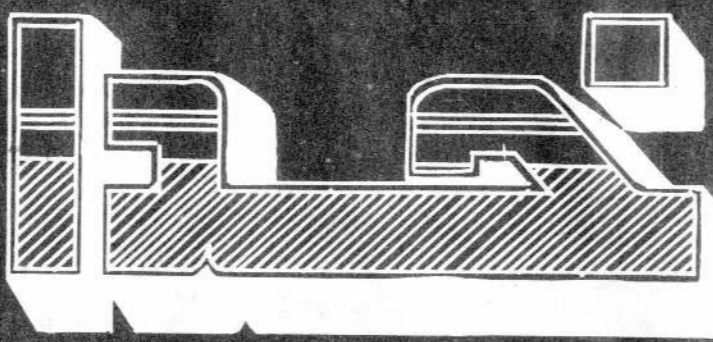
خود همالیا پراخه آسمان می له ستورو څخه مفهوم لری . سره لدی - چی د (Farishtay) د قلم په آسمان کی لکه د درمند راو - وینود کهنه په څیر ستوري ترسترگو کږی . خو زموږ د بحث موضوع ((سری د پوي)) د دغه آسمان ښکلی اوطناز ستوري دي . ((سری د پوي)) جگر ه کوي . ناخسی اوخپله رینه لرونکی لمن څرخوي اود ساحل ترڅنگه کښینی . که لدی موضواتو تیرشو . هرڅوک چی په هغه سیمه کی ژوند کوي . څه دوکاندار اوڅه د اداری امر څه سوداگر څه کسبگر . څه کار - دار څه بیکار د تولوسترگی په ((سری د پوي)) پوري گډ شوي دي . دا وږی په تاود موسم کی د موی د سر و او پوځای د خلکو په کتابچوکي د سری د پوي لاسلیک



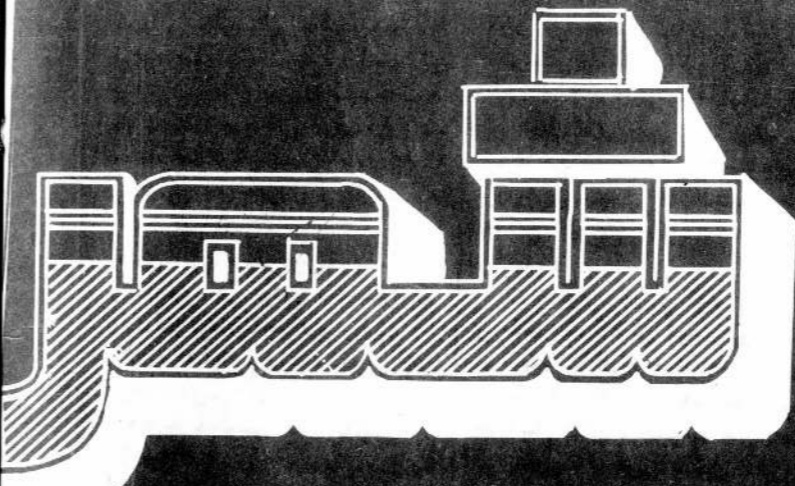
نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم . جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .
و در نواوی اش هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هر گناه که برداشتنش نشست . و اینک بود تی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه ترورنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین باور بود و شکیبا ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر . و خدایش گله ها بخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرداگرد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود داشت . و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روزو چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده . و پیشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو پوشانده . و زمین در خشم خدا هلاک شده ، با هر چه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشتش و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، پامشتی بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند . و چه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

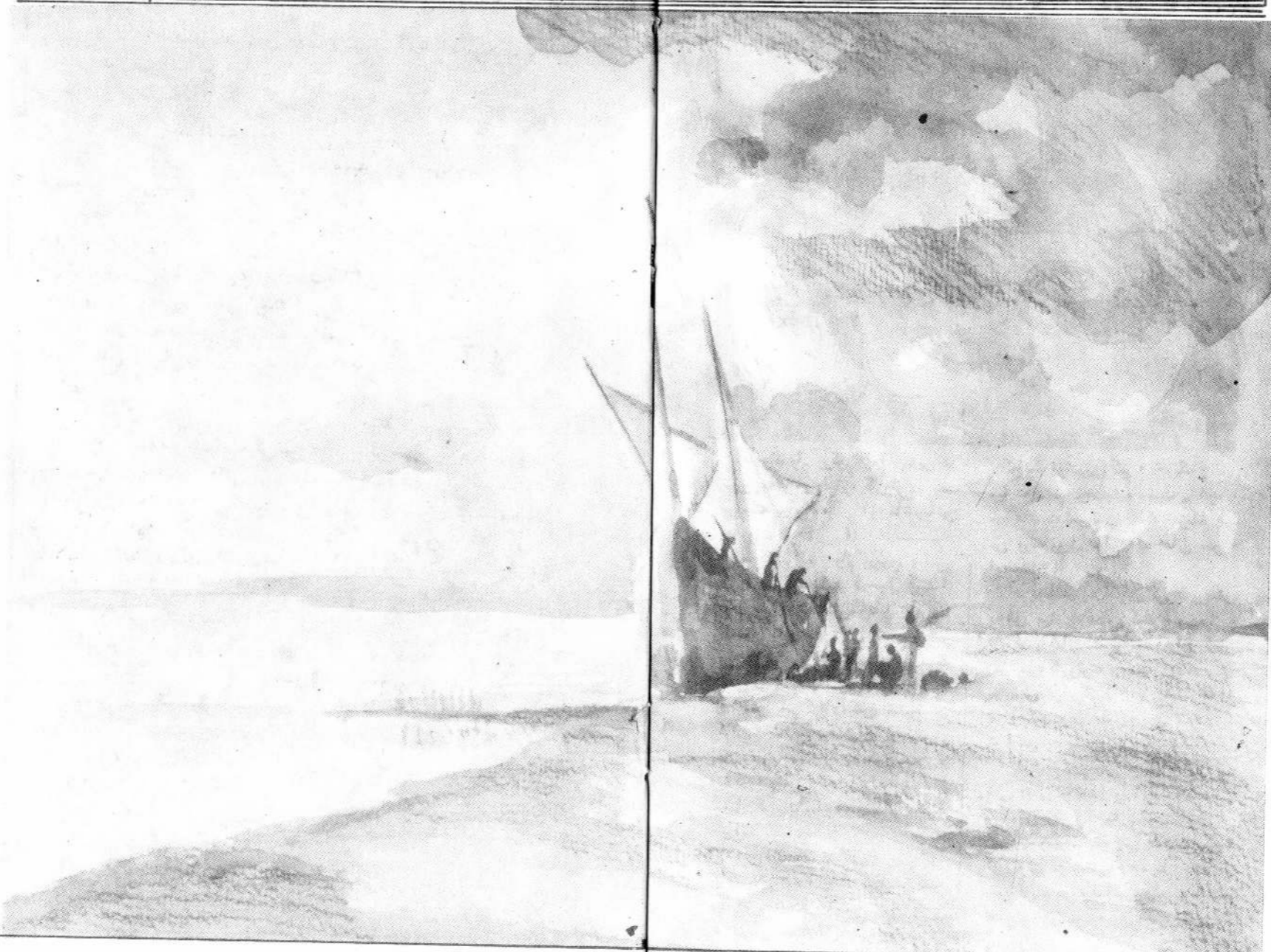
(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بسسه هرستش مگیر !)
و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها . و نوح را در دل ازگشته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام تو سن هرزه بو ! و خدا این آخره فرخوش رهایی فرمود - خجسته باد نام او ! - و زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت نداد . بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رانش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی با زیافته اش - خشنود و فرمانبردار . و آن روز . . . آن روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن . این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را فدای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از شصت و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و بناهی جز به خدا نمیدید . و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کندر و عود می شنید
لطفاً صفحه برگردانید



نوشته ۱۰۰ بهائین



داستان کوتاه



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریقی بود از آب رسته . و رویه نشیب سوگوار داشت ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .
اینک پیروزی د بیروس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش او را به گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز . زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشخ میزد و اندو در زمین . و زمین او را پس بود وستان پر بارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و از سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باور داشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پیشمان بود ؟ نه - خدا داری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میبرد و او ، فرزند آدم ، یاد روزکاب زمان داشت - این مرکوب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! وجه اکتسون بیکش میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت مییافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زنان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کودکانی گرسنه ، ترسان ، و حشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و مهلوه های فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .
(خدا یا ! امانتدار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)
و نوح سراسیمه گشت . شیاردردی بردنش دوید . سر به آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دشت نگرست . خاموشی . نوح در تنهائی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه

بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نمود رفتن با سرود انابه در خواب میرفت. نوزده آتم گناه
بر خود میگرفت و به عدد بیست می آید.

*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نوزده
آتم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید
می گشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،
روزها بر همه و تکابوی کار، کارها بر او میزد و خرمن های دشت
زین. بازمی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای
زمین بودند. و سگ در نیمروز خواب زده یا مهتاب شبان، گوش
بیشه و گشت و کسار می شنید:

((لبخند تو، ای بسه، شکوفه سیب است و دانه خوشبوتر
از سیب.))

((به چشمان درشت سیاهش هر اسبان نگاه میکند. پوست
پرشانه ها و سر زانویش می لرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه
آبش خورشید من می آید.))

((پیشتر راه ناخن شیارکن، تامل، نیشم بز، انگینت را
شیرین تر خواهم مزید.))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و باز بله و محبت
و داده و دیگر دختران شهر خدای، هر یک زینده و بدرام نواز دیگر،
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و
نوح، رهگذر بچ که چشمش در مه غروب می نشست، نیز می دید شان
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش
میجوشید که تلخی کوکارت و استنطین داشت. و مرد خدای، جانفش
در تلاطم آشوب می افتاد:

((به خدا میگفتم از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار
دین خواهید بود و معبر سیل آتش.))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.
همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته.

اما - وجه دردی و درخشندگی [دانستنش امروز همه برهنه بود
و پروا و ترلز، که مرد خدایه نردایش از دیروز میگذاشته و دیروز
شکستی کلان بود سدر نبرد بیوا و بر بیخوده، که زمین ناچار
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او سوده
که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن
شمارها که سینه خاک میکشافت، این گندم و جو که دانسته
میست و این شاخه رز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح
به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر
بر می آید، و بر چین ها که بیکران دشت را در چانه می کشید،
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نوزده آتم را بنیاد میکرد.

*

((دینه، دینه [خون من و گرمای غروب من] بیستداری
بامداد دور من [خدایا، بدان لبخند خورشید دارو نگاه
گهزان، چه زود میگذری]

((خوشاتو، دینه، که می شنایی و شتاب نمیدانی [و نمیدانی
و نهان که برتن خاکی نهاده ای]))

تو، ای دینه، که قدم های بیرون چه شتابکار است و ناشکیبایا.
بیادستم بگیر و درنگ بیاموز، عمر من]

((خوشا، خوشاتو که تنهائی نمیدانی] و نمیدانی تو، ای دینه،
- در پستان کودکی - که زندگی راه سنگلاخ است بر بیابان

تنهائی. و تنهائی، دینه، در راست، که ترس و رسیدگی هم دل -
راسته و درون دیوان آشنائی. و تو آشنای منی به جان، دینه،
هم پیش از آن که خود بوده باشی. و خوشی است، خوش است این
مرا گفتن و باز گفتن.

((خوشانگاه تو، دینه [خوش از زبان گم و جلال تو، و آن گم
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن] نسیمی در برگهای چنار
افتاده، چین بردن آنگیز نشاند. و رفته در آفتاب سبزه ها خفته.

((دینه، زیبای من] خرد در تو زیبایی است و هر چه بگویی
و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که
ندانی.

((در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشندگی
شکونه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که یاتو نیاید
یاتو یا از نیائی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائی
حهان را]

((دینه، شب یاتو بر من میدمد و میدانم که خواهم فرسو
برد، و تو اختر آسمان خواهی بود. و خجسته باد نام شب]
خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من []

سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدای، میگفت
به درد. و در درش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگتر
آزمون را؟ کار فرمای مرگ و در هاند زندگی را؟

اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود زمین رام
و به هنجار، نوزده آتم یار و در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان
در تلاطم رویش. و - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیروان بود
کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد.

همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، و بیاس خدای را در
هفت آسمان [و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بساور
خدائی.

((کجائی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگریز برونیک روان []
و نوح، پیغمبر خدای، میگفت، که هرگز چنان نگریسته
بود به درد. و در در تنهائی بود و شکسته تنه ای فریب خورده
سراب. و بلعجیبی ها و درخشندگی و این دل ناتوان گشته
که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن
چاره یاری که به دست بر آورده ای.

و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدای،
که نوح از او می مانده بود.

((جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، با زمین باز مگذار []
و نوح میگفت. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،
که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست
و نوبت شدن ها و بر شدن های و بر آمدن نوزده آتم بر هفت خاک،
و راکندن دود و به گناه، و گریستن آسمان ترس صلابی پاکسی
و بالودگی. - آیشی، آزادی.))

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می بینود، و زان پس باز او سود
و پایب آشنای بندگی:

((کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار
و نهان که برتن خاکی نهاده ای []

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می بینود، و زان پس باز او سود
و پایب آشنای بندگی:

((کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار
و نهان که برتن خاکی نهاده ای []

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می بینود، و زان پس باز او سود
و پایب آشنای بندگی:

مرد خدا پوست من انداخت. برده ها در او به يك سوزده
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيمن
از آن به آب مييايست داد. نوح مي شکست و سر بزرگي انگسد،
از سرساري. خود را، نوح از من بزرگ را، بازمي شناخت.
يادها در او ميزيست، - خفته و بيدار، که هر يك سخني ميگفت
بزبان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، انسا نه اس ميبردند و سا
خدای نشانند. و در داکه به چنان خلوت فروغان، نوح راه
نمی یافت. روزها بر او ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه
دفعه بود و تکاپو و ماندگی، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گس
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمگی. او ايمن
همه نام خدا داشت، که هيچ نيگفت و خشمش پنهان بود، شايد
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آشتی، بر اعتقاد
نوح که سب و سايمان قم بود. و نوح رادل از ترس ميگشانت، از اين
خوشباوري، که او خشم خدا آورده بود، - آب [آب نوح را
خده بود و خطر، بين از آتش، بين از صافه، بين از شمشير.
بر کاره آسمان، هر سايه اي بر نوح را نگران ميداشت، و زان
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز
گست، آب چشمه ها انداز ميگرفت و جاه ها و کاريزها، که آب
اگرچه زندگی بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون
باران گشت ها سيراب ميگرد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،
نوح را نيشيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:
((خدا يا، توهمه بخشايی [بر اين پيروي گشته ميگير،
که نعمت ميدهی و از نشان خده و خشم در آن ميچويد.))
و نوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که
تتهاست.



((کس آهوي رنده بودي، دينه، تا به دست من کسيدم
و تو صيد من ميگشتی، پس روي خدا، ماء دينه، تو زميني، شخم
ناده، که مرغ چاريا در تو ميچرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.
((نوب بدوستی است در چشمان تو، دختم، همچنان که در آب
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن
ترياشی آن را که نزد يکري.
((سخت آواي باد است در دشت: به گوش مي رسد و بفهم
ندارد. چه کند يا تو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.
((انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدین شير و
شراب و نان که بر سفره ام می نهی. گوش بره ام تو را، که به علف
من بروي [مرا، دينه به برد باري و نگساري مهان کن، و درد
بديري، - که دردها در من است و خم ها، و بار امید و رستگاري شهري
با من، بدین پشت و بازوي ناتوان که می بينی.
((فرزند آدم بر زمين مي رود، اما روي و ايس دارد، که
او را گله به حسرت سرشته اند. پوست با من دار، دينه، که و ايس
نگران از راه دور می آيم، و تو در آغاز راهی.
((او [چه ميگوي ترا، دينه، که توتاب من نداری، و نه
بقه در صفحه (۱۲)

مرد خدا، نيايش را، پيشاني برسنگ تفته مي سايد و اشک
ريزان خاک را فرين ميگت، به غرور که در سرداشت - ايمن
حياب [و کار نه هين بود، که به هر سايش تن مستي خاک در او
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز ميکشانند و آدمي را فراتر
از خویش.

اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراه بود و بيگانگی،
که او صري خویش را با سدا ر مرزها شناخته بود و خواسته و اينک
سرگشتگی، که هم در او مرزها مي شکست. نوح به خدا ميگريخت
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او مي ايخت، - خانه
و خانان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت،
و قم که او در اورش بود، و در اورش بودند به هر چيز که ميگفت
و ميکرد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود پس از مرگ زن.
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نوس که ميش هايمن
ميدوشيد و تا کس هر س ميگرد و به شراب و دس رخته اش می پرورد.
((برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک
می نهی، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتانی.
و مينداز دينه، که با من هين رنگ و بالا و خوي و خرم است که
ميناشی، که آن می بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.
((و تو، اي کودک من که مرگ منی، مرا ياد دار، که زندگی
در من به دوراهی سرنوشت مي رسد، - همچون پيله که بر دوراهی
کم است و پروانه. و بدان، دينه، که راه پروانه شدن زمان تا زمان
حيرت است و گيجی و و ايس زدن و به يعلو غلظيدن، و يك ته در کار
خود تشيدن، و در خود چله نشستن.
((و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون
ر خواهد بود و بي پروا ترين دار. ليکن مرا ايس از آن که در او زمين
باشم، دينه، که شدن من بايدم اکنون، نه بودن.
((و چه روزگاري مرا، دينه، بدین پيرانه سر، که در پوست
شدنم نهاده اند و چنين به آتش تو که اخته [وجه خوش آتش
تو ام، دينه، که بهمين گواراست مرا و من تا جاودان جامه سيب
خواهم داشت. و با من، اين نعمت زده، - فرزند آدم.))



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگی نبرد
و خواست و ناخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازوي بلندش.
و شهر بيمان و بيوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته
بر التزام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند
آدم گناه می آسخت و نهانگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود
و با خویش ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بی آن که خود
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.
و بيدارش از ردل بود و شگفتی و خشم: آن بس که بر او خنديد،
از چه خنديد؟ و آن دو ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -
هنگيش پو شانند، از چه می بايست شان شم داشت، که
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آمد و جفتش را، در بيگانه سی.
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاک دروغ و نفاق در خود پانست
که فرزند را بدین اندک بازيگوشی نفرين گت؟

اشکی و مردود

د قبايلو شاعر فيخراحد فيض
دهوه شمري بنسوزگار

موسکا

گلونه له خيلی مړ اوي شوي دي
د آسمان اونکس نه را تويي ي
د شمورنا ورکه شوي ده
اوهنداري ماتي شوي دي
سازونه له غزید وروسته وړک شوي دي
پاي زيونه ستري شوي اوبياوید شوي دي
اود دي وړيوخت شه
ليزي د دي شپي نازولي
د دردونو ستوري
پر قهزي
مخلا کوي
اوسوسکا !!

۱ -
در ((ارهي مړوي))
د فصل ميعاد
چون بود حالت ؟
آواره مردا
دریا روانا
دریا نوردا
۲ -
اي از نژاد نورو و تيريز
اي حيمي از صبر
افراخته سرتاج تاجر
اي از تبار پولاد وارنيز
د پيشه سبز
چون شد که ره يافت ؟
شبخون باييز
درد اورد ا

غزل

تاوي مخ و ته می کوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي ما وړه له پيغوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي تينگ شه که عاشق يی ، ماوي خه دي به د عاشق کی
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي د واره زلفی خه دي ، ما وي هر خه چی ته وایي
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگی به ليمه
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي
تا وي مه کړه آه به زوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي واوره که عاشق یی ، ماوي وایه زما غسوز دي
تا وي وينی اویسی اوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي خه حال دي پونه ، ماوي پروت م ستا په درکس
تاوي مه بجه له دي کوره ، ما وي سترگی به ليمه

دو غزل از محب باشر

مردان بخوانند

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت
زلم سبزگی برگشته دفتر هوشوشت
به هر کجا که نظر میکنم ، تویی تصویر
بپاکه سوختم از دوری برو دوشوشت
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختی
مرا ، اگر چه که هستم دگر ترا موشت
هزار قصه ناگفته در زبان من است
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت
مرا بخوان که شرح سبز گوی دست
تلم شوکت و بختی من سینه پوشوشت

۳ -
آواره مردا
دریا روانا
دریا نوردا
د پدي که آخر
طوفان چها کرد ؟
نه از خدا بيم
نر نا خدا کرد
آتش که بنواخت
باخشم سلی
برروي ساحل
زان ناود برين
صد تخته باره
از هم جدا کرد
وانگه به ناگه
زند يق د برين
- نخل سترون -
روسوي مغرب
سر بر زمین بود
پاد خدا کرد

با تو به شوشت

بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي
د ستس نبرده ام که دعایم نبوده اي
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت
حرفی نگفته ام که صدایم نبوده اي
هدد کی بود ؟ آنکه بيلم دروغ گشت
شهری نرفته ام که سبایم نبوده اي
این خنجر از کجا است که آماج اونم
دردی نجسته ام که دوايم نبوده اي
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد
جایی ندیده ام که کجایم نبوده اي
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا
بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي

۴ -
آواره مردا
د پدي که طوفان
آخر چها کرد ؟
د رناود برين
نی لنگری ماند
نی باد بانی
دریا نوردا
دریا نوردا
اکون چه مانده است
از باد شرطه
جز آه سردا
دردا و دردا
دردا و دردا

نمونه اشعار
مید هد تعلم دل با دروس الفت بود ما
گینه جوی نیست در طبع و فغانمیر ما
مصرفت دادم از کفای جنون خاکت بسر
در بیابان تو گم شد نسبه اکبر ما
تا مگر صورت بند بود منگی آفتوشت
میچورد نقاش خون و چکند تصویر ما
ما و دل در هجر گاهی آید تقدیر ما
خاک بر سر باد ما را این بود تقدیر ما
چشم ما چون کوه سینه است با ندم
چشم رحمت بر کتا رنگ از نقیصه کرم
ما و دل در هجر گاهی آید تقدیر ما
خاک بر سر باد ما را این بود تقدیر ما
محمد امین عامل

کمار! با توام ...

بیوش از اسطوره

از مسعود در ریشی نامی طوطی

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک
و دود نشوده ای که نسیم کلافه را کم می کند ؛
شب هنوز به نیمه نرسیده بود
با این همه پیرترها که دیرتر باور می کنند ،
در کوچه ها کوچک باغهای ما
صدای دیو شنیده بودند .

و تو صد دانستی ، ای والا ترین کلمه ، ای روشن ترین
که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند .
زیرا گوشهایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند .
و هنوز هم فراموش نمی توانم کرد
که در رین نزد یکما ، در میدان سحله ما ،
هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد .

* ای دریاچه روبرو ، دریاچه سلام ،
می دانم که توبه تر از من می بینی
چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل
دریاچه هامان را بستند و نامهامان را
از دیوار کوچه های ناشی ، بائین آوردند .
اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور دارم .
و می دانم که روشن تنها کلمه نیست .

* ای کوچه روبرو ، دریاچه سلام ،
می دانم که تو نیز فراموش نمی توانی کرد
گردش در آن راههای روستایی و ریزه های آفتابی را
که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم .
و آن کوچه باغها ، با همه سحله های شداد شان
باز هم بیعالم غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها می رساندند
و خنگای نسیم برف را ، از قلل مه آلود و نمناک
در برگ برگ لحظات انسانی ما
- هر چند نمناک تر از نمناک -
چه پاک و روشن زمزمه می کردند .

پرتو سلام !

آهای ! با توام ، دریاچه بیدار !
از کوچه همیشه ترین هرگز و هنوز
آهای ... با تو ... می شنوی ؟ باز هم سلام !
وقتی هوا بزرگ فنا ، تیره تنگناشد ،
برخیز باز هم جامه های گل آلود و چرک زده مان را
در جویبار ستاره های آفتابی و آبی ،
از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی
پاکیزه بشویم و من کسم
روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد .
به شک نسیم کوهساران خورشید . خواهد وزید
و دستمال آبی شب ، وقتی براز گلایب شد ،
حتی در تراکم تاریکتر از خواب محمل ها ،
گلگهای دور و نزدیک آسمانها و زمین
برای هم چشمک های روشن
و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد .

مهدی اخوان ثالث
(م . امید)

شرحچه

از صفحه بوغیا را با طبر سیرون می شوم
از همه مدارهای به خواب رفته
سرنوشت دودمانم ، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند
به سوی وظیفه ام می روم ، قلمم جوان نیمه بر تقال است
بدا نگفتی می بینم که می شنود و استوار است
کوهی را می بینم که می شنود و استوار است
به سوی وظیفه ام می روم ، چنانم بنا میارای خوانده
ای چشم سیه ، ساکت باد .
- شمشیر من شمشیر طلائی من ! -
آیا می توانم از صفحه بوغیا را با طبر و عروسکان بدو آیم ؟
نوبت من است ، در زمیمن ، می نوشم ،
از بارانی که بگرد زیتون و نخل جمع شده است
آیا من بوغیا نوا ده و دوستا نمستم در زخی رواداشتم ؟
در توای چشم سیه ای ، چون گندم تازه
در چشمهای تو گلبرگهای آزادی می خند
توبه مرگانی چون جریب زینتی
من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم
من بر قوس و قزح را از چشم تو می خوانم
بپر نمی شوم ... نمی ترسم ... نمی میوم
تو در برگ من توان و غیرت جاری میکنی
وقتی رودخانه ها و ریزه های است
تو مرا ، به دیدار تنگناها می فرستی
با توبه های از توبه ها و زینتها
ه آ ... ای چشم سیه ... ای رویوتانده !
حیایان ، شوری خون مواسی چند
از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد
بشت دروازه ها و زندانهای ،
بشت دروازه ها ... گنجشک نام را تو نیست لکشم

بشت دروازه ها
بشت دروازه ها
جاه آب است و شراب و روشنی .
مالا به دقت سره - ستاره های -
نه دی کوستلی ،
اول پسر لک - ده هفتویه زسه -
پوهیترم ،
خوب و خوش بیه - له هسدی لاری -
ستاره ته در نرسیم ؛
اول غه کوزنگه مینه به به خبر و را و لم -
ل . خاموش



جينا لولوپرژيد او نقش جديدش

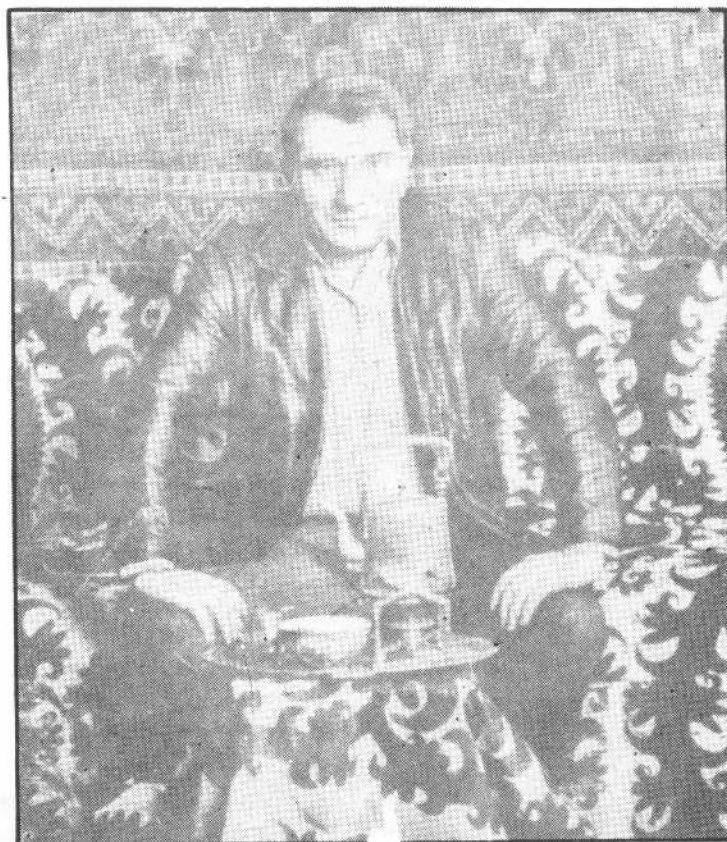
جينا لولوپرژيد اكه زمانى از محبوبترين و زيباترين هنرپيشه ها ي جهان بود ، چندي بيش شصتمين بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازي در فلم بسرش زده . جينا بازي در فلم ((دختر از روم)) را قبول كرد . ناگفته نبايد كه گذشت كه او در سال ۱۹۵۴ در همين فلم نقش ((اديانا)) جوان هوس برانگيز را بازي نموده بود .

در فلم جديد ((دختر از روم)) جينا لولوپرژيد نقش مادر را بازي ميكند او در مورد نقش جديدش چنين گفت : چيزي كه مسود د ل جسمي من است ، اينست تا معنويت خود را نشان دهم نه چهره و تنم را . در بيست سالگي گناه نيست تا زيبايي فزيكي خود را به نمايش بگداري ! در فلم جديد از نقشم خوشم من ايد و اگر راست بگويم خود را تازه كار احساس ميكم .

در فلم جديد ((دختر از روم)) نقش اديانا را اكثر ميس زيبايي بنام فرانچسكه ويرا بازي ميكند .



ارمن جگر خانيان شوک دي ؟



ارمن جگر خانيان د شوروي د پيرولوپو هنرمند انوخمد ي چه به نري كي او د هفي جملسي خخه به افغانستان كي پيرمينه وال لري . او دده برجسته اوپه زير پوري اولونه به سينما كي لکه د ((ملاقات بحاي باييد ايد لون ونكري)) ((تهران ۶۲)) ((سلام د ازه به)) او د اسي نور فلمونه د پير وخت د باره - د هنرد مينه والوپه زورونوكسي بحاي نيولي دي .

ارمن جگر خانيان بيله سينما خخه به تياتر كي هم د پيرولوپو ليكوالوكه تنسي ويليام خيمائيل بولگاكوف ا د ژارد راوز نيسكي به راهوكي رولونه لوبولي دي او اتلس كاله كي بزي د مسكو و ماياكونسكي د تياتر سره همكاري لري . وارمن د پير لوي او قوي رول د ((سقراط سره د يالوك)) به نامه ياد بزي اولوي رول شي د غروب به نامه ياد بزي چه د بايبل اثر دي .



آيا ريناراي جهان فلم را ترك ميكند ؟

ريناراي د ختريناروه هنرمند سابقه د ارسينماي هند مياشد . وي در سال ۱۹۲۳ براي اولين بار در فلم ((ضرورت)) با راكيش روشن ظاهر گورد يد و بعد ازا د ر - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو - تن) حصه گرفت . اين د وفلم موفقيت چشمگيري را نصيب وي ساخت و ريناراي براي تمام علاقه مندان سينما و د ايركتران فلما بحيت يك چهره جديد شناخته شد . فلما سازان هنرش را قدر ميكردند بقيه در صفحه (۹۷)

برای معلومات شما برگزیده ایم

در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریزش تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشووناستند رقابت تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوزدهای تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح کردید که بنام بلند ((کینوپولیس)) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام ((ایماکس)) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر

به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام ((شوسکن)) نام دارد

در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم (کدر) در تانیم (بجای ۲۴ فریم) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم

بر واقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد داخل

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم ((غیرت)) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم را نورها شم امیر بدوش دارد .

کارهای منتاژود

قدیر رشیدی

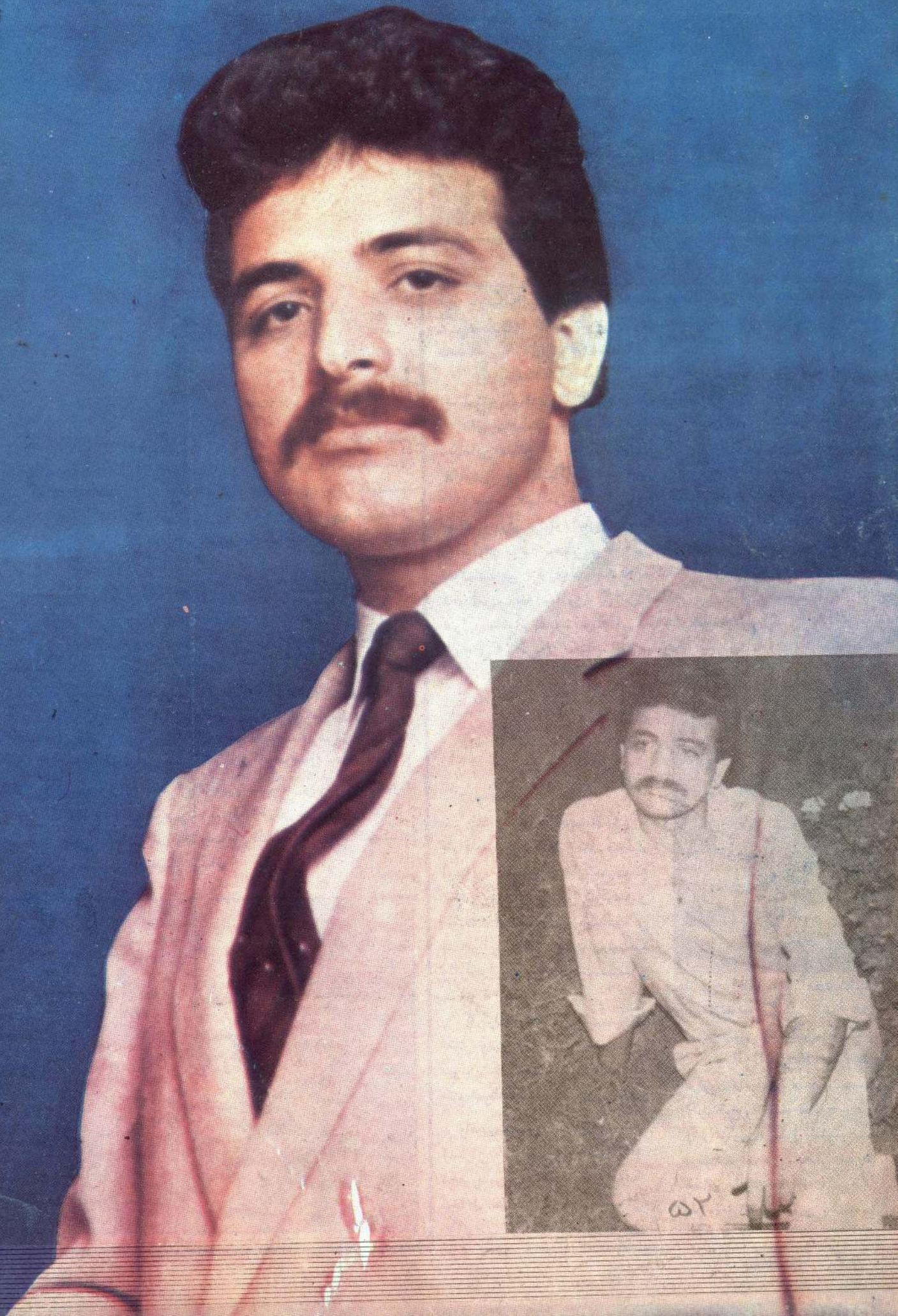
وساخته های جدیدش

از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام ((آخرین ارزو)) به کارگردانی واحد نظری و فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و بدید خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ و ايس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف ((لحظه ها)) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو برعکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرد اشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .



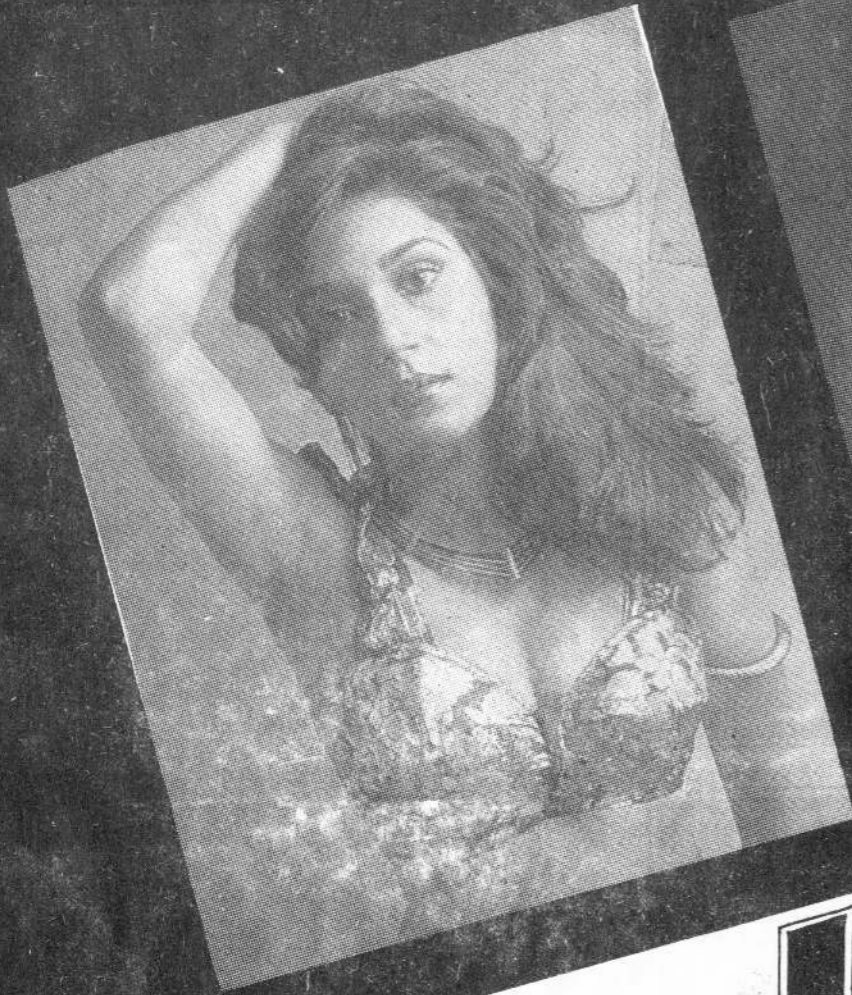




Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونق سینما ہند
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونق رادرستہ • ۲ مظلالمہ ناپید



از منابع هندی

راه جدید اخلاقی

عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلواین "راه های اخلاقی" را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدل می پروراند. قمار ادا می دارد اگر فلان به مسایل جنسی، عشق و کینه جوی های خانواده کسی لای می آورد. علت اساسی آن بیایگی قهه نویس را بتکسار و موضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز و با فریاد های پیاپی میاید. اینگونه فریاد ها را میتوان در فلم (زخس اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلم ساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از ما در آورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن و انعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تامین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ما است. حرم، مخموم، جرم جنسی، سینمای ما را فر گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آتیکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قهه نویسان و دیگران از اندیشه های بیرونی میکنند که خواست های ما بیوس کنند و ربا باز شستی و ترس بهمراه دارند.

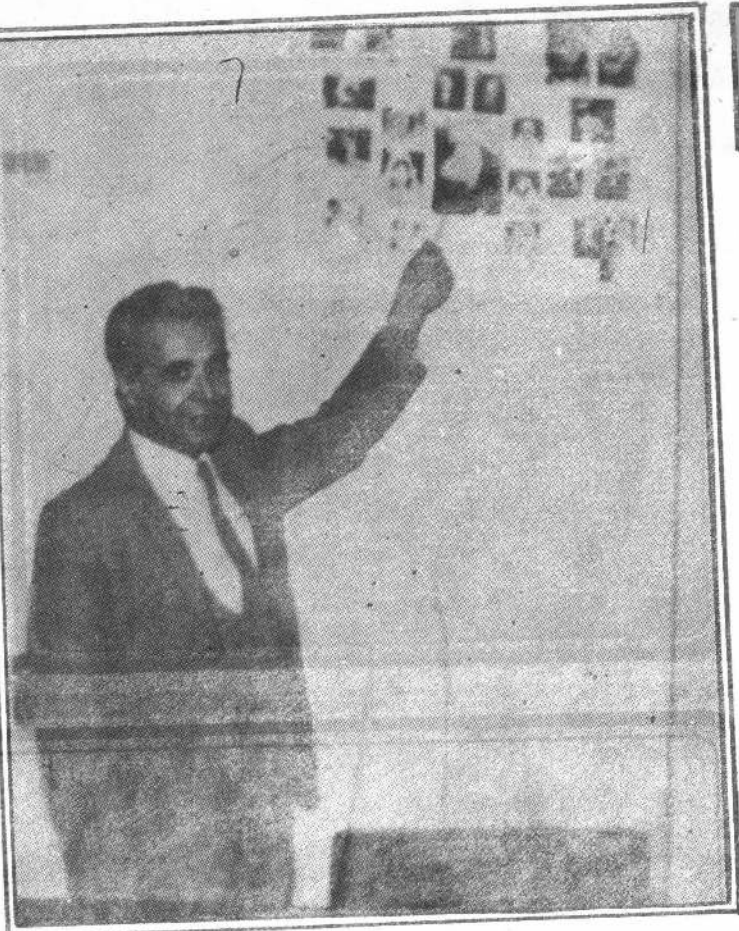
در فلمهای هندی

ترجمه از ذبیح الله



انتباهات وارد است داد آنها برای قربانیان تصورات درستی است. اما فلم ساز با وجود سانسور بعضی مطالب، برای تیرش خود باج سیل میبرد از متأسفانه اینسان فلمها بهانه پیشرفت درین جهت را بدست دایر کتران ن یگر مید هند. آیا کسی گفته میتواند که، آنها خوب به پیش میروند؟ اگر چه سکس را نباید یک موضوع ممنوعه شناخت اما فلم سازان همیشه سکس را بدون در نظر داشت خواست زمان به شکل زشت و وقیح آن یا زتاب مید هند. در مورد یک و لگرد چه میتوان گفت (فلم شکستی مستثناست)؟ بقیه در صفحه (۷۲)

مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان را موقوفانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتر توران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...



خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه
از خواب بومیخیزد، نشاننده
شخصیت نماست.

۱- کسکه از تخت خواب
میبرد اساساً شخص خوشبین
است در مورد همه چیز مطمئن
است عقیده دارد مسائل مشکلات
همه حل می شوند به شرطیکه همه
با هم اشتراك مساعي داشته
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه
برخیزند. شخص فعال و پرکار
بیظرب و مخالف مزخرف گوی است
دوست دارد در امور و قایم
شرکت داشته باشد و آنها را
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بیحال و بی حوصله
از خواب بومیخیزد بالباس
خواب دل تنگ و افسرده به رخت
خواب می رود و مایل نیست در باره
کارهایی که در پیش وارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و
بس استراحت را دوست دارد و
زنده گی راتکه، تکه می گذرانند
و از فعالیت های منفی لذت
میرد همه چیز را آسان میگیرد
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط
جراح معالج بد نمود زده می شود
و نقصان دیگری به وجود می آید،
جهت زیبایی توسط دکتوران
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.
این دیپارتمنت در کشور ما نیز،
عنقریب با سرویس جراحی عمومی
یکجا اجزای وظیفه خواهد کرد.

سوال: نظر تان در مورد
فعالیت نخستین دیپارتمنت
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران
آن چیست؟

جواب: ایجاد ایمن
دیپارتمنت برای طبابت کشور ما
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً
عملیات های طور متناوب توسط
دیپارتمنت های مختلفه مثلاً
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت
ولی حالاً توانده به حیث یک
مسلك تیار کند.

در مورد همکاران آن باید
بگویم که تلاش وجدیت آنها
نوف العاده درخور توجه است.
همین اکنون دکتورس نیلاب
و دکتور غفار باور، خیلی صمیمانه
در مسوولانه با مریضان و مسلك شان
برخورد می کنند که آینده های
روشنی استقبال شان خواهد
کرد، وهم در مورد پرونیسور
فایروالت باید بگویم که کمک
و معاونت شان در ایجاد دیپار-
تمنت جراحی بلاستیک خیلی
موثر بوده است و من از ایمن
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دکتور شرفی، اگر
گفتی دیگری داشته باشی
بفرماید.

- در اخر می خواهم بگویم،
آرزو مندم این گفته هام طوری
توجه نشده باشد که گویا ایجاد
دیپارتمنت جراحی بلاستیک
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین
نیست. من در حد توان، در جهت
رشد این دیپارتمنت همکاری خواهم
کرد.

فقط هدم از این صاحب
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از
گذشته های بر افتخار طبابت
کشور عزیز ما معرفی بدام.

کشور ما سابقه چند ساله دارد؟

جواب: نخستین عملیات
جراحی بلاستیک را که خودم انجام
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز
بود و تا کنون در هلهوی هزاران
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون
همکاران عزیزم چون دکتور حیدر
افغان، دکتور لیزاده، دکتور
عمری و دکتور آرزو معروف ایمن
بخش اند.

سوال: بیش از شما آیا این نوع
عملیات ها در کشور صورت گرفته
است؟

جواب: بلی، این که تا به
می کم افتخار این بخش جراحی
را نباید به دیگران منسوب کرد
از همینجا نشئت میکند.

زیرا بیش از ما، در حدود
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دکتور
نوروز علی خان، پوهاند دکتور
محمد حسین نصرت، پوهاند
دکتور عبدالواحد رشیدی
پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان
که استادان گرانقدری بودند
و همچنان دکتور مسکینیار، ایمن
عملیات ها را به دهها هزار اجرا
کرده اند.

سوال: آیا واقعات جراحی
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید
سپرد به دیپارتمنت جراحی
بلاستیک؟

جواب: واقعات مربوط
سرویس خود را، خود ما عملیات
خواهم کرد.

سوال: پس ضرورت ایجاد
دیپارتمنت جراحی بلاستیک
در چه بوده است؟

جواب: اصلاح ایمن
دیپارتمنت باید در چوکات
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد
از عملیات های معالجه ای سایر
دکتوران، وظیفه زیبایی
(Pecons) عملیات هارا
انجام دهند. مثلاً پس از یک
واقعه سوختگی با عملیات شکم
(یا سایر



سوال: بیش از اصل سخن،
لطف نموده بگویند که جراحی
بلاستیک چه مفهوم را رایج
می کند؟

جواب: جراحی بلاستیک
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)
عبارت از آن شاخه طبابت
است که کمبودها و نقصان های
ولادی و کسی را که در یک قسمت
عضویت به وجود آمده به شکل
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم
نموده، زیبایی دوباره شخص
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه
بر زیبایی دادن به شخص، آن
اعضایی را که توانایی کارش را از-
دست داده دوباره به کار
ببندازد.

سوال: شافلی پوهن سوال
دکتور شرفی، شما با گزارش
(اولین جراحی بلاستیک در
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،
چرا، با رایج کدام دلایل؟

جواب:
بلی، آن صاحب جنان
توجه شده که گویا اولیمن
جراحی بلاستیک در افغانستان
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله
یک پرونیسور خارجی محتسب
فایروالت - صورت گرفته، زیرا
در آن گفت و شنود از پیشینه
این عملیات در کشور ما هیچ تذکری
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید
افتخارات علمی کشور را به
دست خود به دیگران نسبت
بدیم.

سوال: پس این عملیات در

مسئله حل شده حیات در مریخ



اکاد میسین والبری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند ایزوستیا تحت مباحثه قرار داد .

مترجم : محمد نذیر (دریزا)

موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین اینزوتوهای مختلف هایدروجن مسودد لچسپی زیاد قرار دارد این مساله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید .
دو بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو عراد وایکنگ آمریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟
جواب : ماود انشمنان آمریکایی فرستادن اقمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۱۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقلیم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقلیم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا . شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که ((آیا فعلاً در آنجا حیات موجود است یا خیر)) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .
سوال : شما آغاز مسافرت را به

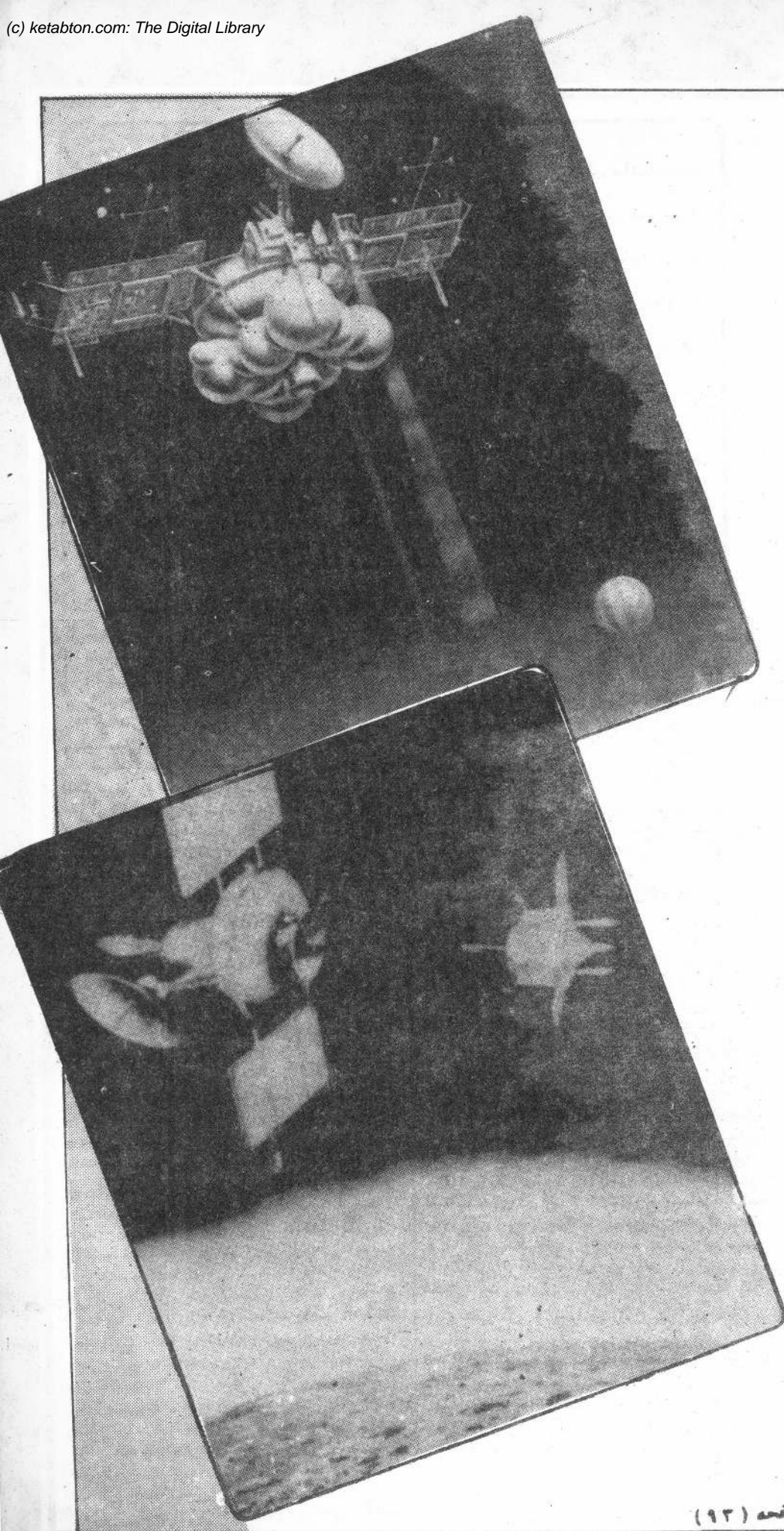
((اگر هدف ما اقامت تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کره مریخ برسیم)) استروفرنیست (فریگ ان کیهانی) آمریکایی کارل سگن اعلان کرد : ((قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد))
سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟
جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است .
مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتاً متراکم

مدتی به درازای چهارماه زمین
در سیاره مذکور دوام کند و تمام
سطح سیاره توسط خاک پوشیده
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -
برجستگی ها و موقعیت دریاها و
وادی های سابقه ارایه خواهد
نمود . همچنان این رادار -
معلوما ت عمدتاً در مورد محلی
پایین شدن (فرودگاه) سفینه
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر
مساعد خواهد ساخت که به این
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت
صخره های دارای عمق کمتر از یک
متر را تعیین نمود . البته از صخره
های مذکور میتوان معلوما ت راجع
به ترکیب پیکتری سیاره دریافت
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به
طبقه همیشه یخ زده که در تحت
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده
دلالتهای جریان حرارت از داخل
سیاره خواهد کرد . محلاتی که
در آن جریان بیشتر حرارت موجود
باشد مورد علاقه بیشتر جهت
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .
این مسأله که دو عراده وایکنگ
امریکایی موفق به دریافت اثری از
حیات در محلات فرود آمدند
نباید بحیث دلیل نهایی تلقی
گردد که گویا در مریخ حیات
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک
که دو عراده وایکنگ در آن فرود
آمدند بودند قابل اهمیت نیست .
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰
کیلومتر از هم دور فرود آمدند
برعلاوه موجودیت حیات در سطح
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن
است که اثری از حیات را با گرفتن
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری
شود میکروها در کالونی ها اجتماع
ها انکشاف کنند موجودیت حیات
کشف خواهد شد . حال امید اینهم
که قطب زمین با وجود شرایط
شدید (مشابه مریخ) گوشه
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .
به استناد به این دلیل میتوان
گفت که دور از امکان نیست که
بعضی اشکال ابتدایی حیات در
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)



بام خواندم که :

زیلی واول هولند دودل داده وشفته هند پگر که دشهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به هند پگری نهایت رومانیتیک می اندیشند . هولند که شغل روزنامه ایست دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام مأموریتی قصد سفر را به ری و جنیور مینماید . زیلی نگران است که مبادا هولند اسپردام خوب رویان شود . اما هولند برخلاف هند سید هند که به عشق آتشینش زیاد ارمغاند . وی که در راه سفر به ری و جنیور یکی از ایالات کشور است کوتاهی را اقامت می گذراند ملول و غمگین رحتی به پستری می افتد زیلی خود شرا بدن ایالت نزد هولند میرساند . سرانجام هولند معص میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام مأموریت روزه روز اقامت در آنتورپ راه برگشت به وین ، در دسترسد و در فولین اقامت می کند او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت ، وضع را دگرگون یافت . او که تحت پازرسی بولیس قرار گرفت ، خواست از دستستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جوی شود . بول هولند ، سرانجام با مریدی بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت همکسینج ایتالیوی را بنام های تینوزاد با من ، همپلیورتی ، مایوتلینو ، گیزاری نوو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است . بول پس از تحمل مشقات زیاد خود شرا موقعی به همپلیورتی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود . و اینهمه در نیاله سربال :

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیون بارش .
 - دوباره به شهر برمیگردید ؟
 - دقیق گفته نمیتوانم . . . چرا ؟
 رانده غریب :
 آنجا در بیرون شهر . . . من دیگر سواری نمی یابم .
 - من این شهر را فقط در بهار آن دیده بودم ، انهم در مخازه ((رویل)) فرودنده آثار متیفه ، سیا میرور کاریک دریای سیاه که توت های پخ روی آن مرقصید ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل ودگان وهزل های قفل بسته رسیدیم . شب از راه رسید و بود و فقط تعداد کمی از لاتین های کاسار جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل برج ها درآمده بودند . دلینجا فقط دمای در سال میشد زنده گی کرد . تکسی فروشکان از میان غبار و دود و برف راهش را میبشود .
 در آمدن یک سرك ملوان برف شهر کهنه (انتیسو ۱۱۲) بر بالای یک تپه افتیده بود . اکنون دمه و - شبار کا ملا شهر را بیجانیده بود . رانده جا بجا توقف کرد .
 برسیدم چه خبر است ؟
 - شما مجبور استید اینجا پیاده شوید . بداخل ((خیابان مشجر عکاسی سم)) نمیتوان داخل شوم .
 - چرا نمیتوانید ؟
 می بینید که دیگر سرك صاف وجود ندارد . از پنجو موتر سم را بهیون کشیدم . حق با او بود . دیدم که بداخل خیابان سم بولد وزبیکه خاک را بیرون کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . رانده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل بر رفاه رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی پراز آب و بخ که اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرانبر نمودم . آب بداخل بوتها رفت . احساس میکردم با ی چیم رانهایت پیچ زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جویی داشت . شاخه های درخت برای هد پگر آفوش باز نموده بودند . در رهلسوی دروازه ، یک کنار امتداد داشت که انهم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از شانه های من حکم گرفت و در میان برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک احساس نامی ، بمن حالی میساخت که در ناپدید شدن زیلی این مرد مفرصت . خون از سرم جلوی بود . مردی را که اکنون روی برف کام زانو زده بود ، قاپیدم . خواستم یکباره به قیافه این فراری ملمسون خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمردنه بلکه یک زن بسود !

موهای ترفسید ، در گوشه پیشانی اش افتیده بود . زنی بود در حدود ۳۰ سال ، اما موهای کاملاً سفیدی داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده کشید شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز وهم و ترس را نمیتوانست در آن خواند . در زنده گی من ابتدا چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده بودم . راهش کردم ، بیچاره تخته به پشت با پایوش پاره پاره مند رهن روی برف ها غلتید . او که بسا هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ، تکان نمیخورد و نگاه هایش راهش از من برمیگرفت . برسیدم : بگو کی استی ؟ یک مشت شرا روی دهنش فرسود . گفتم : بیش ازین لک رویت میکنم . بهتر است جواب بدهی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش فشان از میان دندانهای فرسوده شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک که از من کوتاهتر بسود

بد نهال تریتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی تریتی را می شناسید ؟
 دوباره سرش را شورداد : سکوت آبی وجود شرا در برگشیده بود . به یکباره در اتاق سکوت بمان سکوت برده گان حکمفرما شد . در بالای اجاق سردم یک عکس آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد . در آن شکارها را بسوی زیادی دیده میشدند . - شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند .

فریاد زدم : آقای تریتی کجاست ؟ دود مشت را بلند کرد و بسوی دروازه کاراجاق ، اشاره کرد . او را رها کرده ، بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه با بین برق میدرخشید . آنجا یک کتابخانه بود ، بالباری های کتاب یک چراغ مطالعه سبز رنگ ، و یک چوکسی با زودار کنار پنجره گذارده شده بود . آقای تریتی مقابل چوکسی بازو در روی زمین قرار داشت . لباس کاملاً به سود فریب به تن داشت . تریتی دست را ستش را بسوی گلویش برد . بود تانکای اش را - صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر مرده بود ، کسی به او فیر نموده بود . دود کبک با پیش از خون سرخ میزد .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بربک سئاله تاکید میکنم ، که زیلی لوید و د زنده گی من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برایم لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده گی را و -

خدا با عاشقان است

باستان کوچکش بالا پوشش را تکان داد . صدا زد : بد نیالم بیا (و چند قدم بسوی ویلا برداشتم . او برای اولین مرتبه بحرف آمد . او همچنان تلاش داشت از جنگ من فرار کند . خود تیرا به عقب کشیده و گفت : نه من نمیروم ، هیچ جای نمیروم بعد در حالیکه از فرط ناراحتی یا هایش را بر زمین میکوبید گفتم : یغرمایید ؟ یغرمایید ؟ او را بسوی خود کشیدم . د و سهیلی به او بصورتش حواله دادم . او و بگریستن شروع کرد . از دور صدای نکوتیف بلند بود و فریاد داشت ، دمه غلیظ تر میشد دروازه را باز کرده ، بداخل بروی قیافه اش مثل برف سفید میزد ، چشمان آبی روشن داشت کمی نسبت به زیلی کلاتر معلوم میشد . یسا در زیلی بشکل وحشتناکی در من تاثیر افکند . او را بداخل برده اتاق را از عقب بستم . آنجا یک اتاق ویژه لباس دیده میشد با چند عدد عکس های کهنه . یک اجاق و یکمقدار ظروف جستی ، قالین های انتیسک و مرفوب قدیمی بچشم میخورد . دروازه ها قفل زد شده بودند . زن بیگانه آنجا نشسته وهای هاسی میگریست . از قیافه سفید و اما کشیش خون و اشک فروسی غلتید . فریادم بلند شد : آخر من بگوچی نام داری ؟ اینجا چی میکنی ؟ حقیقت را بگو . قیافه اش آلودن سر را بسوی بلند کرده ، خواست حرف بزنده اما ده هوشی بود . دیدم که سرانگشتانش شکسته و میلرزند . به معرفی خود برداختم : من هولند نام دارم . اینجا

باقیانه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد بیروح خیره شده بودم . دهن همپلیورتی بیاز بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه کدام درخشش نداشت . صدای زن جوان که به دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت مرا بخود معطوف داشت . او که بالا پوش ساخته شده از پشت شترین داشت معلوم میشد بستان های بزرگی دارد .

زن جوان آهسته بیخ گوشم گفت : - وقتی اینجا آمدیم ، او مرده بود . - شما چه وقت آمدید ؟ - لحظه ای قبل از شما . - در صورتیکه او قتل رسیده ، بود چه کسی در ب منزل را بر روی تان کشود . - زن جوابی نداد . قیافه جسد را کشید و پوستال یافتم . کسی خون اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیده میشد . لحظات طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبادل سه سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی گشت .

باز دگر برسیدم : چگونه مستقیماً اینجا آمدید ؟ در حالیکه اولین بر سرش را بریزان آورد : ((شما چرا آمدید ؟))

در قیافه اش مجدد ، جان تازه دیدم . بر سکوت مستولی شده ، قالب گردید . و انگهی در فاع از خود برآمد : آقای تریتی میخواست با من صحبتی داشته باشم . آنگاه بسوی جسد دید . بعد نگاهش را بسوی من برگرداند . بلا فاصله از نو برسیدم ؟ - دقیق نگفتمید . اینجا چه میخواستید ؟ در حالیکه سرش را بیز افکند ، بود . شمرده شمرده گفت : خود ش من تلفون کرد . بلی بعد از ظهر بیوز ، در وین ، در وین ؟

- بلی . اساساً من در وین زنده گی دارم . به من تلفون کرد و گفت که کار اجلی با من دارد . - و انمود نساخت که پیرامون کدام سئاله میخواستد با شما صحبت کند . - او در خلال صحبتش فقط بربک نام اشاره کرد . به زیلی لوید و با شنیدن نام زیلی لوید وضع من دگرگون شد . تیز تیز بصورتش خیره شدم . او ساکت و بیحرکت ایستاده بود . تکرار کردم : زیلی لوید ؟ - بلی . مگر شما با این نام آشنا استید ؟ حرفی نزدم .

زن قشنگی بود ، زیاد زیبارو ، در حقیقت زیباتر از زیلی . وقتی زیلی را برای بار اول شام یکسروز در مرحله ((مانیزون دی فرانگه)) در برلین دیدم هیچ زن دیگری برای من لطافت و عظمت اوراندا . شت . نگاه هایش مانند وین مراست می نمود . او - یکبارچه شراب بود . پراز مدتها ، باناشناسی این زن ، نیز همان حالت بمن برگشته بود . انگیزه اش برایم روشن نبود . همه چیز او در من تاثیر افکند بود . او یکوعه ان یتیم میکرد و آرامش را بهم میزد حالتش قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، پستانها بلی بلی ! مگر چرا بعضاً موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه تاثیر بخشند

کوشیدم کمی بخود پیام و احساسات را کارگذارم . دریافتم که این زن حسادت و اشتیاق مرانیت به زیلی تعجب میبخشد . اولتفت شد که زیلی لوید چه مناسبتی با من دارد . من برسیدم : آقای تریتی راز کجا میشناسید ؟ او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب جویید . بلا معطلی گفتم : - نه میخواهید چیزی بگویند ؟ - باز برسیدم : نامتان چیست ؟ - بتراروند ؟ - بتراروند ؟ - و نام شما . - مرانی شناسید . - فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟ - راستی شما اکرا سینما میروید ؟ - بلی ! - من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما ام . در وین مالک سالن بزرگ مود بوده و در - سرفلی نام مرا با حرف درشت می اندازند . - خانم ویند . شما چرا از جسد گریختید ، چرا به بولیس اطلاع ندادید ؟



چونکه آرزو داشتیم بای مراد لین ماجرا بیجانند . من میترسم ؟ از چی ؟ خودم هم نمیدانم از چی . آیا شما هیچگونه ترسی در رینبار ندارید ؟ چرا ؟ در این میان چشمانم به میزی که آنسوی جسد قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ، افتید . شتافتم و از کتاب رهنمای تلفون که بعلوی تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم . پیتراسراسیه برسید : - شامی میخواهید تلفون میکنید ، کجا ، برای بولیس ؟ از آنسوی دی هم مری بگویم رسیدم : - بفرمایید . دفتر بولیس را بسوزد !! - اسم بول هولند است . لطفاً ما موریون تانوا به خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا یک قتل صورت گرفته است . نشود . مست بود ، زیاد نوشیده باشد ؟ - نه . اینطور نیست . بشنویید یقیناً اینجا مردی بقتل رسیده است . صدای آنسوی گوشن لحن جدی تر گرفت : - پس آدرس را دقیق دیکته کنید . - وین آدرس را تکرار کردم . (ادامه دارد)

قد کوتاه های شهرما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه مشکلاتی : (در شعبات ما به فرزندانتان نرسد آب ندریم ، جای کار تنگ است ، در طول روز در باران آب دارد ، و گاهی هیچ ندارد) (۱۰۰۰)

گفته های سایر قد کوتاه ها هم از همین حرفه های یاد داشت اما با به داد ، مرد قد کوتاه که به حیث مستخدم در وزارت محارفات کار میکند در مورد انواع قد کوتاه ها چنین گفت : ((۱۰۰۰ بیان ما قد کوتاه ها هم از هم فرق داریم ، آناییکه قدشان از حد زیاد بخت است ، صد مرده نام دارند ، بهمین ترتیب قد بلند ترین ما که کمتر یکمتر و نجاه سانتی است ۶۰ مرده ، ۸۰ مرده ، ۷۰ مرده و تا ۲۰ مرده و ده مرده میرسد))

— خودت چند مرده هستی ؟

— (من ۶۰ مرده هستم))

قد کوتاه ها در هر جاییک هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند ، اینها آدما می متحمل ، شکیم ، وظیفه شناس و مودب استند . زنده کن شان در فرامیل های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان .

پایته د (۲۲) بخ

هسی همزولو ته ژپیزی ...

موسیقی د ورناید واود منغه تللو د باره د ویره کارشوید ی چی که دوه د ری کاله نور داسی کار ورته وش نوپول او تبله به د راد یسو — افغانستان په تالارکی د مجسمی غوند ی ایسی اویا به تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی د ا یووخت د موسیقی الات وو همد اوس به راد یوتلویزیون کی هغوسند رفار و ته چی ژوند ی — سند ره یی د اروپا خه اخیستی وی او پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد پر خلاف قیستی جاسی ی به تن وی چی داسی سند رفار و ته زه د هیاهوی یسا د رب و د روپ سند رفار ی وایم — هر راز شرایط برابر یی ولسی هغوسند رفار و ته چی په خپل ملی لباس کی فولکلوری سند ری وایم هیخو نوع شرایط مساعد نه دی . که دوی داسی فکر کوی چی خپل لباس او فولکلور برینودل او د غرب پیروی کول تکامل دی نو د ا تکامل نه بلکی د خپل کلتور ورکول دی .

— تاسی د کوم سند رفار ی سندری خوینوی ؟

— په فولکلور کیو سند روکی می د خان قره باغی ، هما هنگ ، — سفد رتولی ، په نزل کی —

رحیم بخش او هم می د ترکیسی سند رفار ی اتاخان سندری — خوینوی .

— په خپلوسند روکی کومه یوه خوینوی ، ای خپلی سندری اوری ؟

— ((ارمان دی ارمان د نیافانسی ده . . .)) او ((د آزاد ی خا وړه د ان نیکمرغی خاوره . . .))

سندری می خوینوی زه د خپلو سند رو دا وید و خخه لذت نهموم صرف هغومره یی اوم چی خلاوی اونواقص یی و گویم اوس .

— خیر د خپلوسند رو د زمره کولو سره مواری یکی خنگه دی ؟

— په لور غز خاندی او وایی : پدی هگله د پرنزی دی اریکی لرو همیشه حتی په مویرکی هم نشان سره سندری زمره کوم .

— هنری افتخارات موخه شی دی ؟

— زما هنری خخه او مدال د خلکو ورین تندی ، خند او خوینی ده .

— تاسی که د خپل شخصی ژوند په هگله موز ته معلومات راکری په به وی .

— یو واده می کړی ، پنخه ماشومان لرم ، په مینه سره ژوند کووارید خپل ژوند خخه راغی م .

— خدا ی دی خیر کړی ، د د وهم واده بند و بست خو په نه کوی چی

ومویل ((یو واده می کړی)) زه به هیخکله د اغلطی ونه کوم . که یوهنرمند دوه و د ونه وکری نو د موسیقی هنر د لاسه ورکوی او توله ورخ به د خپلو بنحو به شخر وخته وی .

— تاسی غواړی چی ستاسی زامن راتلونکی کی د ستاسی به شان سند رفار ی شی ؟

— نه ، زه می اولاد همیش د دی — لاری خخه لیری ساتم . هیخکله د موسیقی الات په کورکی نه زدم . بیزیم نه چیری چی ماشومان می یکی کوتی ووهی اومینه یی ورسره پیدا شی . بخره د الازره د پیره ستو — نزی لری . لمویی خوا د هنر ساتل ، د خلکو د زو ونوساتل او د ملی خوا د راد یوتلویزیون په محیط کی لینی ناوره شرایط نوین سندری رفار ی باید د پوره حوصلی خا وند وی . زه غواړم زامن می د اکثران او انجینریش ، اود امی یواخینیس هیله ده .

غواړم یوخه درته په خپل زره ووایم او هغه د اچی : ما به ژوند کی یو وار جنگ — مایه ژوند کی یو وار جنگ — کړی دی چی د پیری بنیانه م . او هیخکله می دا بده خاطر ره له یاده نه وی . بخره زه یوهنر — مند م اوزه پدی عقیده م چی د هفرمند له خولی خخه پایند پس خبری او سندری ووهی نه بد الفاظ ، نو بخره زه وایم چی



هنرمند کیدل او د هنر ساتل یی برگران او د ستونزو د کار په پای کی وایی : ستاسی به مجلسی سریره دلته نوری مجلسی اورخیا یی هم چاپیزی ولسی تراوسه په کوی مجلسی اویا په کوی ورخیا یی کی له ماسره مرکه نه ده شو یی . د اچی تاسی ما ته د یوسند رفار ی په سترکه وکتل اومرکه موراسره وکری کورود انسی وایم اوستاسی د دی احساس خخه د پیره د پیره مننه کوم .

آبامردان ...

بقیه از صفحه (۲۱) گونه استاد معتبر ومو شوق وجود ندرت با وجود عدم مده ای از محققین بر واقعیه عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در بشر نیز ممکن است .

د واقعیت امر ، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی ((معجزه)) ابستنی محصورانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند . گرسنگی ، فشار روحی و عوامل دیگر منکست از گرسنگی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت سرد ابستن شود . هر چند باید خاطر نشان مانم که تمام مشاهدات موجود علمی نشان دهند انست که تکوین خودی همواره پیدایش جنس ماده را بدنیال داشته است . علت آن انست که جنس لانم است تعیه کند . علاوه — تکوین خودی اغلب به شنسی دقیق خود مادرت منتج میگردد . در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله انست که درباره آن تا هنوز کتومید انم .

کرایبی وینستان

— راپورشی وروسته نازیری د خپلی یوی پلی خورلنه ی په مرسته له سینگارحای خخه کرای وینستان واخستل او هغه یی خپل لمر سر راول چول . خود کوشی تولو اوسید ونکو په لمر او بونو یی سرکی لید لسی وه . چی په دې حساب د کوشی اوسید ونکو د خند انوی منضمون جوړ شو . حتی تردی چی یومازد یگر د کوشی هلکانو یوماشم ته بیسی ورکری وی چی کورته د ننوتلو په وخت کی د د روازی ترخرا ورته ودرغی او د سروینستان ورغی کش کړی . له دې بیسی وروسته به نازیری د پیره لزه له کوره راولته .

که په هماغه میاشت کی دوی له دغه کورنه کوه نه وای کړی . او پلاری د بنار په بله ناحیه کی کروی کورنه وای نیولی . نونازیری به د کوشی د هلکانو او نجونو له لاسه لیزی شو یی وای . خوتالی یی به د دې پیدا ری وی چی د پلاری له دې کوشی کوه وکری . په بله کوشه کی نازیری چاد کچی په نوم ته پیژندل . د هغی کرای وینستوی چی په اوزوی براته وود کوشی د پرموانان په جان پس ورکشول . نونازیری د سینگارحای د کرای وینستانوله برکه د پیره لور د کرم نویی سوان سره کوزه وکری . کرم هم د عدل به خیر د نازیری په کوزه کوه .

زلفوزی و پایلی و . که خه هم دغه اوز دی زلفی د نونازیری خپلی نه وی . خود دی د جگی او د نگری ونی له بنکلا سره یی مرسته کوله . هغی خو بله د سینگارحای له خاوندی خخه غونشی ووچی دغه مصنوعی وینسته وریاندی و پلوری . خود سینگارحای خاوندی د دی — غوینته ردوله . او وینستان به یی په کرایه ورکول .

د ری میاشتی د کرم او نازیری له کوزی نه وی تیری شو یی چی کرم د واده نغاری و دنگولی . د واده په ورخ نونازیری د نوسینگسار ترخنگه له پخوانیو کرای وینستانو بوخه اوز ده وینسته په کرایه واخستل . د واده مراسم د بنار په پوهوتل کی ترسره کیدل . د زم او ناوی کورنی او رابلل شو یی خپل خپلوان د واده په مجلس کی حاضر وو . خوینی اوخند اگانی . سندری اوزگنا کانی روانی وی چی سند لاسه د سناز نغمه واوینته اود ((ا هسته بو . . .)) نغمه او سندره د هوتل په سالون کی پورته شوه . د سندری په بدرکه زم او ناوی لاس په لاس سالون ته راننوتل . د نونازیری اوز د زلفوزی په اوزوی هاخسوا د پخوا پرتی وی . جاته د دی وخت نه ورکاوه چی د دی په بدر زنگه خیره د ی خبری وکری او یایی ورته په لومری نظر بام شی . کله چی کرم اوزان سوری د هوتل په سالون کی خپل ټاکلی عهای ته پورته کیدل نو د نازیری به جته قد پوری د کرم لندی بونو یی ونه دوسره تپته وه . چی تابه ویل کوند یی نونازیری کوم ماشوم له کوتی نیولی دی . هغه وخت چی زم او ناوی په خپل ټاکلی عهای کیناستل اود خانگرو

مراسموه ترخ کی یی د ویل په خوله کی د کیک ټوټه ورکوله . نونازیری د کیک ټوټه راپورته کړی او غوینتی یی چی د کرم په خوله کی یی ورکړی خولاس یی د کرم وازی شو یی خولی ته ونه رسید . بخره چی هماغه لاس یی په پوره شدت د ((آخ)) له یوی چیغی سره د سروینستانو ته پورته شو . له نونازیری نه په دې شیبه کی د سخت سوی او درد له لاسه د سینگارحای کرای وینستان هیروو . اوه غبرگونو کوی وینستان لمره راکش کړل . کله چی مصنوعی وینستان د نونازیری له سرته لیری شول . نوه رجا ولیدل چی هغه د خوشیو بخوانی ناوی نه ده چی اوز دی — زلفی یی په اوز ولکه تورناماران کړی یی زلفی راخوړندی وی . بلکی هغه گنجی نونازیری ده چی په زار کورکی د کوشی هلکانو دغه نوم وریاندی ایسی و .

نونازیری له درد او شرم خخه یی حاله شوه . اوه هغه میز چی کیک وریاندی ایسی و راپورته . د هوتل په سالون کی د خلکو غری پورته شو . او ساریانوساز و د راره . کرم د دی بیسی په لید لو سره د وار په لاسونه سترگو ته و نیول . ازلکه وچ لرگی په خای پاتی شو .

د نونازیری مور چی د یادگاری عکس له پاره د خپلی لور ترخنگ ولاړه وه د نونازیری له نوکوی کرای وینستان راکش کړل او غوینتی یی چی بیسته یی دلوربه سر ورواچوی . خو په دې شیبه کی د وینستوله منخ خخه شخه لکی لرم د هغی په لاس کی راولویده . دا هغه لرم و . چی یوشیبه دغه یی ناوی وچیچله . د نونازیری مور وینستان به بخره

وغورخول اوه ویره یی چیغه کړل چی :

— لاسم . . .

په لاس پوری نینتی لرم یی هم له وینستانوسره به بخره و خانسه . کله چی وینستان په بخره ولویدل . نو د وهم لرم هم ورغی د واده — تاشی ته راووت .

دا هغه لرم مان ووچی د سینگارحای په دیوال کی یی د راخوړول شویو کرای وینستانو په بیج کی حاله جوړه کړی وه . یوازی له بوتانو باندي لرم مان روژل او خوتنو نونازیری خوا ره کورنی په داسی حال کی چی د راتلو سترکو توراوسین یی تلل راتلل په یی هوبنه جان پوهتون ته پور .

د واده خوینی له یوی خوا په نم اوله پلی خوا د دغی عجیبی — بیسی په لید لو سره په خند او تانو ویلید له شوه . د کرم سور د نونازیری له مور سره کوشی په کوشی شوی وه . او ویل ته یی بیخوړونه سره ورکول . په همدی کنش او گپ کی یوی زری بنهی چی د زم له خپلوانو خخه وه د کرای وینستانو په هغوی د لپ مانو په لیدلو یوسور اوسیلی وکری او ترخنگ پلی زری بنهی ته یی ویل :

— ترخدا یی می جار کړی خوری . . . بخوابه چی مونزه کورونوکی سرو نه چوتی کول نو یونیمه سیزه اورچه به په وینستوی پیدا کید . خاوسرد ((ارایشگاه)) په کرای وینستانو کی لرم مان پیدا کینسی لرم مان .



مارگریت شبوت خبرنگار سیاه و سفید از برلین گزارش میدهد

از استعداد قایم به قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - ساده و آسان است - چون مساله تربیت بدنی و سپورت حق الاختیار یک تشریح خاص وجد آگاهانه نبود، بلکه بدون محدودیت برای همه قابل دستیابی می باشد.

در آلمان د موکراتیک تقریباً ۴۰ هزار نفر یکی عضو اتحادیه سپورت جمناستیک می باشد. دولت آلمان در تربیت بدنی و آموزش جوانان تربیت بدنی، تمرینها آموزش جوانان سپورتی توجه خاص میدول میدارد و همچنان دانش و مقررات سپورتی را حمایت میکند. این شعار رایج است:

« هیچ استعدادی نباید ضایع شود » می بینیم که این شعار چگونه در عمل پیاده میشود. ۱۰ فیصد اطفال دارای سن ۳-۶ شام کودستان هستند. یک بخش عمدتاً از یورو-گرام روزمره آن هارا جمناستیک و بازی های سپورتی احتوا می کند. در تمام موسسات تعلیمی از مکتب متوسطه تا موسسات تحصیلات عالی، تربیت بدنی جزء مصامین حصص پروگرام درسی می باشد. و استادانی که در درس می نمایند دارای تحصیلات تخصصی در رشته فوق می باشند.

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هر هلی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)

بعضی ها این غور نکر میکنند که تمرین ها و دانشمندان سپورت آلمان د موکراتیک کدام (فورمول اسرار آمیز) را می دانند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بزرگ



از (۹) نفر تجله زنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در -

زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب می شود آموزش عمده می باشند که البته ایجاب مصارف هنگفت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنیست این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند. به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیبلیه ها بسیر می برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است باز دید عمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۲۲) بقیه در صفحه

چگونه میتوان زنده آگی کرد؟

۷۵۰۰ طفل در ۴۷۳ مکتب مخصوص تعلیم و آموزش می بینند این اطفال شامل کسانی اند که خواص شغلی و بینائی ضعیف داشته می باشند و همچنان آنها می که کر، کور، گنگ، کند ذهن، اند، تربیت و آموزش می شوند. تمام مکتب مخصوصاً غرض آموزش اطفال مذکور پروگرام ویلان درسی را مانند سایر مکتب عمومی متوسطه تطبیق می نمایند تا در آینده راه تحصیل و پیشرفت برای شان باز باشد. صرف در مکتب ۸ صنفی کمکی و مکتب برای کرها پیلان پروگرام درسی ویژه می تطبیق میگردد. همچنان باید گفت که این مکتب دولتی می باشند. در اینجا تعداد شاگرد هر صنف تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

تعلیم افتد اما تیکه در زمین در کنسورث کور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هر کس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانی که به جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را بنا بر توانمندی این چنین اهداف که در بالاد کر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمنان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

چندی قبل در آلمان د موکراتیک کنفرانس در باره د پکتولوژی (علم معلولیت) برگزار گردید. درین کنفرانس متخصصین انجمن نیز اشتراک نمودند، تا با تجارب ج آلمان در زمینه آموزش هم رو سیع اطفالیکه دارای نارسائی های روانی (بسیکولوژی) و فزیکسی (جسمانی) می باشند، آشنا شوند.

به لب حرف و به لول فـریاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان (مفقود شدن) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله (جوانان امروز) ظاهره سبب را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می یابد. اما با آن هم ماسمی می نمایم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفته و جوابی این سألنه همی که چرا شرایط لانم برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های انفرهاد در ریا را که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

"هنرمند سازیمت که بانراز وفورود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر میتد لست یاوالا هرد و نتیجه سیرطیچی جامعه خسود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین و وطنی ترین سرود (مولاعلسی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) نیفید گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟؟" برای پاسخ به ایسن سوالات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم و در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

تلویزیون دریافتیم. سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدیوقت به سوالات ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ مسوولین را دیوتولویزیون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تئوری و تریبیوی و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی نظاتی، هنر تئیل، آواز خوانی فنی و تخنیک کشف و زمینه های تربیت برورس و ارتقاء سطح مهارت های مسلکی شانرا فراهم و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های انفرهاد در ریا را که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

پسندیده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان شور با بخش برنامه های تلف هم سرچسته میگردد. البت کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظاتی، هنر تئیل، دکلمه و شعر خوانی و رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تراست به این معنی که داوطلبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیوی در داخل همین موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و لسود مرا حسل ابتدا می هم قرارداد داشته باشند از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آرایا در ک نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می بدیند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در سورتیکه واجد شرایط لانم نباشد از همان آغاز به صورت نیمخته قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازة ثبت و نشر آنرا نمی دهد. در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به اسلده سو های رادیو تلویزیون تازه گام هندی، تعامل چگونه است؟ باید تذکر داد که به خاطر آرزایی استعداد داوطلبان آواز خوان کمیونی در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی، و دیگر نوب های آواز خوانی چن و آرزایی کنند. بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی سک بارچه آهنگ در داخل اسلده سو اقدام می کند. کمیون دیگری مشتمل بر کمپوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده، پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لانم را داشته باشد اجازة ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشند به ثبت و لبسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می برود. در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تعلم امکانات تخنیکسی و هنری به اختیارش فرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگسر و خستگی ناپذیر خود سرزود تر و بهتر از بسیاری چهره های جدید به درخشیدن پرداختولی نباید منکر شد که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیکسی بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیره می بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیکسی و بشری این است که ظرفیت موجود است و یوهای رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیکسی و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعدد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود. به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها اجای نشر آهنگ خیلی محدود است. بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و آرزایی رادیو تلویزیون می زتم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلومات مفصل بدست آوریم. محترم شریف جمیلی شما قبل از همه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو تلویزیون اگر اندکی روشنی بخشید؟ آهنگ ها عموما قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند. و بعد از چن و آرزایی مدیریت عمومی موسیقی و چک اشعار و از جانب هیئت مسوول که اشعار را راقبل از ثبت چن می نمایند و بعد از اجازة آنها آهنگ کمپوز و ثبت می شود و بعد از آرزایی شعبه نشر از نگاه وضع تخنیکسی و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد. پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چن و آرزایی می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، نباید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد. و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند. ماد رارشیف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آهنگها با در نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. گفته می توانید، آن عده آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازة ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند، از کدام طریق ثبت گردیده

تیبلا هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت آرزایی رادیو تلویزیون قبل از نشر چن میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواهش برود میسوسر ان چن آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتریخ آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ هایش زحمات زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدیوقت شده مردم است. و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قابل استیم زین شرایط هر چه بهتر تخنیکسی برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیوابود. در اخیر می خواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میرفت بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خسی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که ((با اجازة من با ملتی تعلق دارم که جنده ((نسی)) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان هاتادار است. پایین کند. آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیستم که از گپ هایم بگردم. بالاخر من یک انسان هستم.))

بقیه از صفحه (۳۳) نشر میشده نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکاتب از بردن رادیو سنه ها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامه ها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد. اینرا تائید میکنم که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه ها قرار داشت و همیشه آمرین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعا حیات ادارات نیز چنین بوده است؟ خیر، ولی بیان بی سروسا مانی ادارات در برنامه های (میرزاقلم) خود مبین بی کفایتی عده می از آمرین است ولی نمودار نقر کار نویسنده متن نیز میباشد. متن را کی مینوشت؟ گرچه شخصی متن را می نویسد مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد. نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. در حالیکه شما در این کراکتر خوب درخشیدید چه شد که یکباره از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف پیشبرد امور ریاست شده اید. این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تئیل خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر ((باطلائی اروپا)) ((بلاتینی)) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجزی و با این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تئیل خد احافظی کردم. باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلاسی محفل مات او را بر گزار میسازد. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟ اگر باب تمهید چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون باز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذارم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان در برنامه اخیر الذکر را توضیح نماید. رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)

زنی با هزار

ویک نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گلی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مامور محلی به فرزند ی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج سال مرگ پدرش، در پرتگاه هیست اطلالی در دستند ارم . از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاعی داشته باشند ، بنام انسانیت تقاضا میشود تا داده نستی های خود را به آدرس ما ارسال دارند . به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند ، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت .

((محمود یاری برادر زاده)) ((گلی)) گمشده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش آزیمیر - به وکالت سایر اقربای نزدیک او (۰۰۰))

می کشید . مگر امکان دارد پیدا نشود ؟ آقاي من ، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم ، او را شناختم . حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها ، روزنامه نومان بسیاری به سرگوش کارمندان گمرک می چسبیدند . به هر حال ، بزرگم به موضوع ((خانم اسمار)) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم ، اطلاعاتی بهار می رسد که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق از اروپا با خود حمل کرده است . خبر دهنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا نمیدی چشمگیر خبر گزاری او ، از دستش نرود . ماهم از انجمله ماموران بیمرحله ای بودیم که نسبت نقدان ((روابط حسنه)) یا قاچاقبران ، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و بسا محصول میکردیم .



خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

پیش از آنکه کشتی مورد نظر ، به ساحل پهلیو بگردد ، یک موتور تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده . دم دروازه گمرک توقف کرد . همچنان ، گویا به بندر عمومی گمرک نیز تلفونی هدایاتی رسیده بود . گفتم ((گویا هدایاتی رسیده بود)) بخاطر آنکه نام - تلفون کننده به عنوان ((اسرار ولتی)) از دیگران نهفته می ماند . مدیرو عمومی مارانزد خود خوانده گفتم: ((به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است ، موقع بیاده شدن اطلاع به هید که موتور دولتی منتظر اوست)) ما بحساب خود رسیدیم . کمی بعد کشتی وارد بندر شد . طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد ، فرود آمدن مسافران از کشتی ممنوع بود . اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم . گفتید خوشاوند شماست . آه بلی . . . عمه . . . تاها . . . ولسی خدا از سرحدم ما بگذرد . چنین بانویی هر چند سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موتور رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد .

ما خانم بتول را با احترام لازم از کشتی بیاد و به موتور دولتی سوار کردیم . بالابوش پوست نفیس و گرانبهادران جوش گرمای تابستان ، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده میشد که از-

خانم اسمار
یکی از ضایع مهم درآمد لسی ما

گفتید چه کسی شمار فرستاده ؟ فاروق بی از - گلوب امیان ؟ وزیر فرستاده ؟ آری ، پس شمار - جستجوی خانم شکلات استید ؟ میدانم . . . می - دانم ، مگر ممکن است در مورد او آگاهی نداشته باشم (اما سالیهای زیادی سپری شده که دیگر او را ندیده و همچنان بدین زمان میگذرد که دیگر سوری به آن کلوب نرود ام . مگر کلبی ها اطلاعی نداشته اند ؟ آه . . . کجا ممکن است رفته باشد ؟ - چه شد ؟ خوب ، گفتم عمه بزرگ شماست ؟ یعنی همشیره ؟ بدرکلان تان ، یعنی که هیچ او را ندیده اید ؟ قبله گاه تان هم ندیده است ؟ والله . . . من پیشا چه بگویم ، نمیدانم . . . خیلی خوب ، باشد آنچه را درباره او میدانم . به شما بازخواهم گفت . بلی ، او را ((بتول شکلات)) میگفتند و گاه می نیز بنام ((لقمه شینین)) میخواندند ولی ما گمرکیهای ما روی او نام ((خانم اسمار)) را گذاشته بودیم . ایام گذشته را بخاطر من آوردید . من نیز این را شنیده بودم که با مردی به نام ((مجیدی - سارساک)) عروسی کرده است . داستان آن قصر را نیز بن گفته بودند ولی من از آنروزهای او - دقیقاً چیزی نمیدانم ، زیرا سالها بعد از آن تاریخ او را شناختم . البته این اسم ((خانم اسمار)) هم ابتکار نبود بلکه با خودش از خارج آمده بود . امریکاییها ((میس کرنسی)) و فرانسویها ((مادام - کرنسی)) و در مجموع او را چنین یاد میکردند و ما هم به این نام او را یاد میزدیم .

خیر . . . خیر . . . او یک شهرت جهانی پیدا داشت . اگر رتبه باشد حتماً خیلی زود پیدا میشد .

سفر اروپا برگشته است . خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد ، در بالابوش پوست را که رویم پوشیده بود ، از تن بدر آورده با جعبه ها و شامی دیگر مسافرتش که هم تول بکس و هم سیست پشت سر را تابانست ، در موتور جا بجا کرد . سپس رو بسا کرده دستور داد : ((بقیه لوازم مراد رسست نگهداری کنید . فردا کسی را دنبال آنها میفرستم)) ما بعد از ادای احترام دنیال موتور خانم بتول ، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگش کتند . خود آغاز کردیم . البته ، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن ، خواه ناخواه اشیای قاچاق کشف میشود . در - صورتیکه لازم دید ، شوی این وظیفه ما گمرکی های بود که بر برخی از آنها انگشت معاند بگذاریم ، ولی من در تمام عمر کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد ، تا آنروز ندیده بودم به حدی گش کتند بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد ، فراموش ما گوردید . از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاق - می بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را پر کند . آنچه از نظرمن تحسین برانگیز بود رعین حال حیرت آور بود ، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بودند . حتی یکی از همکاران ما گفتم: ((با با آفرین برای این افراد . . . حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافتند است .)) بنظر می رسید که درین کارهای یک گمرکی متخصص داخل باشد . زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت . فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد : مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزد یک حرارت گذاشته شوند و لسی اینها امری های قاچاقی را در حواشی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است فیروزین ، لایترها ، سامتعا ، عطریات و زیر پوش ناپلوسی خانم ها ، همه در جاهی دقیق جا بجا شده بود .

همکار دیگرم بر سپیل تحسین گفتم: ((اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را ، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نسازیم ، روزی در میان درم بر همی تحویلخانه هافرق خواهیم شد)) .

یکی دیگر از ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها ، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود ، نقد رازین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تاد هان پر شد ولی هنوز هم از آن - سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد .

خدای من ! آیا این کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند .

خلاصه نقد راشیای قاچاق از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت و هم وحشت شدیم . کشتی بان اظهار داشت :

- فیرومکن است این اشیای این کشتی بیرون - آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمدتی باربری نمیتوانند حمل کنند . بر شما این ها را از کجای کشتی خارج کردید ؟

- از عقب کشتی ، انبار عقبی این اشیای مال مال است

کشتی بان گفت :

- بهتر است دیگر جستجو نکنید . از وضعیت پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاق به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد ، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسئولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعدده بگیریم .

هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: ((تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است .))

در هر صورت ، کشف اموال قاچاقی آسان ولی شناختن قاچاقچیان شوار است . زیرا از آشکار کشتی تا مسافران همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به انها تعلق ندارد .

بگذریم آقا . . . راستی اسم شما چه بود ؟

محمود . . . آری محمود بی فرزندم . با بتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم . بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد ، بی کم و کاست به وی سپرده شد .

از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا برمی گشتند ، گاه گاهی با بتول خانم برمی خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شدند و نه تنها مثل گذشته هاموثر مقام عقب ایشان به گمرک نیامد ، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم . ما بیچاره ها چه می کردیم ؟ ما فقط مجریان دستوریم لایبر . آیا شایعات و افواهاات زیاد درین باره جریان را تغییر داد ؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود ، این را نمیتوانستیم درک کنیم . کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد . یکبار می بینید دستور می رسد که فلان مسافر را بازرسی نکنید ، ناگهان امر می دهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید . . . یکبار اینطور باری آنطور . . . این که کار نشد . آقاي من ، برای تنظیم کار یک کشور ، پیش از هر چیز استقرار لازم است . مامورین گمرک هم باید بد رستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و وجه کسی را ندادید بگیرند . تا اشتباهی در کارشان رخ ندهد . طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد ، تلاشی کنند و کرده و ناکرده یکی شود .

در یکی از همین موارد ، بتول خانم بازم از سفر اروپا بر می گشت . بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم . بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع بی برد ، سخت شوکتی زده شد و فریاد زد :



خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

خداي من : مگر حکومت عوض شده است ؟ ایسن چه حرفه است که میزنید ؟ اگر تغییر می کرد ؟ بیسی شبهه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد .

- حکومت تغییر نکرده است .

- پس وزیر تغییر کرده است ؟

- خیر خانم . . .

- خوب ، پس در اینصورت این کارها چیست که میکنید ؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است ؟

در واقع بتول خانم حق بجانب بود . ولی اصرار کرد بیس :

- در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنیم آقاي من ، به بازرسی آغاز کردیم . یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود ، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او ، معادل محتوی یک دکان زرگری مروارید و جواهرات بدست آورد . ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و به همین جهت در اخفای زیورات ، تن و بدن را بکار انداخته است . در فیروزان مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند . بعد از کشف جواب - هرات از سفینگامهای بدنی ، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت :

- واقعا حیرانم . هیچ یک اینها را من نمیدانم . خدا یا ، کد ا ، فریاد اینها را بدون اطلاع قبلی در سفینگام های بدنی من ، جا بجا کرده است ؟

من در زنده می خودم ، زنی به زرنگی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام ، فرزندم محمود میگویند زن زیبا عقل کثرت دارد ولی باور کنید که بتول خانم این قاعده مستثنی بود .

مد تعالی بدید و دفعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند ، مسافرت کرد . حتی یک دفعه که هیچ از یاد نمی برم ، در حالیکه اسوا ل زیاد قاچاقی از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت :

- هیچ یک اینها مال من نیست . می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند .

بازرسی گفت :

- مگر اموال امدادی را بنهانی میفرستند ؟

- امداد حقیقی طور نهانی صورت میگیرد . نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است . یکی از دوستان خارجی وقتی می بیند که حال کشور ما چقدر زار است ، با د نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حیثیت ما وارد نگردد ، خواسته این اشیای را رجده انهای من مخفیانه بجا به جا کند . مگر این غیر ممکن است ؟

محمود بی ، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت ناپایه ، زیادی داشت مع الاسف بین ما این ارزش او را دریافتند . اگر در هر سفر خارجه زیادی سه نفر خانم دیگر مثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهاری مخفیانه با خود می آوردند ، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش از این روی پای خود ایستاد بود . فکر کنید آقاي من ، این زن بیچاره بدون یک بسول معرف به تنهایی به سفر اروپا رفته و در یاز گشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بکشور وارد میکرد . دیگر چه میخوایم ؟ خانم ، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا با قرضه دهد ، کريدت باز کند و کمک بفرستد ؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابر است ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانمی را تشویق و - کمک کنند تا زود زود به امریکا و اروپا رفت و آمد کند ، مانع مسافرت وی میشوند . خیر ، خیر ، عزیزم عقل ما هرگز به سرا بر نمیگردن . ما قدر شناس نیستیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم . در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود ، بازم تکرار کرد :

بقیه در صفحه (۸۹)

مرزا قلمچه نشد؟

بقیه از صفحه (۶۷)

را کار می‌کردم یک هشتاد و سه
از طریق تلفون برایم گفت :
(دختر جوانم در شفاخانه
تحت تدایوی بوده در جریان
عملیات دکور و عملیات خانه برون
آمده فریاد زد برق رفته، برق
برای مدتی نیامد و در ختم جان
به حق سپرد))

ما به نماینده کمی از برنامه از
وزیر صحت عامه تلفونی خواهش
نمودیم تا بیان آن همشهری را که ثبت
نموده بودیم بپسوند. وزیر صحت -
عامه وقت پس از آرزو تسلیم به
خانواده متوفی از طریق برنامه
و عده داد و برای یکماه بعد ما از
شفاخانه دیدن نمودیم
واقعا جنراتورا آمد و
فعالیت بود ۱۰ این یک نمونه بی
بود دال برگشته قبل ۱۰ ماهم
انتقاد را مطرح کردیم و یاد نظر
داشت نیازمندی مسأله طالب
بر خورد جندی تر و عطفی مقام
شدیم و نتیجه لان بدست آمد.

- محترم اشکرزی! جرابیماهای
شما غالباً در جوکات معیبن
انتقادی مطرح شده است؟
- چرا مگر منکرید که در جامعه
مانار سیاسی و ناسامانی زیاد است؟
باز به نظر هر کسی سبک مختصر
به خود را دارند یعنی وقتیکه
میتوانم در کرکتریک میرزا قلمچه
خوبی بدرخشم دیگر چه نیاز است
که در کرکتریک رئیس ظاهرشم؟!
اینکه میگویم هر کسی سبک
مشخص به خود را دارند بدان -

معدن نیست که خدا خواسته
چون اسپ گادی تنها با همسان
سبک مورد کاربرد خود آشنا باشد
بلکه آشنایی با سایر سبکها میتواند
سازنده شخصیت اصلی سبک
خودش باشد.

- آقای اشکرزی! میخواهیم
نظر تان را بر امون برنامه سازی
در رادیو و تلویزیون و عوام مسل
کاستی و یا سقوط یکمده برنامه
ها بدانیم.

- متأسفانه در این زمینه یک
پدیده نهایتاً تر و آری نیست
که برنامه هاد را ولی با گرمی
عجیبی زاده میشوند، ولی زود یا
کمی دیرتر در قدم نخست بیننده
و شنونده را از دست داده، جایشت
را به برنامه دیگری خالی میکنند.
یاد می‌کنیم از برنامه ((نگاه
تلویزیون)) که با همین گرمی آغاز
به فعالیت عمیقاً انتقادی کرد.
ولی با آنهم آغاز میشد پیشبینی
کرد که باید عمر کوتاهی داشته
باشد که واقعا چنین بود. در
حالیکه برنامه های میرزا قلم
از دو سال به اینسو تکراری مجال
نشر مییابد.

بهتر است در زمینه ساختار
و تدویم برنامه ها اصل ((نه آن
شوری شور نه به این بی نمکی))
مراعات شود.

- با تائید اینکه باید برنامه های
انتقادی در زنده گی مطبوعات
وراد یو تلویزیون موجود داشته
باشد و با اینچنین برنامه ها
محتاطانه تر برخورد صورت
گیرد، وضع برنامه های انتقادی
تلویزیون را چگونه ارزیابی میکنید؟
- اجازه دهید تأکید نمایم که
علاوه بر انتقاد باید راه حل معضله
در برنامه هانشان داده شود
که از اثر عوامل گونه گونی ضعف
قابل دید و قابل لمس در این
عرصه موجود است. یکی از برنامه
های اجتماعی که جنبه انتقادی
دارد برنامه ((آینه)) در تلویزیون
است. هرگاه نشر مطالب انتقادی
در این برنامه به همین منوال
ادامه یابد، برنامه بجای تا نیر
کننده و اصلاح کننده بیشتر تحریک
کننده شده است. انتقاد مطرح
میشود ولی راه حل نشان داده -
نمیشود. عمر آن کوتاه خواهد بود.

- محترم اشکرزی!
عده بی از علاقه مندان هنر
پیشین تان میخواهند بدانند
چرا اشکرزی تخلص کردید و هم

خاطرات تان را از القاب (میرزا -
قلم)) و ((کاکامنجانی)) کسر
کنید!

- هر انسان با چیزهایی
حساسیت دارد و من بارها پیورتری
که از خاطر پیورسد.

- راپور تصور یا سخ چند تن
علاقه مند را از شما میگیرند و به آنها
میرساند.

- هر انسان زمانی خود را محاسبه
میکند عده بی خود را سرشار
و عده جامع ترین میبندد عده بی
والا ترین من در محاسبه ام خود را
نیافتم ۱۰ (۲۷) سال پیش بود
که من با این اندیشه شدم که
بحال جهل و بیسوادی و فقر
مردم اشک باید ریخت همین
اکنون جنگ و تلف شدن انسان
ها همواره اشک است و درد.

- لطفاً جالبترین خاطره
زنده گی تان را بگویید؟

- من، مرحوم استاد رفیق
صادق وفریده شایان در بخش
تشکیل رادیوی هنر و صدان سال
شناخته شدم. روزیکه از طرف
مقامات با صلاحیت مطبوعات

وقت تحایفی تفویض میگردید بمن
و فریده شایان تکه دادند و به
استاد مرحوم یکمراهه بایسکل
چینگه محفل ختم شد در بیرون
کلوب مرحوم صادی از اینکه بایسکل
رانی یاد داشت حیران شد
که ((حایزه)) را چگونه
بخانه پیورسد؟ چند تن از جوانان
آمدند و فشاری میکردند که
بایسکل را برایشان بغروشند.
برایم تا سف آورا بنمود که چرا در
در توزیع تحایف لاقال نیازمندی
هنرمند را در نظر نمیگرفتند
و تا حال هم نمیگیرند!!

- قراریکه خبر دارم شما پنج
فرزند دارید که از آن جمله پسرک
شما (غالباً) زیاد کرکتر خند ان
تشلیلی دارد؟ آیا میشود این
امید واری را داشت که راه تان
را ادامه خواهد داد؟

- من همیشه به خانم میگویم
شاید زمانی برسد که اطفالم
مرا کاکا خطاب کنند زیرا آنقدر
مصرفم که کمتر اتفاق میافتد
اوقاتیکه آنها بیدار هستند
و یا بخانه استند با هم ببینم
اما در حصه هنرمند شدن شان باید
بگویم که چون آنها مستقیماً
تحت پرورش مادر خود قرار دارند
و مادرشان طرفدار هنرمند
شدن شان نیست بنا به طبیعی
است که از مادرتاثیر خواهند گرفت.
خانم مدت زیادی استاد
مضامین ساینس و ریاضی بود

و نمیتواند سراسر با وارد شدن
به عرصه هنر داشته باشد حتی
اگر علاقه هنرمند شدن نیز باشد.

- پس میشود بیورسد
شما چرا انتخاب کرد؟
- روزش گشته بود.
مصاحبه با امید واری به صحت
خود محترم اشکرزی و غلبه
(غالباً) جان بر خواست
مادرش پایان یافت.

گلشن عکاسخانه

مخاطبانی عزیز! از ابا و اوان
تا زید، عکاسی رنگ و
سیاه و سفید، فر عروسی و خوشی
و کد سر، تشریح بازرگاری و امید





حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ
ازانہا می برسیدیم *
- احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟
- فعلاً منہیں تحصیل در خارج از کشور
اند *
- آیا روری رده آوردن اطفال ہنرمندان
ہم مدہ است؟
- نہ نیست ، عاقلہ مادری ویدری رول دارند *
سوسن آرزو:
- میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان
د فلم ہا ظاہر می شد؟
- فلمہا میں بھر صورت ، اما آوازہ است
کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است *
سید میرزا حسین:
- چرا فلم ہا ی افغانی درین اوآخرد ربرده
تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا ی خارجی
حق نمایش راد آرند؟
- منظور تان فلم ہا ی جدید افغانی است
ویامخواہید فلم ہا ی سابقہ رابرای بارہنجم
ببینید *
یحیی نیازی:
برادر سوا لات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ
پاسخ می گویم *
لیلا ہاشمی:
چرا با نطان خوب با حامد نوری مصاحبہ
صورت نمیگیرد؟
- منظور تان حامد جان است کہ تازہ در تلویز
یون اخبار می خواند؟
- چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟
- بہ خاطریکہ د اکثر اطفال است و نمی خواهد
بدر اطفال نمود *
- مجلہ سہارون برای مردم ما است چرا عکس
ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟
- چشم بخیل کور *
- چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطاقان
مرد حسادت می ورزند *
- اصل سوال راد ردل نگہ داشتہ ایسند
و (دم) ان رابرای ما ترستادہ اید
- اسند بدیج باکی نامزد شدہ؟
- با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند *
| |



ف * آرزو
- چرا وحید صابری با علائمندان ہنر
برخورد خوب نہ دارد *
- منظور تان بیشانی ترسی است یا کانگہو؟
شکیلا غمگین و حمیدہ تنہا:
- احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف
راد یو ثبت کردہ است *
- چہار صد اہنگ
- چرا د تلویزیون فلم ہا ی راجس کھنہ
زیاد نشر میشود *
- درک و بالایی ، قرارداد ہارساں رابردہ بود *
بابہ مد بین از خیرخانہ مینہ:
- چرا سیماترانہ ۴۰ د سیتہ بیش از آمدن موتر
شان در ایستگاہ آرایس کردہ می ایستد؟
- می خواهد اوبد اند کہ شمار روزہ ۴ د ترقیہ
در ایستگاہ سرویس چی می کنید؟
علیم نایق ہونیانی:
- آیا رخانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،
اگر بلی در کجاست؟
- ا اطلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است
امادہ راز وطن *
حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون
کابل:
- آیا ممکن است با نا شناس مصاحبہ کنید؟
- بلی اما از طریق تیلفون
د کیکہ فرخ متعلم الکترومیخانیت کابل:
چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند
علت چیست؟
- عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر
می شد *
- اعصابی ارکستر گل سرخ موہا ی بانواد رکدام
ارایشگاہ شکل میدہند؟
- نا یاد در سلمانی خواہران *
- چرا بعضی از نطاقان حین خواندن مطلب
بہ ان توجہ نمی کنند؟
- حافظہ نمان نویست *
ستورہ یوسفی محصل طب:
رحید امید راہ دیگرے برای سھرہ شدن نہا -
نست کہ از لباس نرے و رقصر برک دانس استفادہ
کرد؟
- پس از چی استفادہ می کرد |
سہیلا عزیزے:
- اسم اصلی نغمہ چیست؟

برنامه ریزی عمومی

بقیه از صفحه (۲۳)

ریزی در مورد هدف های معینی که آثارش قابل پیش بینی است. برنامه ریزی عمومی در مورد همه چیز خواسته می شود، و مخالفت به حق با لکم کسیختگی هوس ها و خود خواهی ها مبدل می شود به مخالفت با آزادی، که تحققش تنها با بازگذاشتن راه برای امکان ها و ابتکارها صورت پذیر است.

وقتی که این مثال ها را با هم می سنجم، در نظر اول همیشه به سوسیالیسم حق می دهیم. ولی همین که خواسته ها جنبه مطلق می یابند و راه بر هر امکان دیگری بسته می شود آن خواسته های صورت بهم و نامعین درسی آیند. از این رویه جای آنکه تسلیم مطلق انگاری شویم باید بگوئیم برای این پرسش ها پاسخ درستی بیابیم: محدود ساختن فرد، و امروز اخلاقت، تاجه حد باید پیش برود؟ مالکیت فردی تاجه حد باید باشد و مالکیت جمعی تاجه حد؟ برنامه ریزی تاجه حد ضروری و سودمند است، و تاجه حد می توانیم جریان امور از راه آزادی ابتکار انسانی اعتماد کرد؟

سوسیالیسم در اساس خود با سد ارادیشه آزادی و عدالت برای همه است و از مطلق انگاری دور است. هر کسی میتواند از راه بینش تعقل با آن بیرون بیاید، و از این روسوسیالیسم می تواند همه مردمان را به هم پیوند دهد. ولی این قابلیت آن زمان از میان میرود که سوسیالیسم به ایمان تعصب آمیز بدل شود و از راه مطلق انگاری صورت جزئی پیدا کند و به زور توسل یابد.

بقیه از صفحه (۲۵)

من به دعوت اتحادیه ژورنالیستان چکوسلواکیا در برابگ هستم. آقای کیزاروف - خانم دکمارهمان داران صمیمی دفتر اتحادیه ژورنالیستان در آشنا ساختن با زنده گی مردم چک و سلواک محبت مینمایند. فرصت می یابم شهرها و قریه های دیگر را نیز ببینم. زیبایی در همه جاگسترده است. در بواک مرکز و در بوهیمیا شهر کراستل های زیبا در کالهری جاییکه جنگل های سبز حضور دارند. در دل این جنگل ها کارخانه کیتارویلون های خوش صد اینسالم ((سرمونی)) فعالیت دارد. اینجای بیاترین گیتار ها و ویولون های دنیا، سالانه نود هزار گیتار، چهل هزار کمان ویلون، بیست هزار ویلون کوچک برای اطفال تهیه میگردند. در پدر از بخش های کارخانه بوی معطر چوب و نوای گیتار خاطر سره دیدار را برام ماندن می ساخت. وقتی در براتسلاوا مرکز جمهوری سلواکیا بودم، از تونجی شهرک صنعتی و زراعتی دیدم. در همه جا دریاها، ابرها و جنگل ها سبز و پر فیض اند، انگور باغها مزه های وسیع در همه جا در خدمت انسان است. دست توانای انسان همه اینها را رام خود ساخته و تا می تواند آنرا برای رفاه خود استخدام میکند. چک ها و سلواک های امروزین، از تکالوزی معاصر استفاده وسیع مینمایند. کارخانه های بیشتر با سیستم کامپیوتری کار می کنند. ترانسپورت شهری با ده ها هزار تیز رفتار، بس، تراموای، و وسایلی برقی تا مین است. معنی زنده گی در چکوسلواکیای امروز، بهسپار وسیع است. زنده گی یعنی کار، تفریح و لذت یاب شدن از طبیعت. برای همین است که برنامه زنده گی مردم این کشور همه امکانات ورزش های عالی فرهنگی و اجتماعی را در اختیار است. چکوسلواکیا کشور نایشگاه های هنری است.

وقتی در جاده های قدیمی شهر قدم می

گذاری آنجا تلم حکایه های تاریخ را می بینی صد ها نقاشی حرفی دریل چارل و تصرف میسی صرف اند و لحظه های گریز بای تاریخ، زنده گی و اما نا ها را نقش بندند. موسیقی برای مردم روالا است. سفونی های جادویی را مردم با سمفونی گوش میدهند. خانه موزارت تاکنون در رتسلاوا بر خاظره است. در آن محله همه زیبایی های قدیمی چنان جاودان است که برای یک لحظه هم احساس نمیکنی، امروز باشد. انگار قرن ۱۵ است.

در جاده های قدیمی در چکوسلواکیا وقتی از هر کجا که می گذری، قدیمی ترین زیبایی ها، شهرکها

امکانات به خاطر رفاه همگانی سریعاً دستگیر هر فابریکه و هر مزرعه میگردند. مردم در هفتاد و هشتاد ساله جشن ملی شان به مسایل زیادی توجه دارند که تاکنون از توجه به دور بوده است. چند نکته را در مباحثه ها میخوانم: مسوول شعبه اقتصاد روزنامه رودی پراوا - گفت: ((همه عرصه های حیات مابازسازی میگردند و تقریباً هیچ بدیده از بروسه بازسازی دور نمی مانده است.))

شهروند چکی گفت: ((تلم ساختمان های قدیمی شهرنوسازی میگردند. یک جریان عمومی ساختمان های جدید و نوسازی عمارات قدیمی مساله

هزاره در جستجوی ...

وسبک های معماری تاریخی را می یابی. عمارت بلند را که بردوش فلان استوار اند و ستون های راکه کورکان سنگ شده بر شانه گرفته اند. تیاتر قدیمی شهر چنان زیباست که مهندس معاصر قادر نیست مثال آنرا بسازد. از شیشه تیاتر دیگری ساخته اند تا زیبایی و ظرافت کار یک قرن را باقرن دیگری پیوند دهند. اینجایزیل تاریخ باید عبور کنی و قرنهارا در نوردی تا به آن روزگاران برسی که شهر فقط قلعه های زیبا بود ولی فرهنگ متعالی و هنر والا ترا و گرامی تر بود. من فقط دو هفته در برابگ بودم و تمام این مدت به جستجوی قرنها میرفتم زیرا تاریخ این سرزمین پراز قه ها و افسانه های تاریخی است. این روزها مردم چک و سلواک حیات سیاسی و اجتماعی شان را نوسازی مینمایند. تغییرات بسیار اساسی در شیوه کار، آفرینش محصولات و روند عمومی خدمات اجتماعی بدیده آمده است. مرفه بسوی دموکراسی فراختر گلم می نهند و استفاده از همه

مسکن و خدمات اجتماعی را در کشور مامور نمودند. (است ۱۰) یک کارگر فابریکه موتور سازی لیا زگت: ((در این روزها رهبری فابریکه ها طور انتخابی تعیین میگردند و به شوخی می اذانه نمود اما در یکی از فابریکه های سلواکیا دختران و زنان متحد شدند و یکتن از پسران زیبا و جوان را رئیس فابریکه تعیین کردند.))

و جالب خواهد بود تا در مورد مجله مشابه سبازون یعنی مجله کویتی نیز بدانید. مدیر مجله گفت: ((کویتی در ۱۸۲۷ وجود آمده و مجله هفته وار بسیار قدیمی است. (۶۴) صفحه دارد و چهارصد و پنجاه هزار تیراژ دارد که دو نیم میلیون نفر آنرا می خوانند. همچنان نشرات ضمیمه نیز دارد.))



یافته است. ادبیات ملی در چکوسلواکیا بعد از قرن چهاردهم پیدا شد. آثار دالی میلدر همین زمان انتشار یافت. تاسیس بوهنتون برابگ در قرن چهاردهم در پیشرفت زبان ادبیات چک نقش به سزا داشت. که جریان فکری و ادبی را رئیس این بوهنتون ((یان هوس)) رهبری میکرد. وی و پیروانش ادبیات را به راه مباحثات و مشاجرات کشیدند و نیز به راه سرگرمی کشانید و رفته رفته روابط نزدیک بین چک ها و سلواک ها را تا مین کرد. در نتیجه دوران سلطنت رودلف در قرن شانزدهم به دوران طلایی ادبیات چک معزوف شد.

بعد از دوران های که وضع ادبی فراز و نشیب های یافت در ۱۸۷۰ احیای تازه می گرفت. ۱۰ سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که جمهوری چک و سلواک پایه گذاری شد ادبیات چکوسلواکی خصوصیت اروپایی یافت و درین زمان ایلیکه و کافکا که به آلمانی مینوشتند شهرت زیاد یافتند.

اکنون که فهم عمیق و احساس مسوولیت نویسنده گان را اخطار میدید چشم امید بیشتر به جوانان است و این جوانان آرام آرام در ادبیات جهانی راه باز میکنند. اما این نوشته کومیتوس که چند قرن قبل گفته و آنرا از جستجوی چند قرن می نویسم هنوز سطر خوب کار هر شاعر و نویسنده چک و سلواک میتواند باشد. ((در واقع اروپا از آسیا جدا است و آسیا از آفریقا و آفریقا از امریکا و میان کشورها و امپراطوری ها کوه ها و دره ها رودخانه ها و دشت ها واقعند. اما یک زمین مارا از وقت میدهد و یک هوا همه را در بر میگرد و یک آسمان بر بالای سر همه است و یک خورشید به همگان می تابد. ۰۰۰ ماهنگی در خانه مشترکی زنده گی می کنیم.))

میانند. اگر او زیبا و جذاب است، جوانکهای عاشق همدیگر بزمخت چنانچه هیروئین باید باشند. با هم نزار کردند، ولی بگورن. پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و نهایی که پول قرضی میدهند برای سرمت بخششی چرخهای ماشین مناسب اند. حال نوبت فلم ((قیامت نس قیامت نگه)) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانیتری مقاله شریسی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از رضای تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.

چگونه میتوان ...

بقیه از صفحه (۶۵) متری شهر برلین واقع میباشد. در مکتب مذکور ۱۰۰۰۰ نفر دانشمندان مشغول آموزش می باشند و کمک واقعی با ایشان صورت میگیرد. این اطفال در مکتب تعلیمات عمومی معمول، نسبت ناگامی های بی درسی بدروس خویش رسیدگی نتوانسته که بالاخره اهتمام بخورد و از دست می دهند. موا د جدید درسی که با تجارب روزمره زنده گی ارتباط ناگششتنی دارد، در ایشان اعتماد به نفس و تمایل رفتن به مکتب را دوباره احیا نموده است. نرات درسی خوب غرور و حسن اعتماد بخود را در ایشان خلق کرده است.

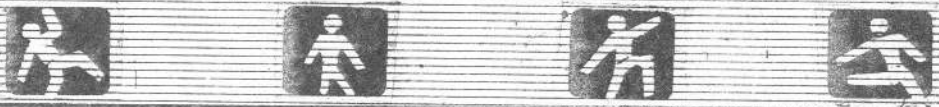
به امروز قاری نیز توجه خاصی میشود. ۸۲۰۰ نفر کتبی، کارهای زیادی را برای اطفالیکه استعداد ناقص بیابان صدائی و شنوائی دارند، پیش می برند. تقریباً ۸۰۰۰ طفل با داشتن انواع مختلف نارسانائی ها از موسسات مقداتی الی زمان مکتب باز دید بعمل می آورند. مرسیون و معنمین ماهر همه ساله تقریباً ۷۵۰۰۰ طفل الی سن ۶ سالگی و ۱۲۰۰۰ ساگرد مکتب مصروف می گردند، تا کمک ممکن برای آنها بعمل آورد. باشند و یازدهن آنها را به مکتب عمومی حفظ کرده بتوانند. تحقیقات علمی بیشتر از همه متوجه از بین بردن معلولیت معینه میباشد. در سال اخیر تدابیر دولتی تسهیلات تازه ای را برای والدین اطفال در قسمت واری و رشد شخصیت آن ها و در زمینه انتخاب مستقلانه مسلک فراهم ساخته است. بدین ترتیب ایده کمک به ضعیفان، جامعه عمل می پوشد. بسیاری از کشورهای منجمله آلمان دموکراتیک تجارب اندوخته خویش را به شعبات اختصاصی سازمان ملل متحد انتقال میدهد.

راه های جدید اخلاقی در فله های ...

کشدین لباسهای را که از تنه دل به آن رضایت ندارند، رد کنند. فریاد کارکنان سندی بالا میشود که: ((او خود را چه تکرمیکند؟)) ((سوز و آلیا)) در فلسم ((خون بهاری مانگه)) بالیاسهای آب بازی میخراند و ((ریکا)) برای به دام اندازی مرد ها باید در فیشن شو اشتراک نماید. برای سینما این امر مرگ تلقی می شود. هیروئین چون ((میناگسی))

بیاد هوس و سوسای بسیار در و ما نند یک راه به رفتار کند. ولی در چنان حالت سنن و تعذبات مرد را آزادی بر آورده است. خواست های جنسی می بخشند و با وحی آنرا میدهد که خانم خود را گذاشته بدنیال زنان دیگر سرگردان باشد بدون آنکه کدام رسوایی متوجه او گردد. انگیزش و هدف در سلوسون انسان در غیاب آن واضح میشود.

عطش جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود میداشت طوریکه ((معیشت با ت)) در فلم ((آرت)) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصر بنداشته میشد نه زن. زهر عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آوردن سازی روزهایش تا گمراه است یا خود را



خبرهای ورزشی

سفر دوستانه و مسابقات جالب

تیم منتخب هاکی که جهت انجام یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک خانم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند. این تیم در مدت اقامت خویش یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که برتیم های یاد شده غالب آمدند. همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترک، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند. نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید.

تیم منتخبه هندبال پسران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترک، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن عودت نمود و اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند. طبق پلان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیرسین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در دستند - تیم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت.

همچنان مسابقات انتخابی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۹۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمنازیم های شهر کابل دایر می گردد و برای هر گشتی گورد و کیلوگرام ((ادوانس)) داده می شود.



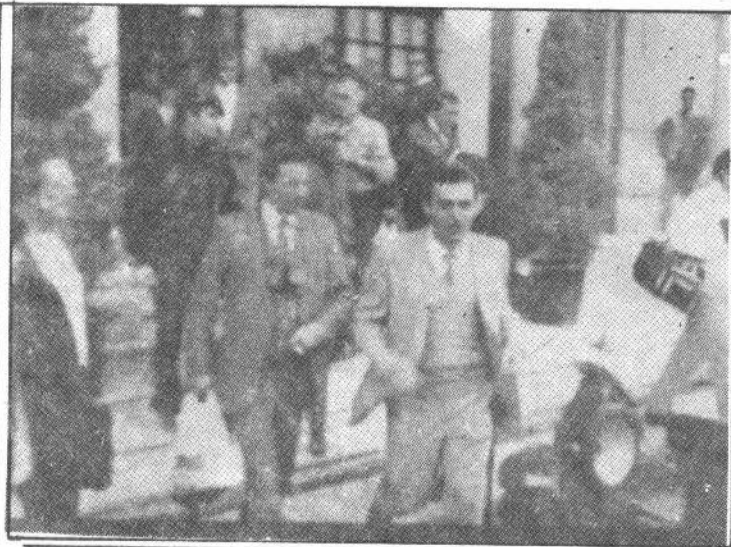
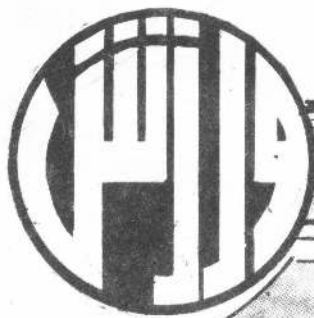
مصاحبه از حسینا حافظ

قانونیت در ورزش ضرور است

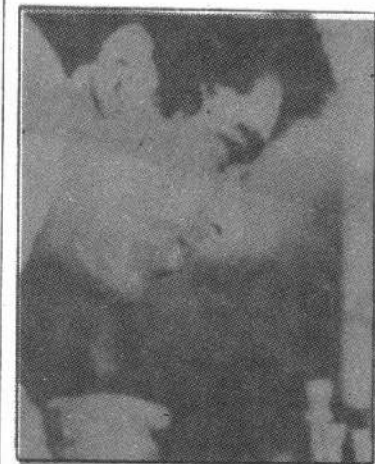
رأیبرامون بهترشدن ورزش در کشور چنین گفت: ((ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده، حقوق ورزشکاران - اعاده گردیده و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآید اختصه شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد. نبودن قانونیت در ورزش و عدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی، لباس وغیره ضروریات از جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار میاید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند. چنانچه البسه و اموال سپورتنی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدست ورزشکاران قرار داده نمیشود که این خود گواهی توجیهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمود در جمع کلب های آزاد شهر کابل، نخبه ترین آن محسوب میگردد. این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود اما بنا بر تلافی هرچه افزون کلب توانست تا بازهای دیگر ورزش چگون (با سکیبال، والیبال، بینک پانگه و اتلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپرچ نموده است. از آنجا که بهترین ورزشی در آن چهره های ورزشی عضویت کلب آمود دارند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند. چنانچه طی چند سال اخیر کلب آمود توانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیر بدست آورده است. یکن از مسولین کلب آمونظرش





تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خلاصت د رامتیک داد عبارت بود از مسابقه وی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دو که صرف دو تخته سر نوشت ساز می توانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازیدی را بدید آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را با ختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگردانند لقب قهرمانی بخود نر نبود و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک نداشت ولسی کاری کسپاروف توانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف د ر سوویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات ((تاجگذاری جهان)) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام ((با پس)) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نورامتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سوئدنی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاس سریروان (آمریکایی) نیز تایید نموده اند.

د رسال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگردید و در سال ۱۹۸۲ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. رقابت آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پیمم راگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زنده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.

این صفحه را مردمان جوانان

مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیده گی و بلند رفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسئومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض تورش بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل کلیه هانسیت به آن باشد.

محدود ساختن نمک در مواد غذایی از تشدید مسئومیت جلوگیری می نماید. اما در صورتیکه مسئومیت بیشتر گردد، مرض حالت اکلامپسی (Eclampsia) یا بحالت اکلامپسی خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق شریکه در سراسر فعالیت های کبد و اعراض مسئومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً کس بیشتر از ولادت و گاه گاه حتی پس از آن بوجود می آید. در حالت اکلامپسی خطر مرگ مادران حامله را تهدید می کند. کنترل قبلی مادر حامله و مراجعه وی به دکتر ولادی خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیده گی و بلند رفتن فشارخون را احساس می کنند می تواند برای حفظ حیات مادر و جنین کمک کند.

خانمها و آقایان! بیستش از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یک نوع پروتین انشی زی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh نوری شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند. در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد و در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میانه و سبب نابودی کربوات مثبت مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh اولین طفل وی زنده می ماند و اما بعد از آن اطفال بعدی نمی توانند زنده بمانند. به دنیا می آیند و اما بعد از آن اطفال بعدی مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیس (استقلابی) اعصیت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را بشام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استحالتهای جنسی و جنسی شده و بدین ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی را نزد جنین ها گردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد. ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. منع مهم آن حیوانات است و بصورت دوا نیز توسط دکتران توصیه میگرد.

اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

مونزولی په آوازو

(۱۱) مخ پاتسې

اداري لپاره د هغه پرتوان خبري اتري کيزي . اواز په عامه افکارو باندې د ملنډو وهلو امکان برابروي . خو زياتره داسې پېښيزي چې اواز په هغه جا په خلاف شرحه کيزي چې پخپله د هغې په خپرولو پيل کوي . د اوازي رسواکول د زياتې بانگ تر لاسه کولو امکان برابروي . د ساري په توگه . فرانسوا ميتران له هغه اوازي څخه چې د هغه په باېد هغه د جمهوري رياست له هماغه پېسل څخه موجود وه چې گواکې هغه د سرطان په ناروغي اخته دي . په بري سره خلاص شو . په دغه باب د دو مسالو سترنقش د رلود : لومړي هغه بولتن چې د شپږ وياشتو په اوز د وگې يې په منظم ډول فرانسوا ميتران د رښتيا په باب اطلاع ورکوله او د نوم د اجسې د جمهوري شپږ څرخه طبع او توکي کول . د مثال په ډول هغه وويل : ((د دولت يعنې مشران د پوره ناروغي څخه برخمن دي . يعنې غوښتل چې ما هم په دغه لست کې شامل کړي . خو بايدي اعتراض وکړم چې د پيرک داسې پېښيزي چې پرنجې (عظمه) وکړم .))
د هغو اوازو خبر ل چې د سياست په برخه کې خپري دي . د هغو د انتخاب محدوديت ثابتوي . د توپي په باب اواز له رواجسې او د ايي اوازو څخه گڼل کيزي . يعنې تاريخ پوهان بدي عقیده دي چې د توپي مفکره . د روسي ناروغي او ناقص فکري ودي نتيجه ده . زه باور لرم چې تاسې به له هغو اوازو سره چې د پت عموک او يا پتي ډلي په باب له اوازي سره چې په حقيقت د هيواد چاري اداره کوي مباحث شوي پاست . دا اواز د هغو کسانو علاقې وړ ده چې سياسي ژوند د ناننگو د تياتر په شکل مجسم کوي . خلک داسې چې لکه په تياتر کې ژوند کوي او پخپله په خپل ذهن کې د بري شاتر . سپوږمې چې د هغې تر شاد هموکسانو اصلي خبري شته دي . چې په صحنه کې په حاضر وکسانو پيل کوي .

۰۰۰ موز هېمه پدي نظريو چې اواز . لنډه گراهې ارحاق د دي چې بايد پېرزو هيره شي . فکري وگاړه چې د ډوله پيژواطلاعاتو د رسايو پرمختيا په د هغې خبريدل پاي ته رسوي خو خطبضا ت خپل نزولي تگ لوري وهي . له هغو کسانو څخه چې پوهيزي هغو ته چې نه پوهيزي . اوازي تل له راد پو . روحيانو او تلويزيون سره موجود دي وي او د بشپړ ونيکې رسولي چې ټولنه ورته اړه لري . نقش تر سره کوي . پر اطلاعاتو تېواندي د کنترول نشتوالی . د مينوکسانو يې با وړي راپاروي . خود نوو لپاره د اکار د انتقاد د نشتوالی . سانسور پتوالی او د هغو اطلاعاتو تر لاسه کيدو په مانادي چې با پيسد و ساتل شي .

فرانسوي ټولنوود دي پوښتنې په جواب کې چې داسې معلوميزي چې تاسې د اوازو موجوديت بلوي يا ست وويل : اوازي په ټولنه کې د کرکچ د له مينځه وړ لولپاره بروري دي . زياتره خلک په خپل ټول عمر کې بدي باور دي چې هغوي ته ټول څه نه وايي . کله چې زه سهار د فتر ته راسم او له خپلو همگانو څخه پوښتنه کوم چې څه نوي خبرونه دي . هغوي ماته هغه څه چې پرون شپه په تلويزيون کې وونه وايي . بلکې هغه څه چې پرون شپه نه وويل شوي وايي . په هره ټولنه کې خلک په خپلو خيالونو نسبت هغه څه ته چې هغوي ته يې وايي . دغه دي .

اوازي کېدای شي د قدرت لپاره يوه وسله وي عموک کولا ي شو هغه په اگاهانه توگه او د کم هدف لپاره وگاړو . خو زياتره اوازي د قدرت د مقاومت وسله وي .
اپاگېد اي شي ټولنه يې له اوازي وي .

کولا ي شو په قطعي توگه حواب وواچو چې نه . دا به پدي مانا واي چې خلکوله وويل سره خبري کول برېښي دي . او يا د اجسې موز په يوې پاکې او ساده ټولنه کې ژوند کوو چې ټول هر څه د وويل په باب پوهيزي . ۰۰۰ د ټول خواصيت وي چې خراب څه پتوي او د پتو شيان په باب خبري کوي . خو خلک د نيمگري تياروله موجود پت څخه خبر دي . يوازي په جنت او يا د ونج کې يې هغه حماي کې چې هر څه روښانه دي او هر څه هرجا ته معلوم دي . اوازي نشته دي . اوازي پورې شي دي . خو تاسې به دي . ۰۰۰ د اوازو د بندولو پورته وسيله د هغو په باره کې ويل دي . کله چې د هغوي په باب چوپه خوله پاتي کيزي هغه لازياتي حقيقي په نظر راځي خو پوه داوي چې په ښکاره او علني ډول حالات و خپل شي او رښتيا وويل شي . کله چې واقعيت تغير وکړي اوازي هم بدي ليزي . علميت د زياتره اوازو د له مينځه وړ لولپاره لاره ده .

مها بهار تا که پارتنه سه هزار ساله دارد . از سلاح هاي مرگه زا سخن ميرواندر گره براي انسان امروزه تصوير انفجاران شگفت انگيز نهست .

انجا گفته ميشد که (گلوله هاي درخشان واري از دود به هوا پرتاب گرديده) . ((برانق) ظلمت جا در افکنده) . ((اخگر بيدون)) تمام نوري قهار طبيعت را خشم فرا گرفت ، توگوي آفتاب راه خود را گم نموده است ، کائنات را گرمي فرا گرفته ، همه جا يرتب و تساب است

د رهنده اين اسلحه را ((سلاح برهنه)) و در آمريکاي جنسوبي ((ماشاک)) مي ناميدند بعضي از کاوشهاي باستان شناسي دال بر استعمال اين سلاحهاست که آنرا ميتوان محک دانست . د پوار هاي قلمه د ن دامک وو اکوس در ايرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و اين اثرات در قطعات و کلچ هاي سنگ برنده که د پوارها از ان امار گرديده بود ندیده ميشود . سنگ خارا فقط در حرارت بيش از ۱۰۰۰ درجه ساني گرايد ميتواند به کلچ مبدل گرديد . شايد در اين محل سلاح باستان استعمال گرديده باشد و يا در اسياي صغير د رياخته هيتي ها که بوسيله حرارت فوق العاده بلند مضحل ميشدند گرديده است و پوار رنج هاي مرتفع با بل (همان برج نسرد کسيکه که حضرت يوسف اوريا نيا گذار برج هاي با بل ناميد کسيه فرورخته است) هنوز سوال موهوم است .

انسان هوانوره :

د رسال ۱۸۹۸ ميلادي سدل قد يمي مرغ برنده يا ((مرغ فرمون)) که پيشينه د ونم هزار ساله د است از مصر بدست آمد . زما ننگه کا يي بزرگ بدل تحيه ديد شته معلوم گرديده که مرغ فرمون تمام امکانات را که در هوا پيسا ها يي مي تويمبيا نشند رخسود داشته است .
روايات د پاره ((الهه هاوتقر)) مانان که توانندي بلند شد نيه هوا را بوسيله ((هرايه هاي بالدار)) داشته در حماسه هاي مردمان جهان زياد موجود بوده است .
مثلا ((ديد)) حتي دل نهاروزه هاي مخصوص ((ويانا)) و ((آتيمه ترا)) که مفهم د سنگ برنده را بيان ميدارد موجود است که رمها بيار تا کاپيت بد يي شرح آمده است ((هرايه هاي اساني مي درخشيدند به مثل آتش د ر

شمالی قطعات فولاد بن راپيد نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل توليد گرديده بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره هاي دا زاي حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتیگراد ضرورت است و ياد ر ميگره سردار نظامي چيني زو او جو ۳۱۶-۲۶۵ قبل از ميلاد دستگاري هاي نفيس نقشونگار شده از مواد فلزي موجود است که بر اثر طيف وسيع از تجزيه و تحليل ثابت گرديده که مواد مذکور داري ۸۵ فيصد المونيم ميباشد . بالاخره به هگان مبرهن است که المونيم در سال ۱۸۰۸ کشف گرديده است .

سابق گبراد ضرورت است و ياد ر ميگره سردار نظامي چيني زو او جو ۳۱۶-۲۶۵ قبل از ميلاد دستگاري هاي نفيس نقشونگار شده از مواد فلزي موجود است که بر اثر طيف وسيع از تجزيه و تحليل ثابت گرديده که مواد مذکور داري ۸۵ فيصد المونيم ميباشد . بالاخره به هگان مبرهن است که المونيم در سال ۱۸۰۸ کشف گرديده است .

اپاکشفا ع انسانها مخفي نگه داشته شده است ؟

نيوتن عقیده داشت که :
((دانشمندان بزرگ انده اندرند که جهان ناقد اسرار نيست ولي بايد دل طبيعت را گرايد و اسرار آنرا بيرون کسيد تا جهان را از خطرات بزرگ وارهيديد))
عده از روشنگران باستان تلاشي ورزيده اند تا انسانانده پيشند با مکان دستيابي به اسرار نيابد .
مثلا هاي از اين اسرار مخفي و علم انسان امروزه راپيد او ريشوم در سال ۱۰۸۵ امپراطور روستنگريم رود ل ف د م تحفنه گزانياه يني دست نويس دانشمند بزرگ قرن ۱۳ ميلادي يهود جر يکي را در يافت نمود که بشکل شغرفيسر قابل توضيح نوشته گرديده بود ممد تا در ان کشف تيليفون گادي متحرک د سنگه برنده و وسايير اختراعات انکاس با نته بود که صفحات دست نويس ان ۲۰۴ ورق را احتوا مينمود و هيچکس اسم از رياضيدان ، تاريخدان ، منجم و حتي شغرفرواني نظامي نيميز موفق به خواندن ان نگرديدند .
ويا چگونه معمار اهم توانسته است در اماراهم فاصله زمين و آنتاب را مطلقا ت د هنذ بعقيده ۰ مود منجم فرانسوي ارتفاع اهم (۲۰۸۰۸) متر است همان فاصله وسط زمين و آنتاب اگر د حالت اصغري زمين فاصله ۱۴۷ ميليون كيلومتر د راضمي ۱۵۲ ميليون كيلومتر باشد حد وسط ان ۱۴۹ ميليون كيلومتره تقریبا معادل ارتفاع اهم است در حالیکه اين فاصله را کو برنيست ۹ ميليون كيلومتر و کيلو ۰۸ ميليون كيلومتر تصويري نمودند .
سلاح ه هغوي الحفي خدا ايا انسان باستان قادر به سلاح هاي مخرب بوده است ؟
در حماسه هاي هند باستان

د اکترو رو به مریض کرده گت:
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:
بلی د اکترو صاحب، من گنگه
استم.
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

میپون

مرد مستی نیمه شب
وارد میخانه شد. عده درد ست
چپ و عده در سمت راست
نشسته مشغول نوشیدن شراب
بودند.

مرد مست که از همان نگاه
اول از حاضرین بدنش آمده بود
با صدای بلند گت:

ای خرس های که طرف
راست نشسته اید وای میپونهای
که طرف چپ نشسته اید، سلام!
درین میان یک مرد قوی هیگل
که طرف راست نشسته بود باقیان
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص
ایستاده گت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین
که من خرس نیستم.
مرد مست بدون آنکه خودش
را ببازد جواب داد:
خوب، اگر خرس نیستی، برو
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس
به شاگردانش گت:

کی میخواهد به بهشت برود؟
تمام شاگردان دستهایشان
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:
چرا تو دستت را بلند نکردی؟
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من
گت است که وقتی از مکتب رخصت
میشم مستقیماً به خانه برم.
فرستنده: پروین خداری

عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد
که مادر این خانم چند سال
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح
کرده باشد گت:

ببخشید منظورم این بود که
آیا مادرتان هنوزم در همان
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

درد دل

مردی برای دوستش درد دل
میکرد:

بلی، زنده گی چقدر عجیب
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال
در کناره با خوشبختی زنده گی
کردم. اما آنسوس که در یک چشم

بهم زدن همه تلم شد.
دوستش پرسید:

چطور تلم شد؟
اولی آهی سوزناک کشیده

گت:
هیچ، بعد از آن با هم عروس
کردم.

فرستنده: شفیه نوری



دانشیار

به هر سو بنگری...

خوشا هشرت سرای کابل و دامان کهمارش
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش

ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میروسی
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش

همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش

نیمه اسم زبخت هوشش، لیک اینقدر دام
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش

نه تنها لذت کم از طعام هوشش رفته
پرسیده رنگ و بو روزه از چای سساراش

تعالی الله ز چالاکی وین باکی قصابان
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش

به هر سو بنگری جنگ تینگی و ترافیک است
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش

حساب کود بار کوجه هایش را کی میداند
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شارش

خداوند اچوما میران شاروالی همد رحله مصروفند
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

ارسالی: اسد الله بدیع

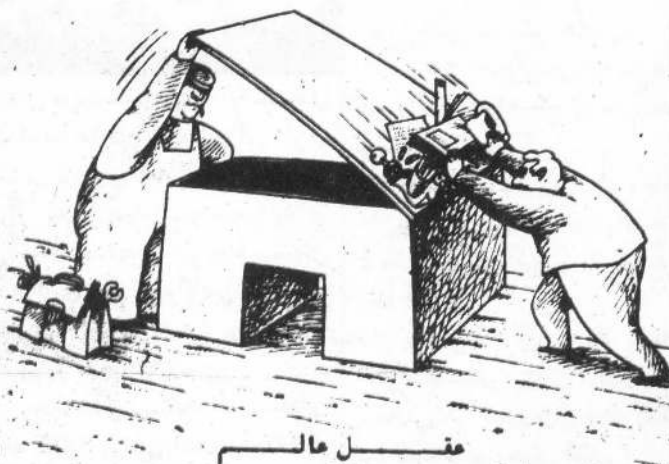
انتقام

شخصی به يك رستوران است
داخل شده به صداي بلند برسيد
حسن گيست ؟
هیچ کس جواب نداد .
داخل رستوران د بگرشد .
باز به آواز بلند صدا زد :
حسن گيست ؟
باز کسی جواب نداد .
به صداي بلند تري برسيد :
حسن گيست ؟
بالاخره یکی از مهمانان
گفت : من حسن استم .
شخص اولی يك سیلی محکم
به روی آن شخص نواخته از
رستوران خارج شد .
همه مهمانان خندیدند به وی
گفتند :
او برادر، آن مرد بروست
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی
چرا ؟
آن شخص گفت :
من هم دلش را کاهاندم
همه پرسیدند : چطور ؟
گفت :
به خاطرکه من حسن
نیستم .
لیلاً فرصت و تشکیلاً صدیقی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بید است .
♦ ♦
اگر گل نیستی ، خار باش .
♦ ♦
اگر دنیا را آب بگیری ، واسطه دار را تابند
پایش است .
♦ ♦
مُشك آن است که خود بسویده نه آنکه راد بسو
بگوید .
♦ ♦
شنیدن کی بود مانند خوردن .
♦ ♦
ماهی را که هروقت از آب بگیری ، نه تیل است
نه برقی و نه چوب .
تعبه کننده : فریبا واحدي

باز هم
ضرب المثلها
مطابق به
شرایط



عقل عالم

ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای
آب ، از دهنش هوامیاید .
حلم : کلب ورزشی
سرك خياه : محل تان بی رانی
دورستان :
تلگر : خواب در پشت میرز
نعمه :

گیمول : بوشی که میان
آن آرد و امید نخود باشد .
تعبه کننده : اسمعیل برهان

باز هم مندا

روزی ملا نصرالدین دا قنبل
یاضی شده نوزع کرده کندن سب
در همین لحظه یاضان آمده گفت :
حجالت نی کنی که سبب هارا -
میکنی ؟
ملا بلافاصله گفت :
چرا بیراهن زنت کوتاه است ؟
یاضان جواب داد :
این گپ را بیان گپ چی ؟
ملا گفت :
برو برادر ، از گپ میخیزد .
فرستنده : هاله اکبری

- چرا بعضی موترهای گلپوش
مروسی ، نمبر بلیت های موتر را
نیز با گل می پوشانند ؟
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر
دولتی است .
خیر احمد همزم



شهبید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبرم
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم
توان عمر میباشد تماماً اگر بود لتایبش
معلم آنکسی باشد که حق ، جنت کند جایبش
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاپیشش
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیباپیشش
♦ ♦ ♦
هر که رانا امیدي های دنیا میکند
این غریب بنوا را اکس و دلنا میکند
A و B زیر جذم کرده و گفت جان نخواهی بود
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند
فرستنده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی



عشق رادیویی

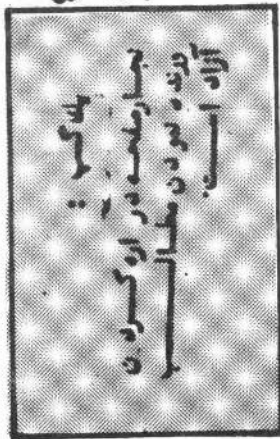
گرمند د خترکی بود زیبا روي
 خوش سرشت .
 از دود مانی شریف و امیان ، مال
 و منال به شماري فراگرد خود د اشتهی
 و خدم و حشم فراوانی در حرمت سرا
 خدمت او را کردی .
 راهی لبین قصه نه از زمانه
 های کهن گوید ، بل چند سال
 و اندی پیش که از تلویزیون فقط
 نامی بود ولیک از راد یو وجود ی؟
 مرض و طولی .
 د خترک رانیز راهی یو گ کسی
 بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور
 د راجع حرم سرا اباوریدی و خود
 راد رگوشه گکی از بل تا شام
 مشغول د اشتهی و کیف بردی ، -
 چو نانکه اندر آن سنین هر کسی
 راجنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی
 د ستیاب گردیدی .
 هر بل و هر شلم برنامه ها
 راد نبال کردی و بسندیده پارچه
 های چه منظم و منشور نبشستی
 و ثبت کردی .
 از همه پیش او را علاقه مندی
 بیافزودی بایک نطق خوش آوا
 همه برنامه ها کان نطق
 راد ران راهی بود و کارکی به شادی
 بشنیدی و لذت بردی و بدان -

چنان د لبسته شدی و خوگردي
 که کست هاهمه مالامال از آن آوا
 شدی تا حدی که هرگاه برنامه پی
 از آن نطق در راد یو میسر نبود ی
 از آن استعدا دست و هطش
 بنشاندي و هم آرزو کردی کسه
 ایکش ، او رانیز راهی بود اندر
 راد یو تا خود نماندی .
 د لبستی بد انجا کشیدی ی
 که د خترک بر سفح نبشستی و طعام
 لذت خوردی از زود بردی تا وی
 را کنار بودی . تار سدی میسر گشتی
 و سپس لقمه پی بخاطرش فروریدی
 و یادش گرامی د اشتهی . القسه
 کاربرد انجا کشیدی که بختکار تکمی
 تهیه دیدی اندر لفافه پی
 زیبا باشاخه گل آد پنش بستنی
 و در آن نبستی که تحفه ناقابل

به فلان . . . و خدمتگاری صادق
 را فراخواندی و بر آنش د اشتهی
 تا بر موتوکی زیبا سواره بدان صوب
 شدی .
 چون آن رسول به راد یو
 رسیدی به دق الباب هیچ
 حاجت نیفتادی و ماور کی کار
 آمدی و حال پی رسیدی و پس از
 وقوف ، اطلاع دادی و نطقک



بدون شرح



بیرون شتافتی و رسول تحفه کک
 امیان زاده بسپردی و باز گشتی .
 د یگر بار نیز حال بد بین منوال
 گذشتی و اضافی بر آن پوشیدنی گکی
 ضم لفافه بد انجا رسیدی . بار سوم
 باز بدان منوال لفافه راشیشه
 مشک همراهی کردی تا آنک از متاع
 فراتر شدی و به سکوا نگشتر رسیدی
 کان نطقک شادمانه گشتی
 و خوشنودی نهزودی .
 القسه د خترک تا ب نیاوردی
 روزی گیسو بر بستنی و بدید اران
 نطق شتافتی .
 همینکه بدان نزد یکی رسیدی
 از مو تر بیاده گشتی و با چند گام
 خود بان درگاه رسانیدی .
 از رضاک نطقک خود بکنار
 د روزه ایستاده بودی ، تا آن زیبا
 روی بدیدی سگرتک از لب پیس
 زدیدی و گامی به جلو نهادی .
 د خترک چو آن مرد ک بدیدی
 احوال آن نطق گم پی رسیدی
 و جویایش شدی .
 نطقک با قندکی کوتاه ، چهره
 نازیب و سرکی پی مو ، خود را بدان
 د خترک معرفی کردی و احترام
 بجا آوردی .
 د خترک که آن هیولا بشنا -
 ختی ، چشمش سیاهی گرفتنی
 و حالش بهم خوردی ، لحظه گکی
 ساکت ماندی و هیچ نکفتی .
 لحظه بعد رخ بر تافتنی
 پی درنگ به موتوکی سوار شدی
 چون تیری از آنجا بگریختی و به
 قفا ننگرستی .
 نوشته : همایون مجید

از شمس تبریز

وزیر گت :
 هزار دینار بستان ، و این
 حرکت که شنیدی باز مگوی .
 هزار دینار بستان ، گت :
 بد اند این بد که وزیرها
 کرد ، من رها کردم .
 ارسالی :
 سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : هما نیک سپهر

واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیله مات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده هشت سال بود به سرویس بالا شد بجزرد بالا شدن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانویش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند ، با عجله خود رابه اورسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - باره بچوکی نشاند ، و گفت : بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذر شده ازین ، جوان های ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود و . . .

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

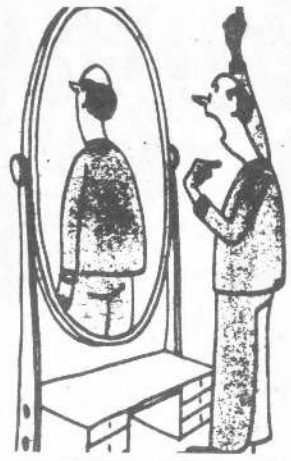
تمام لکچر داد ، پسر جوان خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تو نمی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د ، بمان و از راحتی خود بگذرم و گذشته از آن من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم ، پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو دادرنیست ، و از همه مهمتر شما میوه آینه و عصای پهری ما استید . . .

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینبار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بر سر میسری گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احقانه می کنی ، خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس .
 ملافاصله بکسراروی زانو ن جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرمنزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه گپ نفهم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که . . .

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلحفه گوئی را بس کن و ضرورتها احترام فکرتو ، می فهمی من پنج ایستگاه از منکم دور شد نام .

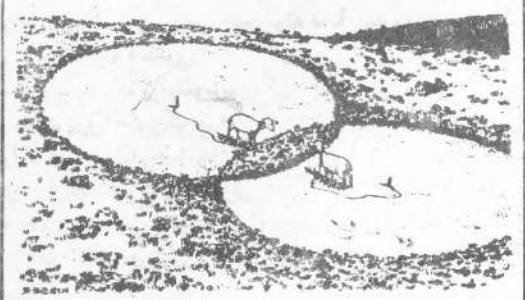


عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین ها مراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواهم مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد ، باخشم

اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام (بچه های) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا آنهاییکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند ، در غیر آن حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتما برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میسریده ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .
 ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی





څه ليدلې لي څه اوريد

د سخا د هفتي

هفتي وال
پنځ

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې د نونونميسو له کتابونو د سوداگرو ي جوړ ولي ، خود درسي کتابونو د نشتوالي له کبله ي په ټولگيوکي زده کوونکوته نوټ ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارونيز ونوم او وريدل چې : يودانه پخه خښته په اته افغانو ده . که رښتيا هم داسي وي نو د کور ودا نول څه چې څوک يوه مراقبه هم نه شي ودا - نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې له کورونو خپلي او کتافات را ايستل او د پليو په لاره کې ي اچول ، خوښل د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وق تش تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارونيز ونوم او وريدل چې : د کابل بسه ښارکي يو بوتل کواکولا په پخه د پرض افغانو ده . که رښتيا هم داسي وي ، نو د پخه افغانو اعلان د پخ له پاسه ليک و چې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې د واده په کارت کې ي ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانوله راوستلو معذرت غواړي ، خو له هري ښمې سره د واده او د ري ماشومان راغلي وو او د واده فضا ي په کوچوکي د کاغذ پزان نيولې په فضا يده له کړي وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارونيز ونوم او وريدل چې : د سباون مجلس د پنجاړه په هتي کې د تنگه توب سودا ترڅنگ يو پوټوکي طنز د استانونه هم پلورلوته وړاندي کړي ، که د ارښتياوي نو د هتي بازار به نور هم تولد شي .



يووازيڼي هيله

له يو متکرر څخه ي وپوښتل چې په ژوند کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د واده چې لاري بندي شي .

له يو صاحب څخه ي وپوښتل چې د غوښ پلورلو په وخت کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما هيله د واده چې د زار ه اوبه غوښ د غوس د غوښو په نوم تيري شي .

له يو مغاره لرونکي څخه ي پوښتنه وکړه چې په ژوند کې ستا هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د واده چې ليلاس او وطن اجناس د خار - جي کاغذ په جو اجناسو په نوم وپلورم .

د کوش له پوهنيزال څخه ي پوښتنه وکړه چې ستا يوازي هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د واده چې د کوش ماشومان د خپلو ميندو د ستکولونه او د پلورنو جيو نه ووهي .

د يووازي هيله

يوتن : ولي راد پوي او تلونيزي خبرونوته د نارينه رو په نسبت ښمې د پير لیکونه استوي .

بل تن : د ادمک چې په راد يواوتلونيزون کې خبري پيري دي او - ښمې هم پيري خبري کوي .

يوتن : دا ووايه چې د ښاره شيد وپلورنميوکي اوبه په شيد وکسي گډوي ، او که شيد ي په اوبوکي .

بل تن : ښکاره خبره ده چې شيد په اوبوکي گډوي ، دمک چې لسه شيد وڅخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد وخر رنگ ورکوي .

يوتن : ولي د کابل په ښارکي د نل په صحن او پوموتر او د سپند په ناولو او بو ترکاري مينمې .

بل تن : د ادمک چې ترکاري په گڼه کې مې او گڼه په موټرکي چې په دې حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د نل په صحن او پوميناهل شي .

يوتن : د اروا په چې د پير لودې پخوونکي مهارت په څه شي کې دي .

بل تن : د لودې پخوونکي مهارت په دې کې دي چې له تياره څخه خانه لودې راوباس او په دې لودل د لودې وزن لسو پ ونيس .

يوتن : وايي چې : کلال په مات کډولې کې لودې خوري ، اوس دا ووايه چې ولي ي په روغ کډولې کې نه خوري .

بل تن : دا خبره دمک چې مات کډولې څوک له هغه څخه نه اخلي .

کرایسی ویستان

طنز

خوبه زړه کی بی د نازېري د اوز د واوسکلو ویستانوبه باب کلکـ
رخه لړله .

شهنازي به چی هرخوبه خپلو ویستانوکی ز منخ وهله او په غوړ و
به بی غوړ ول ، نه اوز د بدل ، د هغی ویستان د نازېري د ویستانو
به خمېر نوم او باسته نه وو ، بلکی د شگانه دغشوبه خیر کیژ اوس نمکه
وو ، هرخموره به چی اوز د بدل ، هومره به بی مزي کیدل .
کومه ورځ بی له نازېري څخه پته د یوې بلې خورلندی په مشوره
د نار په یوسینگارځای (ارایشگاه) کی خپل بېراوچر ویستان قیچس
کړې وو ، اوبه ناڅاپی توگه دغه قیچی کړې ویستان ورسره پسه
وسپیدل . کله به چی شهناز او نازېري په لاره کی جوړه روانی وی
نو هوانانو به د پخوا په خلاف د ویره نازېري ته نه کتل لکه شهنازي
ته به بی چی د خوند لارې تپولی .

اوس نو د شهنازي رخه د نازېري زړه ته ولویده ، خوب بی له
سترگو والوت او شپه ورځ په دې فکر کی وه چی څنگه شهنازي ورځنی
د نظر بازو سترگی وار ولی ، اوبه کوم طلسم بی میدان ورځنی وگاڼه .

نازېري د شهنازي دغه لاسبرې د سینگارځای په قیچی کی ولید .
نوخکه بله ورځ سینگارځای ته لاره او خپلی وریښمینی زلفی بی په
بیخ کی قیچی کړې . د ویستانوله قیچی کولوسره نازېري تردې حده
بدرنگه شوه چی په لومړي نظر لید لو عبدال ورځنی په کوڅه کی مخ
وار اوه ، د هغی په جکی او پنگړی تن پورې ډر رکی او لنډو ویښتو
سرداسی بڼه ورکړه ، لکه د پنگر قولنکی چرگه لکی چی په بیخ کی
پوته ویاسی ، په هماغه لومړي ورځ د کوڅی شوخو هلکانو د هغی په
لغږ سرورې د گنجی نوم وښلاوه .

نازېري په خپله هم په خپله اشتباه پوهیدلی وه ، ځکه چی کله
له سینگارځای څخه کورته لاره او په هنداره کی بی خان ولید .
نوله خپلی څیري نه ویریدلی وه ، که هرڅوی په خپلواوز د ویستانو
پسی د مخ غوندې د افسوس لاسونه وروړول ، گټه بی نه کوله ، د هغی
سرخه د ورښویتنی نمو چی بیرته دې به یو فصل کی ویستان ورباندې
راسمورشی ، څلور بڼه کاله په کارو چی بیادې د نازېري قیچس
شوې ویستان زلفی تن ، او د عبدال غوندې هوانانو زړه ونه دې پکسی
رابنکیل کړې .

هغه مورزادې گنجی نه وه ، اونه هم د کومې نارضی له کبله
گنجی شوې وه ، یو وخت سی په یاد یزې چی گټو او اوز د ویستانو
به بی له نړی ملانه لکه د تورو ښامارانو په خیر غمیزې تاوولی ، تل به
بی خپل اوز د ویستان د شاله خواغوته کول ، اوز د وزلفسو
کود به بی لکه اوزکی جارو په ملا هاخواو یخوا ښوریدله ، د زلفسو
په هر تار بی د عبدال غوندې د کوڅی د هوانانو زړه ونه زور ند وو ، عبدال
چی د سخی تورو یوازی زوی و ، او شل کاله کوند تون بی ورته کړې و
تل به بی د نورو حملیانو تر مخ کله کله د نازېري په هکله ویل چی :
د چاپی نوریدن خوشبیزې

زما بی خوښ دې د اوز د وزلفوتالونه
که نازېري به په لاره روانه وه ، او د شاله خوا به دې ورته وکتل
نوحستا ، بی زړه د رځنی د زلفو په لوموکی بند اوه ، خو سخامخ د ویره
ښکلی نه وه ، سترگی بی فتی وی ، خوراوتلی او د مخ په تناسب یو
څه ویروونکی وی .

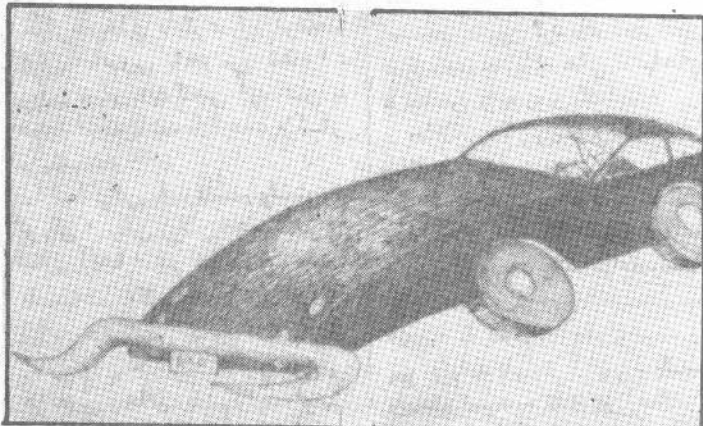
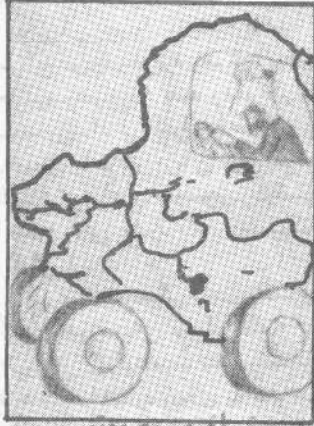
پوزه بی نړی او جگه وه ، خوبه خوکه کی لکه د طوطی ښوکه راکړه
شوې وه ، په زړه بی خدای خال لگیدلی و ، خو کړې شونډې بی
منظره ورځراپه کړې وه ، په ونه جگه وه ، خور د ویره پنگره او بی غونډو
وه چی د خوانی په غوړ یدلی موسم کی بی لا د سینور سوبانه
مالومید .

لنډه دا چی هرڅه بی ښکلی وو ، خوله هرڅه سره بی یوه بدرنگه
((خو)) ملگري وه ، مگر یوازی اوز دې زلفی وی چی په هغوکی کومه
((خو)) نه لیدل کیده .

نازېري هغه وخت د عبدال لیونی مینی ته کوم اهمیت نه ورکاوه
او په خپله هوانی مغروره وه ، هغی ته خپل بمان د چین ماجیسن
ښا پیری ښکاره کیده ، خوبه دې نه پوهید ه چی د عبدال په څیر
نورو هوانانو زړه ونه بی یوازی د خپلو اوز د وزلفو په محنگل کی ښکار
کړې دې .

د نازېري یوه بله خورلنده چی شهناز نومیده ، له ونی تپتیا و
گردې مړدې وه ، په ښکاره به بی له نازېري سره د زړه رازا وښازگا وه

باتی به (٦٦) مخ کی



د کارتونون
په ژبه

زنبهار، شاید ستاره، ستاره، بختن و وارونه میبندد، درنگاه هایش خشمگینی یک عمر رنج دیده میشود. در این محیط همه قیانه هایکسان است. محیط یکی است. عداها همه آشنا اند و بر ستار هم اند. شکلی که دختر نوجوانی است میگوید: پدرش کارمند یکی از وزارتخانه هاست کارگاههای خیرین را میگرد. او را رنج مریض های روانی و مخصوص رنج مرصی ((شوخ مصب)) زیاد میازارد. هم خانه هایش میگویند ((میری)) دارد. دختر آرام است، زیاد آرام. به تمنع میگوید: ((آقا یه راضی بسازین که مره از اینجمله بیرون، به میخوام با قایل خود باشم... به خوجورشدم و...)) حین ناله هایش میبینم که در چهره هیچیت از همخانه هایش تمییر نمی آید شاید این حالت کاسه عادی شده باشد. بلی حالات نمیتواند غیر از تکرار چیز دیگری با شنید. دوستان مسوول ما میگویند که شکلی فعلا تحت تداری است.

راه اتاقهای قایلها را بیستم میگیرم. حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ ((نادر افشار)) در آن میوسیده اند. فونز راهرو طولیکه از کار در های هراتاق میگذرد، مبین قدامت این محله است. رئیس مرستون میگوید: نسبت ندا شتن بود چه پول به ترسیم آن موفق نشده و بیان زود یهانتوا نیم موفق گردیم. در اتاقی رامی گشام. با صدای ناله در صدای خالی یک سرود بگوش میآید. محمد خان مرد تنومند است که در جنگ یک پایش را از دست داده و در اینجای زنده گی میکند. چشم هایش حالت خشم آگینی دارد. اما بعد از صحبت با وی در مییابی که میتواند قلبا دوست خوبی باشد. نیمه اتاق را پرده زد. آنطرف پرده، خانم راست او میگوید وقتیکه پایش قطع شد به کمت عده ای از دوستان موفق شد تا خانم را از محله دوریکه زنده گی داشتند نزد خود خواسته با دارایی هیچ زنده گی رادر مرستون از سر گیرند. از عروسی شان سالهای زیاد گذشته اما

دارالساکنین یا دارالمجانبین

طفل ندارند، تنها استند و همه نم شانرا با هم قسمت میکنند. بادیدن این زنده گی از رئیس مرستون در مورد اینکه آیا عشق در این سرزمین فقر راه یافته جواب میگیرم: ((بلی! اینجا بارها چنین اتفاق افتاده که دو تن از مشمولین مابعد از انتخاب همدیگر عقد نکاح میکنند ماهم هم میگیرم. در سالون تجمع محفل ترتیب میدهم و همه مشمولین نان همان شب را یکجا صرف میکنند. گروه هنری مارا نابینایان تشکیل میدهند. نزد مجسم میمانم: آرزوهای زوج و زوجه را. این جشن را جشنیکه با غنرت هماتوشی میکند جشنیکه نیای فقرین را کرده. عشق چه بزرگوار است و چه با وسعت. عشق چه سخاوتمند است. بر درها اثر میکند و آن را میزند. در اتاق دیگری محمد علم را می یابم. او در مرستون بزرگ شده و در مرستون رنج بردن و شاد زیستن را آموخته. در مرستون آیدیده شد. در مرستون عاشق شده، در مرستون پدر شده. سه سال پیش با شیباد دختر فقیری که

در مرستون میزیست از دو واج نموده و ثمره این عشق پیت فرزند است. محمد علم فعلا نیز در مرستون بحیث کارگر خدمت میکند. خاله بی نظیر - زن مهربان و خوش قلبیست. در یکی از همین اتاقها، او اضافه از نیمه عمرش را در دارالساکنین گذراند. زمانی در طفل را فرزند می گرفتند بود که مرد و امروز آدمهای اندک در خدمت و رضن و دوسپردیگر که از خود نمیباشد امکان سفریسه خارجه را بدست آورده و فعلا هردو مصروف آموزش در خان اند. آنها گلهای آینه گلزار و بدن خواهند بود. خاله بی نظیر اکنون دو باره تنه او و راز چار فرزندش بسیر میبرد. درد نیای فقر همانقدر که دلغای مهربان و بزرگ میتند. طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون: برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود. سراغ محل بود و پاشرد یوانه ها

میگویند محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات بوده است. خواستم با او صحبت کنم اما حرفهای نشنیدم که مفهومی از آن بدست آید. زن مهربان و باعاطفه بی که همه او را بی حاجی خطاب میکنند نگران این بخش است. او خود نیز زمانی از مشمولین دارالساکنین بوده و از همینجا راه خانه خدا را در ریس گرفتند. به حویلی داخل میوم محصل بود و پاشرد های دیوانه است. هر کدام حالت خود را دارد. اتاقها مانند زنده گی شان از هم پاشیده، خنده و مگره، مستی و آرامی در اینجا به چشم میخورد. کسی آرام نشده، کسی گوشت دستن را یادندان گاز گرفته و زخم را آرام آرام میزند. یکی دوسه تن مصروف خان بازی اند. چند تن دیگر مصروف خاریدن جانشان استند. کسی گریبان خود را دریده و دندانها را به هم میفشارد، کسی فحش میدهد و همزمان با آن دیگری آواز میخواند و...

درد رجمان شطرنج دیده نمی شود. میگویند نوبخ یکبار در صد ساله زاده میشوند ولی تمام قهرمانان شطرنج معاصر اسامی بر استعداد بوده اند. تهن بیست ماد رهرده عملا یک شطرنج باز جدید زاده است. ماکر ایوی (متولد ۱۹۰۱) - میخائیل بوت ویشیک (۱۹۱۱) - واسیلی سمیلوف (۱۹۲۱) - پتروسیان (۱۹۲۹) - بار سیر - سباکی (۱۹۳۷) - رابرت فیشر (۱۹۴۳) - اناتولی کارپوف (۱۹۵۱) - گاری کسپاروف (۱۹۶۳) که همه قهرمانان جهان بوده اند. زما نیکه کسپاروف بوسر شطرنج جهان تکیه زد و بعد داد که قهرمانی خواهد بود که همیشه توانایی بازی کردن را داشته باشد و این حرف وی تا بحال زنده باقیمانده است. بهترین علاقمندی کسپاروف - فوتبالیست و تینیس میباشند. نظرسوی فوتبالیستها تنها صحت بل حالت انسان را نیز خوب میسازد. کارپوف بغیر از نوشتن کتاب درباره شطرنج به ماهیگیری و شنا علاقمند است.

قرطاسیه فروشی شمریز

تلفن: ۲۲۲۲۲۲

قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میداریم.

قانونیت در ورزش

ورزشی میباشند. همچنان تقاضای من وسایر ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کمیته ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبوده به همه ورزشکاران کمک رسانید. در رپورتاژ کاد رهایی ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

به هیچوجه در تکلیت این کار نیست. با همه اهمیت فراوانی که تکلیت دار است. اساس در کالبد شکافی زندگی است. رایسن معتبرین جراح بمراتب در شوارتر است. زیرا او (اسکالیل) و اتمی پوست و گوشت واقعی بدن را میشکافد. ولی این با وسایل منطقی و هنری باید برده های ناشناخته پیت دستگام بفرج اجتماعی را بشکافد و آنرا واگسترده. هنر نشان دادن عام است در خاص، یعنی هنر به حربه، تعمم ویژه خود که (تیپ سازی) نام دارد مجهز است.

رمان های که بتوانند از گدانا شاه (تیپ) را با مختصات واقعیش در عرصه هاوزمان های مختلف، به صحنه بیاورند، می لزانند. بسج می کنند، بفکر و امید دارند، سند جاوید ان ایچا میکنند. هیچ کتاب خشک علمی و اجتماعی جای آنها را نمیگیرد. زیرا از نیروی عاطفه آیز تشکیل استفاده میکنند و تمثیل دارای قوه جادوی بزرگی برای امتناع است.

مهم برای آنها اصل حرفی است که میخواهند بزنند و نه آنطور که میخواهند، این حرف ها را بزنند. وقتی از همان صفحات اول حس میکنم که رمان نویسنده چیزی را که در بی وصف است کارشناسانه و پیشداورانه نمیشناسد و ادراکش از زندگی ماورا. عادی نیست، سرد میوم. باید همه حالاتش عرضه میکند: فلسفه سیاست، اخلاق، سبب کار، روان شناسی، جامعه شناسی، علم، تاریخ، ادب، مبارزه، سفر و بسیار چیزهای دیگر در این نوشته. اروی جادوی با هم من شده اند و رمان نویسنده گنجی از دانش با خود داشته باشد تا از عده کار برآید.

لذا رمان باید مانند تولستوی گو رکی، رمان زولان، همینگوی و امثال آنها، هم کله باشد و هم قلب باشد. کله و قلب استثنا نیست. از این جهت من بدون آنکه با رمان غای خیالی، نمادی، رویایی فراسوی مخالف باشم (ابدا) - ابد (۱) رمان غای واقع گرایانه، روشن را دوست دارم که مسئله

ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه (۸۷)

ربط، ملو از خلاها، ملو است از گسستگی ها و در آن همیشه منطق پیگیری نیست. ساعات روزهای فراوانی در زندگی تهن میروند. حرف های زیادی عبث زده می شود. در رمان نمیتواند اینطور باشد: هرتا و هرید و هرگره و هرقت و هرر حاشیه و هرمتن، همه همه در پیوند رویدادی و در ارتباط فکری و فلسفی با هم اند. رمان نویسنده با تاپ قرار دادی و مصنوعی زندگی است. نویسنده معنای زندگی است. البته شطرنجی بسیار عریض است و جوی رمان بسیار تنگ. بازیگران رلوکوتا مدت زندگی در آنها هزاران بار در رمان به صد ها نمیروند. لذا رمان نویسنده قهرمانان خود را بهم پیوند دهد و

ادبیات وزندهگی

روزنه به گذشته‌ها

— روزي شيخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: ((یا شیخ! فلان مریت برفلان راه افتاده است، مسست و خراب)) فرمود: ((بحمد الله که بر راه افتاده است از راه — نيفتاده است.))

— روزي شيخ شبلی رحمة الله علیه در بازار بغداد برد کانی قصابی بگذشت بر گوشت نگاه کرد گوشت فربه نیک بود. قصاب آواز داد که ((گوشت ببر)) شیخ گفت که ((سم نیست؟)) قصاب گفت: ((مهلت میدهم)) شیخ تاملی بکرد و گریان شد. گفت: ((ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو)) نفر را قهر کرده نچنین باشد بچند در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱ هجری قمری تالیف شد. مواز نظر زبان فارسی، برخی ویژگی‌های زبانی و سبکی و همچنین از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق داکتر شفیع کدکسی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که بر چاپ‌های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای ملاحظه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می‌جویندگان جوان به نقل می‌گیریم.

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

((حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر)) قدیمترین زنده‌گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ - ۴۴۰ هـ. ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فار-



بیان کند .
— رمان خوب باید چارچوب تاریخی معینی داشته باشد . یعنی معلوم باشد :
— در کدام کشور ، کدام شهر یا روستا ، در کدام خانه ؟
— در کدام دوران تاریخی ، رویداد های رمان میگذرد ؟
— رمان خوب باید ((مسئله)) مطرحه ، روشنی را در مطای خود حایز باشد . (مسائله یا مسائل) و این مسائل یا مسائل میتوانند : مسائل اجتماعی ، یا مسائل فردی - خانوادگی باشند . این بسته است به دیدگاه نویسنده .
— من از رمانهای تخیلی علمی یا قصه های سمبولیک صحبت نمی‌کنم . نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از ((رمان)) داستان طولانی است بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود . روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی‌ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیرنویسنده) نمیتواند بنویسد . برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد . شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده ها و از سرگرداننده های خود بنویسد . تا مطالب را خوب لمس کرده باشد . و قادر باشد ، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

درباره ماستی تعریف رمان



دفترهای والری

آدم خان در خانگی

دادم اود رخوکیمه دبستو فولکلوریکواد بیاتودیره به زره پوری کیمه ده . داکیمه (مسعود) نامی دبستوبه نثرلیکی ده . مسعود د عبد الله خوی اود بنه قلم خواند و . به (بستانه شعرکیمی ده . سوانح بیان شوی دی . مسعود د ژوند وختی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی ی چی دادم خان له عصره یعنی (۱۰۰۰هـ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثرسیلته نوردی دی اوددی مکتب تابع او مقلد معلومی ی . مسعود هم ددی د ورن نثوبه شان نثرلیکی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خو عبارات یی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثوبه نمونه :

ادم اود رخود یوقبله گفته پیدا شو بعدله هغه . حسن خان نو زویه نه درلود . یوقبیراقتی نعره یی وکره . حسن خان روپیل به د اوم یوقبیرانودی بلا که نه شی چی خیراتونه صدق ووی اودعانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری . ده روپیل چی بخوی نه لرم .

دی فقیر یوه پخه خرما ده اوسو خرما ورله ورکری . چی واخله دایره خرما پخه ده ویس خوره دادوه . اوس دی ویس غورخوه بخت دی . خیل دی . یوخوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او . او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی . خرما یی خویره . د وپس وغورخولی . بعدله یوه کال خوی یی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم یی ادم خان بری کینیبود الخ)

دادم درخوکیمه به پوروشمر ونو چارینتیاواوند یوکم هم یاد ه شوی ده .

چی به چیره دادم د رباب ترنگ شو درخانی به په سر توری گم پد له

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا (عرف) یعنی همین !

نوع نمایش ، حساب شده ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهیم . بلکه آنچه انجام آن کاری است که دیگران قادر نیستند انجام دهند . چه نویشد وجه کهنه .

کارنو آسانتر از کار کهنه است . زیرا انجام کار کهنه ایچسان میکند که انسان چیزهای بی بد اندام را زواری چینی . احتیاجی نیست . همه زنجاباره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری)) ، دشوار است . اینهمه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس ، اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تما . د مهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش ، نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقالی لازم است . رمان گاه از زندگی بمراتب بغرنج تر است . در زندگی خیلی نهرها هریز میروند و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سراپای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه (۸۴)

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها رابه صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز ((قالب)) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عوض میکنم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر ، قسمت اعظم کلمات هر زبان ، هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی ربح نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاس نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکن .

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری دود میکرد به قول خود سر ((بین چراغ و آفتاب)) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراگنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه یی یا حیسی می نوشت . حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت بیست و نه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون (زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز غیره . . .) بحث کرده بود .

همسر والری پس از مرگ شوهرش این دفترها رابه کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ ((مرکز ملی تحقیقات علمی)) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرا از هزار صفحه است منتشر کرد .

باشم . نه تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم . رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آندها و حوادث زیادی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یا به بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامیدارد سخن گوید . نای روانساز نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است . رمان نویس باید روایتگر شیرین

سخن باشد . همه چیز را دیده باشد . حتی بتواند دست در راک می چرخد با عاطفه و محیط و لطف معینی جور کند . در رمانس فضا باشد . رمانش برق داشته باشد و آدم را بگیرد . حرارت داشته و آدم را گرم کند . جاذبه داشته باشد و آدم را بکشد . بتواند بی رحم باشد و زندگی را با تمام قسا و تش ، و بتواند گمناخ باشد و زندگی را با تمام وقاحتش نشان دهد . و زندگی انسان ها عجیب گوناگون است . از آنجهت من رمان را یکی از مهمترین محصولات معنوی میدانم که تولیدش مانند ساختن یک کاخ پند دژ بزرگ یک زیر دریا یی ((الفا)) ، یک ایستگاه

سئالین ودوران جنگ

سوسیالیستی قدهلم کرد نهده
اشترک کنندگان نعال انقلاب
اکتوبرسال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی
نیز ضد رژیم قدرت مطلق -
العنانی درفش مبارزه را بلند
کردند . ستالین با تمام قدرت
به فشار سیاسی و شکنجه های
جستی بمنظور از صحنه خارج
ساختن مخالفین خود متوسل
شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم
حد اقل اثبات حقایق بود . بنس
بران ، در چنین شرایطی که نظام
سوسیالیستی شوروی سرانجام
پیروز شده بود و دیگر طبقات
استثمارگر نظام اقتصادی آنها
در کشور وجود نداشت ، ستالین
مفکوره خود شرمینی بر تشدید
مبارزه طبقاتی بمنظور رشد
و انکشاف هر چه بیشتر سوسیالیسم
لینن به پیش کشید . البته این
یک اشتباه بود و نمیشد آنرا
مفکوره خالی از خطر محسوب کرد .
همین مفکوره بود که محور مناقشه
اساسی فرارگرفت و راه انجام
سلسله اقدامات جزائی دولت
شوروی باز کرد . نظارت بر موقع
طبقاتی کارگران منجر به سوء ظن
عمومی گردید . آزادی و اظهار نظر
آنگار از زمین رفته بود و در عوض
تشنج و تیره گی روابط دستگیری
های جمعی و توطئه ها تقریباً
همه جا رفته گرفته بود . اصطلاح
(دشمن خلق) هر روز بسز
زیانها بود . میلیونها انسان بیگناه
با تهمت زدن (دشمن) و (جا -
سوسد ستگا های جا سوسی
خارجی) که در حق آنها حاصل
میشد دستگیر شدند . با گذشت
هر سال اینگونه انتقام حوش ها
افزونی میگرفت . در میان نخستین
قربانی این توطئه ها مسئولین
کارآموده و آیدیده حزب ، اداره

چیان صادق امروقتصادی ، -
دانشندان لایق و دانشجویانی
شامل بودند که جرئت اظهار نظر
را بخود میادند . علاوه بر اینها
قوماندانان و کمیسارهای سیاسی
اردوی سرخ نیز از این توطئه
های نصیب نشدند .
درین نوشته میخواهم در مورد
سرنوشت افراد اخیر الذکر
مطالبی را بیان کنم زیرا هدف من
متقییم که به استثنای تصفیه
سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ است -
بستان نومید کننده و ترواریک چون
نایستان ۱۹۶۱ وجود نخواهد
داشت و این درست زبانی بود که
نازی هابر قلمرو شوروی تجسار
کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در
هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو
لیننگراد ، ولگا و قفقاز سازمان
دادند . همه ای اینها چگونه
می توانست اتفاق بیفتد ؟
طبق اطلاعاتی که از طرف
برید جنرال ا . ا . ا . تودورسکی
فقیه (الکساندر ایوانوویچ تودورسکی
۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی
رادر جنگ میهنی رهبری میکرد .
ارسان ۱۹۱۸ عضویت حزب کمو -
نست اتحاد شوروی را حاصل کرد
بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه
حیت قوماندان اکادمی بزرگهای
نظامی اتحاد شوروی ایفای
وظیفه مینمود (۱۰) رایه گردیده
استه از جمله ۲۳ قوماندان
اردوی سرخ و کمیسارهای سیاسی
در آستانه جنگ ۵۶۹ تن آنها
در معرض تصفیه و پاکسازی قرار
گرفتند . ارض ۱۹۲۷ تأسیس
۱۹۲۸ در حدود نیم از قوماندانان
نظامی رژیم که تقریباً همه
قوماندانان ارشد واحد های نظامی
رادر میگرفت دستگیر ، زندانی
یا محکوم به اعدام گردیدند . در
نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۶۱ -
(آغاز جنگ) صرف ۲ نفر

قوماندانان نظامی از تعلیمات
عالی نظامی برخوردار بودند .
(۲۷) فیصد آنها تحصیلات شانرا
حتی در موسسات تعلیمات ثانوی
نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده
بودند . اکثریت افراد یک در اکثر
پاکسازی از وظایف شان برکنار
شده بودند برخلاف کسانی که
جانشین آنها گردیدند ، با امور
نظامی آنها آشنائی خوب
داشتند . رهبری نازی در آلمان
این مطلب را بخوبی درک کرد بود .
تخریب فزینکی و معنوی تیسور -
پسین های معروف نظامی
مدنه بزنی بود بر بیکر قدرت
نظامی . فعالیت های آنها منوع
قرار داده شد و این کار طبعاً
بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق
نظامی را به کندی مواجه ساخت
و آترباه عقب انداخت . بعدها
در جریان جنگ ، سمن سراوان
بخش داده شد تا روش ها و تجرب
خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی
قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی
اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند
نیود ، عمدتاً صرف خلعت
توصیفی را داشتند .
بسیاری از هم میهنان ماکدر
طول زمان جنگ ، جنگیده بودند
شکست های ترواریک سال ۱۹۶۱ را
مورد ارزیابی قرار داده و هلل آنرا
قرار دین و انمود میسازند .
تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت
واحد ها چه از نگاه سوب و اداره
وجه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشدند .
تعمیر ستراتیژیک قوه ها در مناطق
بندری صفحات غرب خیلی دیرتر
انجام یافت . عملی ساختن بیلان
سترواخذ و واحد های نظامی
به تعمیق افتاد . وظایف مند رج
قوماندانان بسیار خلق در امور دفاعی
که در شب ۲۱ جون صادر گردید
بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی
دیرتر جاه عمل پوشید .
برخی از مردم به این دلایل
چنین امر قه میکنند : در اوائیل
ما با نقدان تانکهای عصری ، هوا
پیما های سریع السیر مجهز
ماشیند ارا و توپ های با قطر
بزرگ و تسلیات کافی رادپوشی
مواجه بودیم . طرح تمام این
وسایل هنوز روی میزهای طراحان
نظامی قرار داشت . ای . اس . تیشه
چنگو از مسکو مینویسد : ((تاریخ
فروست نهایت کم بیامداد و این
همه ترین علت عقب مانی های
مادر نخستین مرحله جنگ بسود
نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸

البته ممکنست چون تمام کارها را
بدون تاریخ بگذارند ، تاریخ
هر باری را می تواند بدون شکست
ولی هنوز هم ما پایست آن عهد
از کارهای را که خلق مسئولیت
آنها برعهده داشتند تفکیک کنیم .
بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان
آماده ساختن واحد های نواحی
غربی برای عملیات و تنظیم آنها
در خطوط جنگی بطور غیر مجاز
و نابخشودنی دیرتر صادر شد .
این فرمان هنگامی به واحد های
نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز
یافته بود . همه چیز در شرایط -
د شوارفیر قابل یاور تحت ضربات
سخت و کوبنده قدرت دشمن
بی ریزی میشد .
در تعیین و تثبیت زمان حمله
آلمانها بر اتحاد شوروی ، محاسبه
نهایت غلط صورت گرفت . ستالین
کسیکه به تنهایی و شخصاً قدرت
تصمیم گیری در تمام مسایلی
حیاتی دولتی را در دست خود
قبضه کرده بود ، عقیده داشت
که هتلر جرئت نخواهد کرد
معاهده عدم تجاوز را که در سال
۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا
کرده است نقض کند و زوی همین
عقیده خود حتی تا جون ۱۹۶۱ ،
زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً
تجهیز نوای شان در امتداد
سرحدات اتحاد شوروی به اكمال
رسانیده بودند ، اصرار میورزد .
تمام اطلاعاتی را که درین باره
از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد
شوروی بوی داده میشد ، ستالین
آبرابرو و کاسیون (تحریکات)
تلقی میکرد . (اتفاقاً بسیاری
از اجنت های شوروی به ارتباط
این موضوع در معرض تصفیه
و یابودی قرار گرفتند)
آری ، این یک واقعیت است
که انکشاف و معرفی سلاح جدید
و مهمات جنگی بطور نابخشودنی
به کندی پیش میرفت و توتای نظامی
در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات
خیلی ضعیف بودند و برای این کار
دلایل گوناگون وجود داشت
نخست از همه ، کارمند ان
جدید رهبری کمیساری اتحاد
شوروی در امور دفاعی که بعوض
کسانیکه در سال ۱۹۲۸ در معرض
تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده ،
قدرت تشخیص درست مشخصات
تخنیکی و تاکتیکی سلاح های جدید
را نداشتند . مارشال جی . ای -
کولیک که معاون کمیساری اتحاد
شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوتی نظامی را
با سلاح ثقیل جدید نظامی برعهده
داشت لاجوجانه ادعا میکرد که
ماشیند ارا های کوچک در عملیات
منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه
اینها صرف سلاح خازندوی است .
ثانیاً در سال ۱۹۲۸ هنوز هم
روس های بوروکراتیک نظیم
اقتصادی در کشور احسار میشدند .
از قوانین عمده اقتصادی تخطی
صورت میگرفت . روی موهومات
خیلی مهم اکثریت بدون تحلیل
و اثبات درست علمی بطور دلخواه
و مستبدانه تصمیم اتخاذ میشد که
در نتیجه در شب جنگ سطح تولید
در برخی از فابریک های مهم
بسرعت باثین آمد . این خود
بالای بروسه انکشاف و تولید انواع
جدید سلاح تا نیز انوار ی وارد کرد
رسیده گی به موهومات عاجل
نیروقت بیشتری را ایجاد میکرد .
ستالین (۱۶) معاون صرف
در کمیساری دفاعی داشت ولی
هیچ یکی از آنها حق تصمیم گیری
نهائی را بصورت مستقل نداشتند .
قبلاً تذکره ادم که همچو
روس های رهبری بالای آماده
گی جنگی نواحی نظامی سرحدی
در تابستان ۱۹۶۱ چه تاخیر داشت
به همین ترتیب ، میتوان از فرمان
شماره (۳) مورخ ۲۶ جون یعنی
همان نخستین روز جنگ یاد آوری
کرد . به اساس این فرمان
هدایت داده شد تا قشون اولین
ستراتیژیک فور" به مقابله بپیر -
دازند . قشون دشمن را به
همان راهی که از سرحد عبور کرده
بودند به عقب برانند . تصمیم -
ستراتیژیک شگفت آور و بدون آگاهی
از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت
قشون و عملیات دشمن اتخاذ
گردید .
فرمان ستالین برای عدم وا -
کداری کفیه ، پایتخت او کرائین
یا آنکه دیگر دفاع از آن شعور
کاملاً غیر ممکن بود ، تا نیسرات
در باره انداره واقعی زمان
های ناشی از برستش بشخصیت
که به بروسه انکشاف ورشند
هادی تا" سیمات تولیدی و قدرت
دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد
آورد و نیز در مورد تلاش های مردم
به خاطر ترمیم خسارات جنگ
هنوز هم باید تحقیقات بیشتری
صورت بگیرد .
در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی
کل تا" سپس گردید که در آن قو -
ماند انان قوتی مسلح و چندین

تن از اهدافی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانستند واقعا منحنی مرکز جمعی مبارزه مسلحانه کشور را علیه متجاوز رهایی و مواظبت نماید. تمام قدرت رهایی عالی در دست ستالین بود. اوست های فرماندهان اهل کمیته فوای مسلح، کمیسار خلق برای دفاع منشی هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، رئیس شورای کمیسارهای خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود.

این چنین تمرکز قدرت در دست یک تن نشانه هد نهائی سنترا لینیسم سوق واداره و فرمانده بود ولی سیستم نرمن و اندرطاف بدیدی را بالای قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه، کمیته نیز همانطور که حد سزده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه. علت آن، تصمم ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در -

جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجرائی اینگونه عملیات نه شرایط سترا تیک و نه شرایط مادی قشون مساعد بود. از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزدیک در میمانسک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا هیچ مطلوب ببار نیامد. مبنی حالت در مورد جبهه کریمیه نیز صدق میشد. بعد ها قشون جبهه به حالت دفاعی سوق گردیدند و توسط دشمن برآه کرج، پنینسولای ستانده شدند و در نتیجه کریمیه نیز بصورت کل از دست رفت. عملیات مؤثرانه که از طرف قشون شوروی در حومه خارکوف بعمل آمده باعث شکست بزرگ سه قشون جبهات جنوب - غرب و جنوب گردید. قشون آلمان بعد ها قادر شدند عملیات تهاجمی را در امتداد خطوط تقوا از وستالینگراد از قبل سازمان دهند.

بعد ها با آغاز جنگ ستالینگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانهائی تاکتیکی و سترا تیک و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز فرماندهی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات، برداخت اکثر فرماندهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز فرماندهی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

میشد. این پلانها و فرماندها تا اندازه زیادی نتیجه تلاش جمعی بودند به میل و آرزوی صرف یک فرد.

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر میکنند که انتقاد از ستالین (رهبر سر شناخته شده کشور ما و خلق) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب ((انداختن گل ولای بروی یک مرده)) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبر با قدرت حزب و دولت ما، با در نظر داشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود. ام - کمپلای کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد، ((آیدایگر کانس نیست که از فکر کردن در مورد ستالین بگذرد و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستیم رسیده کسی نماند ؟ سواری با سرعت زیاد و توجه به شانه کسی بیش به نهایت کشنده و خطرناک است.))

بعقیده من رسیده می باشد مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد، به هیچوجه به معنی آن نیست که عمل موجهه این برابلهار امان داده بگیریم. تمرکز شدید (سنترا لینیسم) اداره سیاسی، اقتصادی - اجتماعی رشد بیرونی، وضع قیود بر فعالیتها و موزکاتیک تخطی از قانونیته فعالیتهای مستبدانه و خود اختیاری، جلوگیری از انسیانایف کارگران، نادیده گرفتن عوامل انسانی، تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اقتضای تالیات کلتوری، ذهنی، اخلاقی و مادی انسان، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برابلهار در دوران برستن شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست.

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم می آید تا به علت وریشه آنها بی برسم. از رای، مطالعه و انتقاد از برستن شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالینم نیز ارتباط داد.

هیچکدام اینها بنی تعلق ندارند. ممکن است جزء اشباه فراموش شده مسافرن در کشتی باشد. شما میدانید که اخیرا مردم بسیار سودا می گردیدند. هر چیزی شان را در جیبی فراموش میکنند. حتی آنها می را که در میان سرویس ندان ماریه شان را از یاد برده اند دیده ام. و این کشتی بزرگ. اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند رویم انبار شود. این چه تعجبی دارد. تعجبی نیست.

یکی از مسافران کشتی گفت: - غیر ممکن است. زیرا کشتی جدید و این چهارمین ماموریت است. از بجای چهار بار چهار صد بار هم به سفر بروید، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت.

هرگاه کسی که بتول خان به سفر اوقا میرفت - محتویات یکس سفری. لباس تن و زیراتنی را نیست میکردم. موقع حرکت همیشه لباس سبکی در سفر در برداشتم ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمسیر میکرد. یکی از بازرسان های گمرکی در بازگشت بتول خان از یکی از سفرهای تن فرمی اروپا نظری به روق ثبت انگنده گفت:

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچیک از این چیزها با شما نبوده است. با بنجهد لیره به سفر رفتید. پس اینها را چگونه بدست آوردید؟ انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم بی بردم. یاد بدست نخست یقه بالابوش روست خزم بعد یخن پیراهن خود را عقب زده، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد:

- بگر حرمی دارید. خوب، بدست آوردم. مگر اینها مال من نیست. محصول گمرکی را برداشته آنچه را با خود آورده - بود، برد. منظوم ازین گفته ها اینست آقای - محمود بی، که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود. منبع اسعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم. یکی از ماموران گمرک کشور همسایه به من میگفت: ((اگر این زن اهل کشور ما باشد، او را روی چشم خود میبرد ارم و بجای این بد رفتاری که شما او میکشید، ما پنجاه هزار لیره معاش ما هانه برای او تخصیص میدادیم.))

امروز منبع بزرگ اسعاری ما چیست؟ کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست. همی رفته هائی (فرزند ان بد رانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد. اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا فرق میزنند. بخاطر اینکه اسعاری آوردن هم اکنون در وطن کارگر ما در خارج کشوراند. زیاد نه ولی در مکنای بتول خانم اگر دود خاندان دیگر میداشتم، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر، اسعاری بشکوروبار میگردند.

یک چیز را میخواهم بشما بگویم: سالهائی زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد، باور نداشتم. اگر چند تا خانم نمی مثل بتول را انسان باخود به اروپا میبردند که سرمایه گذاری هم از خود نشان است و از او چیزی بصرف نمیرسد، باعالمی ثروت میتواند به وطن برگردد - گذشته از انها بتول خانم به نسبت دیگر قاچاقبران با مادم و دل باز بود. عزیزم، مگر معاش برای ما کفایت میکند. وقتی بازی خانمی چون بتول در میان باشد. من معاش را چه میکنم. در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هر خص و خاشاک نیست و علاوه اشکارا مادم چهار قطع الرجال استم.

آقای من! آه... گفتند همه شماست ها. اینک در کجاها بر سر می بردند نام مدتی طولانی اوراند دیده ام. انشا الله پیدا میباشی میکشید. آنرا در زیادی بد بین احسان او استند. جقدر اشخاص

رادرین کشور صاحب ملک و مال ساخت. خیلی دنیق این را میدانم یکی از آنها می را که مورد علاقه اش بود با آنچه از اروپا با خود می آورد، مالک مغازه جواد - هر فروشی ساخت، دیگری راه به تجارت بالابوش بوست خر رساند. چه ها چه های دیگر... ولی هیچکس قدر او را نشناخت. هر کس به تناسب اجرائی مقاصد خود نزد او ((جان)) و ((قربان)) گفت و بعد رهایش کرد. البته بیچاره بتول اینقدر قدرت را نداشت که تمام ساکنان استانبول را به ناز و نعمت فرقی کند.

صبر کنید ببینم. نام او چه بود. ها. اری. اری. در این اواخر شنیده بودم برای شخصی بنام ((کلارک جی معمر)) مغازه یی باز کرده است. د و باره سفر اروپا رفت و آمد و این مرده که کلارک جی نام را دم ساخت. اری. همه شما چنین زنی بود. هم گذشته. همی. این مغز من، مغز خراست. یک روز بمن. ولی جدا. خواهمشیکم بمن ماوشما باشد. گفته بود: ((چرا بکار آزاد نبرداخته و هم خود را در گوشه انبار گمرک خاک و دود میکشید.)) من جواب دادم. بودم (بر سر ما به ندامت) خندیده گفتم: ((من سر ما به میدم و شما کمک میکنم.))

د بگر هم. والله بیشتر از این نمیدانم. آنچه میدانستم همین ها بود. شما این کلارک جی معمر را پیدا کنید. او حتما میداند که ((خان اسعاری)) در کجاست. شاید هنوز با هم زندگی میکنند. انوقتها گاه و بیگاه سری به کلوب عالی میزد و انها را میدیدم اما بعد از تقاعد دیگر انظر نهانتر نم. اخیر میزند. هه هه هه. خدا نگهدار. اگر پیدا میشی استفغاله. خدا نگهدار. اگر پیدا میشی کردید. سلام مرا هم برسانید. واقعا نیک هائی زیادی بمن کرده است. به او بگوئید. ممکن است. چه زنی بود چه زن. خدا نگهدار محمود بی فرزندم.

خبریه از روزنامه

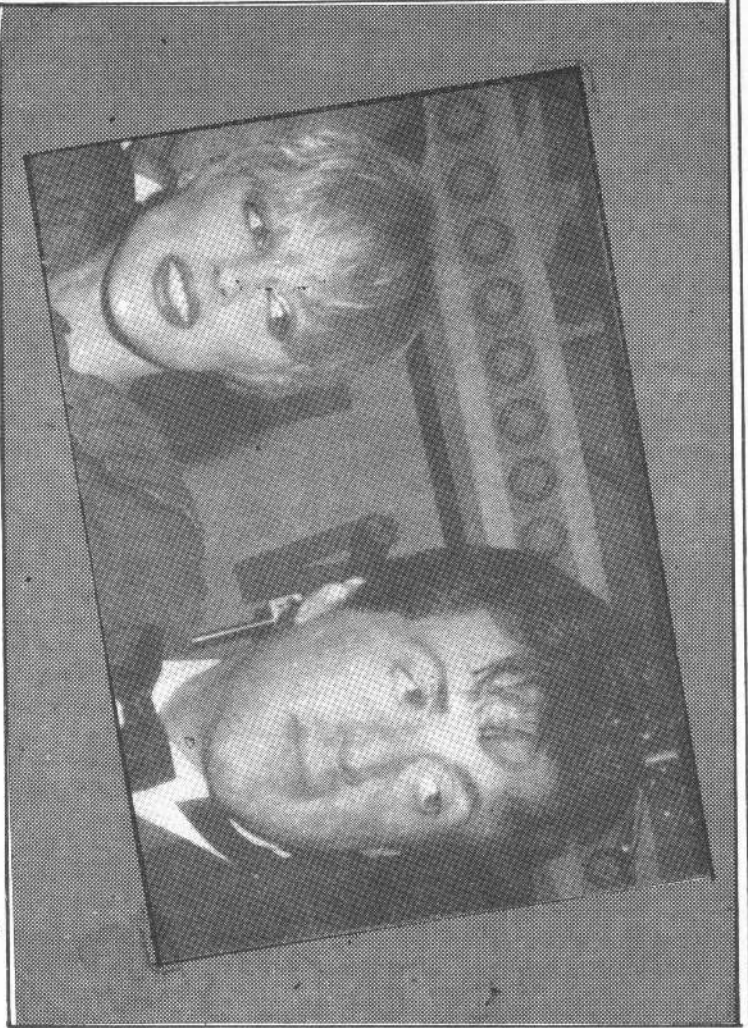
((در اثر گم شدن یکی از ورته. بقیه نمیتوانند از میراث متوا استفاده ببرند))
((خانسی را که وارث ۲۰ ملیون لیره است. - خانواده اش جستجو میکنند.))
از میران (۱): با نژده نفر افراد خانواده بی که میراث هفتت ۲۰ ملیونی به آنان میرسد، برای آنکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند، در - سر اسرترکیه دنبال خانسی بنام ((گلی)) که در - حد در چهل تا چهل و پنج سال عمر دارد، بسو - آمده اند. گلی (در سن اینکه تاریخ دقیقی در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته، توسط خانواد ده یک مامور مجلس به فرزند ی گرفته شده است. از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاهی در دسترس خانواده اش وجود ندارد.

همای سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده ((گلی)) که در قید حیات اند - نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیش از ۲۰ ملیون لیره لازم استاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیغه گرفته شود. در جلسه خانواد - ده می بمنظور اینکه گلی حاضر شده هم خود را - بردارد و در اوراق رسمی امضا کند. تصمم گرفته شد تا در تمام جزایر و جزایر ها این موضوع اعلان شود. ولی تاکنون نتیجه یی ازین اعلان با بدست نیامده است. بدینجهت افراد خانواده، - با نژده نفری ((گلی)) در سراسر ترکیه به سراغ او برانده اند. محمود یارلی نواسه برادر ((گلی)) که محصل پوهنتون است، در پنجاه اظهار داشته است:

بازهم رامبو

رامبو کجاست؟

نامس سلو یسترستالون است که در ششم جولای ۱۹۴۶ زاده شده و از نیلم های که اودران سرکت دانسته می توان از فرست بلود (او ۲)، (کبرا) و (روکی ۱-۲-۴) نامبرد. علاقمند استن اورابنلم رامبومی شنا سندن و وسال قبل برای د و مین بارازن واج نمود ویکی از همسازن هایش در فلم کبرارابه زنی گرفت.



فلم هانیزجریان دارد • زجر دادن • اعمال زور و قتل با تمام شیوه های ممکن و ظریفانه آن روی پرده سینما به نمایش گذاشته میشود • قتل به تماشایان یک حادثه عادی و معمولی نشان داده شده و طوری وانمود میگردد که وقوع آن تاثیری را ایجاد نمیکند • در جهان قرب برای نمایش آزادی همین کافی است که انسان به نزد یکترین غرقه اخبارفروشی مراجعه کرده • انواع گوناگون فلمهای خوفناک را در بدل پولی کرایه بگیرد که متجاوز از قیمت د و قرص نان نباشد • در فلم های سینمایی پیشکش شده مردم همد یگر را با برمه های پر پی برمه میکنند و تشنه را به شیوه بی انجام میدهند که حتی حکایه آن خوش آیند نمی نماید •

این گونه فلم هارانه تنها جوانان بلکه کودکان نیز تماشا میکنند آیا این خود آزادی و خود کامگی مجاز واحد نهایی است یا خیر؟ آیا وضع محد و دیتی بر اینگونه حوادث خطرناک اجتماعی ممکن است؟

این موضوع به نشریات شامگاهی تلویزیون نیز ارتباط میگیرد • د و

آزادی خود کامگی

ترجمه از: ملاسی

در ماه اگست سال گذشته یک جوان انگلیسی بنام (مایکل رایان) باشند • شهرکی (خانگیرنورد) در لباس رامبو درآمد • او با دو ماشیندار و تفنگچه های دارای چاپ بزرگ خود را مسلح ساخته راهی دهکده کوچک و آرام میشود • او در اینجا با تمثیل نقش قهرمان فلم (اولین قطره خون) ۱۶ نفر بی گناه را میکشد و ۱۲ دیگر را زخمی میسازد • او ماد ر خود را بحیث نخستین قربانی خویش انتخاب نمود • و بی - ابتدا به پشت سرا و خون سردانه با گلوله نیر نمود و سپس خانه اش را به آتش کشید • قربانی بعدی او را خانم جوان شوهر داری - تشکیل میداد که یکجا با اطفال خود در هوای آزاد به استراحت پرداخته بود • سرانجام رایان در عمارت مکتبی که زمانی در آن - درس خوانده بود خود کشی نمود • مطبوعات و جراید ناگهیر اعتراف نمودند که همه این قتل ها به - شیوه رامبو صورت گرفته است • در نتیجه بررسی واضح شد که رایان به انسانی آرام و صلح جو - تبدیل گردیده بود ولی صرف به سلاح علاقمندی داشت • این موضوع انگلیسی هارانتگان داد که او چگونه توانست اجازه - «نباشتن این قدر سلاح زیاد را بدست آورد • در انگلستان در زمینه قانونی وجود ندارد • عین موضوع در نمایش

کمیته تلویزیونی پس از قتل های خانگیرنورد • از نمایش یک تعداد فلم هایی که نمایشگر اعمال زور و تشنه بود صرف نظر نمودند • ولی آن کمیته های تلویزیون این کارشان را نه برای همیشه بلکه برای مدتی کوتاهی در معرض اجرا قرار دادند و اخبار داشتند که نظر به خصیلت اجتماعی انگلیسها صرف نظر عمیسی از این نوع فلم ها با ((آزادی خود کامگی)) در تضاد میباشد • تا این نزدیکی هافلنم های نمایشگر اعمال زور و خشونت روی پرده - تلویزیون به نمایش گذاشته نشد • اما فلم سازان متدرجا با استفاده از این ((آزادی)) از کنترل خارج شده به پیمانیه زیادی به ساختن فلم های نمایشگر خشونت و اعمال زور مبادرت میوزند • چندی پیش روزنامه ((گاردین)) نسبت اینکه چاقو قین جوانان - عمومیت زیادی پیدا کرده ا به راز تشویش نموده بود • در لندن فروشگاه های موجود است که در آنها برای هر دوق - چاقو عرضه میشود • حتی بعضی مجلات اعلانات آنها را به چاپ میرسانند • انواع چاقوهای ((دراز)) • ((قاتکی)) و غیره تیپ - رامبو خرید آزیادی دارد • نویسنده معتقد است که مایکل رایان محصول مستقیم آزادی خود کامگی بوده • بالاخره به ((تخریب بخاطر تخریب)) منجر خواهد شد •

راز یکشنبه

عشر گده حرمسرای

زیاد باقیات صالحات ان شهادت میدهند حرمسرای امیرحیب الله خان است که شبستان ان را بروایتی ۵۲ و بروایت دیگری ۱۱۲ اشع رخسار و بر توپیکران بن ارزوها و هوسهای بنیانگزارانرا روان می بخشیدند . بسیار ممکن است نزد مردم این بر سن پیدا شود که این همه ماهرویان چه وظایفی را در خدمت شاه انجام میداده اند . برکه حاوی اینگونه

برکه های زندگینامه واسناد بجامانده زنده گی خصوصی شماری از شاهان روزگاران گذشته هندوستان، ایران و افغانستان گواه است که در محوطه چهار دیوار حرمسرای اتان زیبا رویان زیادی به صفت زنان رسمی و صورتی ویا بحیث کنیزکان گرد آوری شده به شاه لذت و فرحت و به حرمسرا شکوه و جلال می بخشیدند . البته انگیزه های داشتن فرزندان زیاد ، برقرار سازی بیوند های خویشاوندی با شاهان و شخصیت های سرشناس ، به اسارت افتادن زنان در جنگها و مسلط بودن سنت بردگی و سایر ایجابات زمانی و مکانی قلمرو حکمروایی شاهان در تمداد زنان داخل حرمسرا نقش تعیین کننده بی را ایفاء مینموده است . ارقامی که اسناد تاریخی درین مورد در اختیار میگذارد بیانگر است که شاهان هندي از نگاه شمار زیاد زنان نسبت به همقطاران خود در منطقه بسیار به پیش بوده اند . چنانچه یکی از راجه های ناشناخته هندی ۱۵۰۰ و محمد شاه هندی ۹۰۰ لعبت ماه طلعت و سنم اندام را در حرمسرای خویش جاداده بودند . فتح علیشاه ، از سلاله قاجاری ایران ، با ۵۰۰ و تیمورشاه ، از سلسله سدوزایی افغانستان ، با ۳۰۰ مه پاره گل اندام گلستان حرمسرای خویش را رنگین و دل انگیز ساخته بودند . حرمسرای که هنوز گرد زیادی به روی اوزان تاریخ آن نه نشسته و شماری از مردم هنوز از داستان های شور انگیز بنیاد یابی آن - روایت می کنند و به وجود شمار

تا با مشاهده نوکریوالی يك شبه زنان در حضور سراج الملته والدین نوکریوالی زنان دیگر را در شبان دیگر قیاس بتوانند اصل برکه را در زیر بدقت ملاحظه فرمایند . نوشته : شایسته وحدت

وظایف ، که بدست راقم افتاده است ، بعد از مشق نمونه خروار ، جهت روشن شدن زندگی پرده نشینان حرمسرای امیر خدمت خوانندگان گرانقدر مجله سبازون پیشکش میشود

جدول نخست جدول دوم جدول حضور اعلی حضرت سراج الملته والدین که در نوکریوان باید که بر یک نفری مندرج جدول ناموافق هدایات حضور و دستور العملی ملایم بندهای معین بود جمال درستی نوبی ترمیم و سهیل نگارند

جمله اول		جمله دوم	
سراج	نام	سراج	نام
سراج الحکم	سید زمان سراج الحکم	سراج الحکم	شاه زین الحکم
نگار	نگار	نگار	نگار
ملکت عقده الحکم	شبه رحمانه الحکم	یزدیه مایه الحکم	استان ورد الحکم
نفری مایه	نفری مایه	نفری مایه	نفری مایه
ارغون	پهلو دونه الحکم	مبارک شاه الحکم	سید علی شاه الحکم
شکوه الحکم	مصدق شاه الحکم	مصدق شاه الحکم	مصدق شاه الحکم
ملک عقده الحکم	نیکم	نیکم	نیکم

فدات معینه آسانی جدول دوم فوق در یک نوبت فکری زنده در تحت نظارت سر برهنگه و نگارنده گردان پنج شعبه مقرر گردید بدین تفصیل

شعبه ۱	شعبه ۲	شعبه ۳	شعبه ۴	شعبه ۵
خدمت سراج خان و مجلس و بطون شرکت	خدمت غسل خانها	خدمت آب است شوی و دستمال فضا بین قابلین	خدمت باغبری و خواب و دریشی خواب و غیره	کارخانه آسانی
نگار	نگار	نگار	نگار	نگار
استان ورد الحکم	ملکت عقده الحکم	پریت شغل السرای	یزدیه مایه الحکم	شهر رحمانه الحکم
مایه	مایه	مایه	مایه	مایه

دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه وازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهز میجوشید - رویه مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از سوا ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود - روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . وگه کار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشم بر میگردند و یک خدا در رکشت می پرستیدند - و چهزه هاشان - هر یک دیگرس - شنا سوخو گرفته ، بسام دوسته نیکخواه - و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترس و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاری شان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری - و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسی - میکند - از جاکنده میتم ، و همه چیز بامن کجا هستم ، خدایا ؟)

واخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گشتی نیمه جان ، گیسوانش را کندان به مشت در پیچیده و نگه داشته - نوح را آن برآمدگی سر میگس اندام که زندگی در آن شکوفه می بست داشتند - و در آنجا آئین شهر - این باری عصمت خدا - و دانشی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : (نیازتن بود و خواست بزل ، باهر کس که بود)

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی - نوح را می از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطر بود ویم خشم خدا - و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود - از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور برانگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت - و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده - همچنان سهمگین .

(ببریدی ؟) - وصتی باور بود نوح را در این فرمان . . .

(راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، وایتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت .)

و در آن فریاد آشوب غوغا ، مست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - پیخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و یکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزندانم و تنهتی که بر خود میزد برنت .

زاینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آرزندگی که - میوه درخت خدا - از آسب خدا پرستان گریختن میخواست - و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت - و در آن غریو طعنه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را بار میجستند و به چشم هم یاری نموندند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره - و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشید ، بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده - راحیل ، که با کتر سن بخشی از او با خود میبرد - و تنها همان از جهان ، در روز از او بود و شیبانی و ترس نایکار او - و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، ودلی را - کم و پخشند ، - در آرامش خود فرو برد .

(راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیمن دست ها پیوستی که تورا از خود برید ، دختر !)

(چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگ به یا داشته ، و این منم که سنگسارت میکم . . . به کدام دسته ، خدایا ، که بریده یاد ! به کدام دست ؟ وجه ند مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا - راحیل - دختر گهکار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی - ومن جز خاک ندیدم و تیرگی خاک - و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم - و چنین شد که خدا در من غیرت برد - و دست خدا از آستینم بدرآمد - و قوت بازی او بود که به نشانه زد - و نشانه توبودی ، دینه ، و من بودم و خدا بود - و شد آنچه شد ، دخترم - چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این گوسفندان کرگه ها گرفته ؟ وجه خواهد رفت برای من گوسفندان ، تا پایان زمان ؟

(و ، رای بر من ! دور که خواهد بود ؟ دور که خواهد بود ، از خدا و من ؟)

نوح را ، تا توان ننگه ، پسران به سردست بردند از آنجا - و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت ، و چشمان مرد خدا را خیرگسی رختش میدید ، از آنچه دید ، بود - نوح ، تب گرفته و شورسته ، پس سره و زهر لب ز سوسه داشته - سخنانی گسیخته و پرانگده ، بسا آشنای گوش پسران ، و پسران میزدند ، از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بیم هلاک بود از آن ، و شهر ز پسران خواست شد . . .

پسران نوح راه خانه بردند و روی مستند و دینه راه تیمار او گماشتند - و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب - نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشم روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین - و سخن هادانست ، گفتی ، باشفر که بر آورده دست او بسود ، و ما مردم که فرزند زادگانش بودند - اما پسران دیواری بودند - اورا ، سنگین و ستبر ، رخنه ناپذیر - نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس - و دینه را بر او دل میساخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمرش سر شده است - و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد - بر بالینش می نشست و سخنش می شنید و به زبان تصدیق میکرد - اما در دل از خدا آرزش میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

(روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من - وجه روشن برآیند

روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست !

(تنها ، در این چار دیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نمشته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟

(خشم مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو با من

مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

برخورد خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه "طویل‌المدت شوروی-آمریکاییست که دوباره نمونه‌های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طریقه در مطالعه اتوسفیر هر دو بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟

جواب یلی: اما آنها از بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیار ساده‌تری توسط باد به ارتفاع بلند این سوآنس حرکت میکردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز زمین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب‌باد را نجاسپری خواهد کرد. بالونهای برابر با سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها را تا آنجا خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کمره‌های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما ارایه خواهد کرد. بالونهای میکرومتر اشعه‌گاما و اشعه اکسراد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره‌ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافت چندین هزار کیلومتر را در ظرف ده روز طی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسند؟

جواب: این یک سوال خیلی مطلق است در حال حاضر دانشمندان ما یکجا با متخصصین ترکیبی مصروف کارند و این مساله را مورد مطالعه قرار میدهند.

وادی ها و دریاچه‌های مریخ حایز اهمیت بیشتری است. صخره‌های

روسی آنها قاصه تاریخ مریخ را - برای ما بازگو خواهد نمود و امکان پیدا نمودن بعضی اشکال حیات درین وادی ها و دریاچه‌ها موجود میبندد. بعضی از آتشفشانهای مریخ برای مدت بهیشتراز ۱۰۰- میلیون سال آتشی و مواد گداخته شده را به بیرون پرتاب کرده است. یک طبقه مواد گداخته شده آتشفشان بالای طبقه دیگر آن قرار گرفته است و ترکیب مواد گداخته شده آتشفشان زندگی داخل سیاره را منعکس خواهد کرد. در حال حاضر یک آله بسیار کدر مریخ حرکت خواهد کرد در حال انکشاف است. آله بسیار فوقی علاوه از یکسبدر اری و جمع آوری نمونه‌ها مجهز باراکتی خواهد بود که نمونه‌های جمع آوری شده را به مدار بفرستد این راکت در مدار مریخ نزدیک قمر مصنوعی توقف خواهد کرد جایی که نمونه‌های جمع آوری شده به راکت دومی بارشده و به زمین فرستاده میشود.

سوال: چگونه مساله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟

با وجود آن یکصد مایکروارگانیزم‌های راکتبرای انسان خطرناک خواهد بود در ریسر خواهد داشت.

جواب: البته که این حایز اهمیت است که مایکروارگانیزم‌های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه‌ها باید در یک مدار نزدیک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه‌ها مضر است آنها را به زمین انتقال خواهند داد. من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه‌ها را یک گروپ وزید بین المطلق مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟

جواب: من متیقن استم که عمله پرواز بین المطلق خواهد بود.

ترجمه از مجله "سپوتنیک شوروی" شماره ۲۸ اکتبر سال ۱۹۸۸

کار به نهایت بر دی به همان که زندگم دادی.

|| هم ازین بشنوید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم ازخامی: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

|| خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا.

|| ننگ یاد ازشم خویش، که بنداشت آلودگی بود و بزرگترستم بر زندگی.

|| شنیده‌ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستش و مورد رشک دیوار. و هیچ دانسته‌ای که باز فردا موش بود و مورد بود و مرد خدا نبود؟

|| زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ما ریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

|| زندگی از زمین برجوشید، به زبان‌های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیاتر خواست که به چشم فرزند آدم درخود نگریست.

|| شکر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را بر آورد.

|| ستم‌ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریش در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

|| همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت و راه شدن تا بودن. بودن دور است، دور، نابیده.

شهر با راضی‌طلب میزیست. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به آتیه دست به دعا بر میداشتند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روزگرمی بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده‌شان. و بر زمین با اشک و نفوس، اما پسر فراری، افسانه نوح بازمی‌گشتند و در راه او بازمی‌شناختند، نه در آن که فریاد میزدند در خانه در بیست که روزی تازه بر میداد، در آن خشمگین شده‌اند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می‌آمدند، هر روز، به هزار چشم نگران پایان که دیر می‌رسید، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا میدید شان چشم برهم می‌نهاد و خاموش می‌ماند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

|| نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کورده‌لی و چهره خدا آتیه باز خواهد نمود از تنگ اندیشی.

و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می‌فسود. دینه شمع بیست آورد و قطره‌ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سبزه چون خورشید سحرگاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکه سن فردا خفت یا هیچ رنگی در رخسارش جنبید. روز تازه بر آمده بود که آهسته گت:

|| مرگ چون خواب شب میاید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود.

و چشم برهم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!

انتقاد یا

خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جانبداری سیاسی و موضع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاوون برای جوانان یکی است : کار مسوولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و عدوت آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمی خواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشرات در مورد جوانان این اصل را در نظر داشته است . صرف کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسب و بینیم که از این طریق مجله سپاوون چگونه تصویر روشی یک نسا ، را رایج می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرورفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . مانباید قصه خوبی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تعدید میکند و چه چیزی آنها را کجک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج دهم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون ((نشرات ضد فرهنگی)) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاوون بی آنکه هدف تنویر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف ((برك دانسرهای کابل)) و یا ((مردم جکسن)) ، اگر سپاوون این واقعیت را که بفرغم بسیلری ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره ' اخلاق نسل جوان بزنند تصادفی نبود که سپاوون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه ((از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید)) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از ((چیزی)) برای اهداف خود استفاده کنند در - این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که درباره عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاوون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگورادوست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشرات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم . یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخواهند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام - سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و

مانارسانی هاد رکارخوشن سرا پنهان نمیکم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشرات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد .

ما به نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشرات ما را در جهت کیمک به مردم ' خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقاد بازاست اما سعی نه کند با پاوه - گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره ' مجله ' سپاوون

در ماه های گذشته چه از طریق تلفون ، چه از طریق بگومگو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در - مطبوعات و راد یو ، انتقاد های پیرامون نشرات سپاوون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشرات سپاوون را برای خواننده گان ((طورد یگر)) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاوون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشرات مجله سپاوون هنگامیکه به فهرست نشرات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جاییکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعات را به نمایش گذاشته است . موضع نشرات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ

رینا عاشق د هرمنند ربود اما به او نرسید . زیبای (رینا) دل های بسیاری را ربوده بود که در این شمارهنرمندان فلسی نیز شامل اند .

شامل اند . که تقاضای ازدواج را با وی نمودند چون : جیتند ر - نترورگن سینا ، انیل کیپور ، رهند بریکور ، سنجیوکارو . . . که وی همه را جواب رد داده است . بالاخره (رینا) در سال ۱۹۸۴ با محمد موسی خان پسریکی از سرمایه داران پاکستانی ازدواج کرد . در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه به پاکستان رفت .

مردم چنچین سیندا هستند که وی بعد از ازدواجش د ر فلمها ظاهر نخواهد شد . ولی وی درین صحنه صاحبیه اثر با روزنامه فلسی پاکستان به اثبات رساند که در فلم ها حصه خواهد گرفت ولی کم .

ارسانی یانظری
بخانه شکلات
بقیه در صفحه ۸۹

(هرچند درباره ۲۰ میلیون صحبت میشود ولی اصل ارضیه خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده است . نظریه اطلاقه که اخیراً بدست آوردم ، از ارضیه مسا ۲۰ میلیون لیبره ترکی نه ، بلکه ۲۰ میلیون اراست که باین ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیبره ترکی (سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ میگردد . ولی برای اینکه بتوانیم سمعیه خود را ازین مبلغ هنگت براریم ، نام استعمام (گلی) را باید اکتیم . حتما عمه بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام آورده اگهی ندارد ، در کدام گوشه بی باقر وسکت ، زندگی میکند)

د سیاون نورسوز می

عما هوس ، عماد حسن بناپیری ، عماندن زره توتیخما سوز می ، عسا گو ی بی انصافه زمانی به کوم قصوره کومه گناه .

ته د شیز کلومحصوله بی کری خلاصه له ستی د وار ه خبی بی نازین کس ی ، درما تسی زمانی ته بی بیرحمه ، یاید مسته شوپسی ی داستاحال درد اوعداب مسی کرمی پیخوده کله وام چه هیچ نه وای پیدای شو ی یغری ستایشانی په زرهاوتکا زه لبتنی د ظالم انسان پلانس باندی غوخیخیزی هرگری ، پاک ره به خیل فضل او کرم دی دیوطن کینی سیاون نیاز زه فواری د خوینی شاعر ؛ د وکتور فخرالدین سیاون

درارتباطنامهها

با ابراز تشکر از همدستان وخوا نده گان که به نامه نوشته اند . روزهای که مجله زیر چاپ میرفت صد ها نامه از دستان بهار رسید است که در شماره آینده به آنها پاسخ خواهیم گفت .

ق . بهارک (ازنامه مقبول شما - تشکر مطالب تا نامرود استفاده - فرامیدیم شما یاید فقط یک درخت رسم میکردد) حبیبه ثورا شماراد جمله همکاران د ایمی خود می پذیریم امیدوارم بتوانید برای مجله خودتان خدمت نماید (محمد سعید ازلیسه انصاری نظریات شما را در نظر میگیریم از محبت یاید تشکر) وحیده و بهبود (خط شمارا خوانده نتوانستیم) ملالی همدرد ازلیسه جلالی (درباره هنرمندان پاکستانی خیال محمد هرگاه مواد یابد ست ما برسد نشریکیم) عتیق الله محبت زاده و وحید الرحیم محبت - زاده (به جمع یاران سیاون شما را خوش آمدید میگویم) محمد - شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم لیسه عالی حبیبیه (بگذارید که ارمان به دلتان نماند که ادرم شمارا نترکیم . به سلامتان وعلیک اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه تهیه میکند گوشه اراکتی را به بصورت حمت زری از روزلیسه را به بلخی (گوروگرن) تان که معنای نام تان مهور محبت است یانه . از همکاری تان ممنون د مورد شما عری باید بیشتر کار کنید (حمید ا - لدین سریان محافظ) نامه شما رسید میترایید با ما همکاری نماید می از فرستاده هایتان استفاده می کنم بلی برای کارتون های که کار خود شما باشد حق الزحمه میپردازیم . (لطیفه یوسفزی معلم لیسه عاشقان و عارفان) امید انیم با چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد و د طفل را در انتخاب هنرمند سال پیداکیم (خمار بیبورا) (از نامه شما انتخاب کردیم : عشق مثل مرگست همه چه عزیز را تغییر میدهد) حمیرا غوث (از نامه شما : خنده و خوشی باعث طول عمر میشود و اندوه مولد امراض مختلف است) گلشن بینوا ازنامه شما : (اصلیت گل به بوی انست نه به رنگت) منیره مسعود (خواهرگرامی ازده و ستا نترشود ماسمی می کم از مطالب دستان فقط چیزهای خوب را انتخاب و چاپ کنیم و در این ردیف هرفرستاده خوب شما هم حتما چاپ میشود - شکر به اندر د یگر درخت نبود که رسم میکردید)

عابد و رابع بکشان فارغ تحصیل کاغذ بچ لیسه مریم

(تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از سیاون علاقه ندارید اگر احیاناً باظا هرایی مصاحبه شود خبرنگار د یگر مجله این کار را نخواهد کرد) معروفه از کارته ۳ از همکاری همیشگی شما تشکر ، گوش زلمی را کش کردیم که پاسخ های خوبترید هند - حبیبه تننا (سیاون را که تکه تکه نکند حوصله کنید سوالهای تان را پاسخ میدیم) عادل اختری (برای نابغه افغانی محترم صدیق مخترع کمک های لازم صورت خواهد گرفت) نفیسه رحیمی - همکار خوب نامه شما رسید سوالات تان را پاسخ میگویم) روزلا سیا من (ازنامه تان انتخاب کردیم : استاد - از بناراد شایو رسیدند : استاد چه کتابی بیشترین نفع را به شما رسانیده . شادگفت : کتابچه حکیم)

ازین دستان نامه رسیده که از مطالب شان د صورت قابل نشر بودن استفاده میشود ولی از همکاری شان سپاسگزاریم : خسرو اتور ، مرضیه احسانند ، لیلیا هاشمی ، محمد عارف تنها احمد جاوید پنجشیری ، وحیده و همانیک سیرازلیسه زونونه احمد صفر حکیم زاده ، ق . بهارک باشند ، مکرویان سم غلام فاروق حبیبی افسروای مسلح ، سید - معصوم ، شکیبا ازسوان انشار لیلا سعادت فارغ لیسه ، فرهاد بولزلی از پوهنهی حقوق فرزانه ساحل ازلیسه مریم ، لطیفه عمری ، حکیمه ازلیسه ، درانی ، راضیه زیارتند ، حمیده نوٹ ، لیلیا احمد زری ، لطیفه رایسی نوزیه تنها .

راز چشمها

چشم های کوچک : نشانست فعالیت وزیری است . چشم های گرد : دل لیس تلبلی و کند دهنی و خوش گذران چشم های بادامی : ملامت و خوش قلبی را میسراند . چشم های سیاه : نور و جدیت و شجاعت را میسراند . چشمان این متابل به قهوه می : تخیل و خیالپردازی . چشم سبز : صمیمیت و سادگی را نشان میدهد . چشم میخی : دلیل عشق پاک ذکاوت و هوش و آرا د قاطع است . چشم قهوه بی : نشان نجابت لطافت و همچنان اراده است . ارسانی : شفیقه ازلیسوان انشار

اصطلاحات محلی :

خواب بی تعبیر - از روی بیحاصل خواب خروگوشی - غفلت خیال پلو - طمع خام د و یاراد ریک کفش کردن - اصرار و مساجت درباره یک موضوع شیرینی - آدم بیگاره ریکه در کفش داشتن - مقصود نهانی شلم دزدی - گناهی که لذت اثر اندک و کیش بسیار باشد د ست بدهان محتاج وی بضاعت - دست از جان نسته - دل بمرگ نهاد . منت بتاریکی - کججاوی زیرکانه

مکتب عشق :

در این مکتب د درس منظم وجود دارد که یکی بعدد یگر طی میشود تا خواننده سرمنزل عشق راه می یابد .

- نگاه
- لیختند
- سلام
- کلام
- وعده
- دیدار
- شنایی
- رزنیاز
- مهر و محبت
- عشق ورزیدن

ارسانی : ملالی نورین

گلهارادوست میدارم

گل هارا دوست میدارم زیر امقبولی وجدابیت ترا در آن تماشا میکنم بهار اردوست میدارم زیواد رامواج نوریزگل های پسر طراوت آن چهره زیبائی تو امبینم پاییز اردوست میدارم زیواد رسکوت و برگ های ریزان وزردش جدائی من تو را بیسازد میازدم شب رادوست دارم زیرامن بخا برتووی یاد تو بخواب مبرم ارسانی مستوره اهرات

عشق زن مانند سرمایه است که تا صد نفع نکند انرا بکسی نمی سپارد . به عصمت وفت زن محبت باید داشت و از خطاهای چشم باید پوشید . ارسانی : احسانند و معصم

دروغ

دروغ میگفت . د یگری را دوست میداشت . بارها گتست دوستم داری ؟ گت آری . تادیری خاموش بودم . ولسی آخر حوصله ام سرآمد و گتست راست بگو ترا خواهم بخشید . آیدال به د یگری بستنی ؟ گت نه . نریاد زدم . بگو راستن را هرچه هست ترا خواهم بخشید و از گناहत هر چند سنگین تر باشد خواهم گد گت . عاقبت با آرزوی فراوان بیستمد و گت :

مرا بیخس . . . د یگری را دوست دارم . گتت حال که تو سالها بمن دروغ میگفتی این بار هم من بتو دروغ گتت : ترا هرگز نخواهم بخشید

ارسانی : محمد عارف تنها

اسباب خود بینی :

چینی یکی از کتیزان سلطان محمود غزنوی روزی در هنگام پاک کردن شیشه ها ، آینه قد نمایی از دستش لغزیده بر زمین افتاد و شکست . چینی که واتعا یک زن ظریف و ننگه سنج بود و اتفاقاً به شعر و شاعری هم دسترس داشت با تا ترا هسی کسیده گت :

ازضا ، آینه را چینی شکست . محمود که ازین ظرافت آینه بیانه خوشحال شده بود شاعرانه پاسخ داد : خوب شد اسباب خود بینستی شکست .

ارسانی : حسینا

مد است

سری لچ به باران بیرون شو که مد است خصوصاً فصل زمستان که مد است اگر سهوا چین را پوشی چیه ه یاران آسان بفرما که مد است گر خواهی که نشکند خط پلتسون به استاد به این بخورتان کند است

ارسانی : بسیره قادری

در این شمارهها

از میان مطالب ارسالی شما انتخاب نموده ایم

در این شماره :
بلاک ۱۱۰۶ یازدهم
مکتوبی - مقابل تمیمی
مطیبه دولتی
تلفون : ۲۲۷۵۱

به مسوول صفحه طنز سپردیم ولی چاپ شدن آنرا صد فیصد تضمین نمی توانیم. لطیفه راسخ از مکتوبی که از کاتبین هارونکاهی چاپ شماره پنجمین با شماست که قابل چاپ اند. حسین نژاد از زرار شریف ما را بیخشد که تخلص شمارا خوانده و نتوانسته بودیم. شعر ارسالی تان بسیار جالب نبود منتظر همکاری های همیشگی شما هستیم. دوستی سروس از پ. طب (خواهر گرامی ناخوانده چه بگویم که داستان شما را میخواند؟ شعر ارسالی تان را چاپ می کنیم؟ هوسی حمید از ل آینه ندوی (نگاهیات پسر خنده تان را به مسوول صفحه سپردیم. گرچه بومی برنده بود ولی نگاههای شمارا در خطبه های پنج انعامی نگاشته اند. شکرالله تان اینها را برگزیده ایم. (دختران و سران خوشش را مجبور سازید با شخص بد سیرت که طرف پیوندشان نباشند از دوای کنندگیشان آنها آنچه را دوست دارند که شما دوست دارید. از حضرتت میسرورص. ه اشک و زنگ غم را از دل میبرد و شادی میآورد. ولی محمد ولوله از تصدی کاماز شما توجیه جوانان را با سبیل اجتماعی جلب نموده اید به گفته شما واقعا هنوز برخی از جوانان وجود دارند که برداشتن یک سنگ را از مسیر راه دیوانگی می بیند اما هستند جوانان خدمت گذار مردم که شما یکی از آنها خواهید بود. محمد د اور از کارته پروان (براد گرامی طوری که شما امکانات مجله را در دست می کنید. چاپ متعدد داستانهای کوتاه میسر نیست. خواهشمندیم داستان تان را به زودن بفرستید. (جوابید احمد ذکی شما همیشه با خطر سیاه و سرگردان بوده اید چه وقتی که از بازار خرید می کردید و چه حال که اشتراک را بگمان جایزه گرفته اید. سعی می کنیم مشکلات شمارا حل سازیم. (رحمانه از ریاست تولید عناصر فلسفی (هکاری تان را بنامید و این هم فرستاده شما اگر مردم از چه های شوخ که شیشه های خانه سرد را می شکنند بدشان می آید شیشه فروش ها آنها را دوست دارند.) نعمت الله هوشنگ از ل خیرخانه (شهر طنزی شما جالب بود آنرا از نامه زاده دوست گرامی متاسفانه داستان تان را چاپ نمی توانیم. نظریات شما را عملی می کنیم. گل بری بیکتیا و روحانه صاحبی و از نامه مشترک تان اینها را برگزیده ایم. (دختران و سران خوشش را مجبور سازید با شخص بد سیرت که طرف پیوندشان نباشند از دوای کنندگیشان آنها آنچه را دوست دارند که شما دوست دارید. از حضرتت میسرورص. ه اشک و زنگ غم را از دل میبرد و شادی میآورد. ولی محمد ولوله از تصدی کاماز شما توجیه جوانان را با سبیل اجتماعی جلب نموده اید به گفته شما واقعا هنوز برخی از جوانان وجود دارند که برداشتن یک سنگ را از مسیر راه دیوانگی می بیند اما هستند جوانان خدمت گذار مردم که شما یکی از آنها خواهید بود. محمد د اور از کارته پروان (براد گرامی طوری که شما امکانات مجله را در دست می کنید. چاپ متعدد داستانهای کوتاه میسر نیست. خواهشمندیم داستان تان را به زودن بفرستید. (جوابید احمد ذکی شما همیشه با خطر سیاه و سرگردان بوده اید چه وقتی که از بازار خرید می کردید و چه حال که اشتراک را بگمان جایزه گرفته اید. سعی می کنیم مشکلات شمارا حل سازیم. (رحمانه از ریاست تولید عناصر فلسفی (هکاری تان را بنامید و این هم فرستاده شما اگر مردم از چه های شوخ که شیشه های خانه سرد را می شکنند بدشان می آید شیشه فروش ها آنها را دوست دارند.) نعمت الله هوشنگ از ل خیرخانه (شهر طنزی شما جالب بود آنرا

کردیم. مرد خوب هیچگاه از خود رانیز نماند. تمی امین از بهشتون کابل (مطالب ارسالی تان زیاد است. الب بود ولی متاسفانه چاپ آن امکاناتی ایجاد نمی نمود که بنا بر این از نشر آن گذشتیم. شعر از سزوغونه (نگاهیات ارسالی شمارا دید امانت استیم که نامه شما به لسان دردی نوشته شده بود یادگام لسان جدید است. عبد الولی سوزا ز بعد از اسلام به خط درشت نوشته اند. شعر در اختران امروزی در جیب دفتر است. یکی از سوزو در بگوش زراست؟ ولی ما با این عیند به شان موافق نیستیم. همه دختران جنیسی نیستند. شفیقه نوری از ل زرقونه (عیدان چه ارشاد و جسد دارد که هر نامه را که بازمی کنیم نوشته است نامه شمش و پنجم ماست. چرا جواب آن چاپ نمی شود؟ اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. (شعلا فرملی. (نما و انعام همکاری مجله هستیم. از مطالب ارسالی شما شعر تان را که با آرزوی یک برناری صلح و آرامش در کشور سروده اید خواندیم. شعر خوب بود. مطلب و یکسوز و هوگو راه مسوول صفحه ادبیات نژاد ه کی سپردیم. به آرزوی همکاری های تان. محمد حنیف آرزو براد عزیز همه خواننده گان برای مهنیز اند و جایی خود را در نشاند نامه در دست ما حاسبه به دفتر بیاورید. احمد خالد - فرهاد حمید صی (از نامه تان این نگاره را انتخاب کردیم. هر کس باید در خاطر خود گورستانی برای دفن کردن اشتباهات و درستان داشته باشد.) اصل هوشمند از تخنیک تان سوزی نگاه تان تکراری بود. (حسینا غزال) مطلب ارسالی تان بار حوجیه مجله ما توافق نداشتم. شما این ها را انتخاب کردیم. (امید با مرگ هم به گوزن میسوزد. سرنوشت نمی تواند مراد برآید. زنده گی به زانو در آورد. نوریا از بهشتی ساینس و شکیلا از لیه مریم (نامه و مطالب تان رسید. شکیلا از ل آریانس (شعرتان رسید. سید راشد

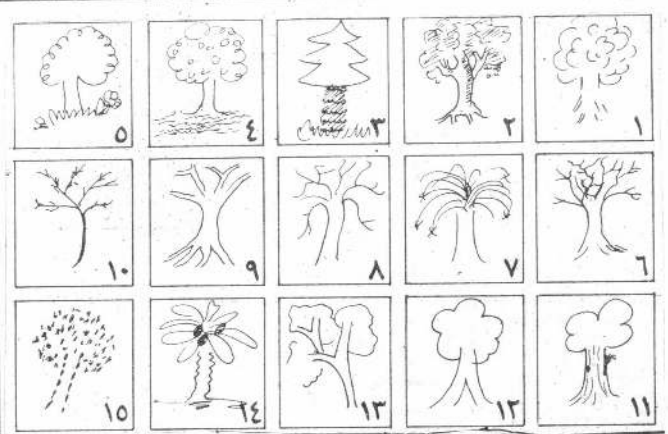
عزیز شوری که در نامه تان گفته اید: بیت است بوحریده عالم دوام مله چندان است از ان حافظ و علاه استفاده نمیکنم. به پرسش هایتان نیز خسته خانه برگردید باگرتستن مواد کوثری به محازه بروید. (حسینا غزال) از ارسالی که نوشته بودید هیجوت آنرا نشر نکنید. اینها را نشر نمی کنیم. خدا کند نهنوشید. خیال محمد حمیدی سرباز لوی - راکت (شعرتان شمارا دیدم. محبوبه غروال از ل سوزا اینقدر زود همکاری تان را قطع نکنید. بخاطر مصاحبه در ایام رخصتی فرصت خواهد بود ولی ما با این عیند به شان موافق نیستیم. همه دختران جنیسی نیستند. شفیقه نوری از ل زرقونه (عیدان چه ارشاد و جسد دارد که هر نامه را که بازمی کنیم نوشته است نامه شمش و پنجم ماست. چرا جواب آن چاپ نمی شود؟ اینک نامه تان چاپ شد. مطلب ارسالی تان راه مسوول صفحه سپردیم. (شعلا فرملی. (نما و انعام همکاری مجله هستیم. از مطالب ارسالی شما شعر تان را که با آرزوی یک برناری صلح و آرامش در کشور سروده اید خواندیم. شعر خوب بود. مطلب و یکسوز و هوگو راه مسوول صفحه ادبیات نژاد ه کی سپردیم. به آرزوی همکاری های تان. محمد حنیف آرزو براد عزیز همه خواننده گان برای مهنیز اند و جایی خود را در نشاند نامه در دست ما حاسبه به دفتر بیاورید. احمد خالد - فرهاد حمید صی (از نامه تان این نگاره را انتخاب کردیم. هر کس باید در خاطر خود گورستانی برای دفن کردن اشتباهات و درستان داشته باشد.) اصل هوشمند از تخنیک تان سوزی نگاه تان تکراری بود. (حسینا غزال) مطلب ارسالی تان بار حوجیه مجله ما توافق نداشتم. شما این ها را انتخاب کردیم. (امید با مرگ هم به گوزن میسوزد. سرنوشت نمی تواند مراد برآید. زنده گی به زانو در آورد. نوریا از بهشتی ساینس و شکیلا از لیه مریم (نامه و مطالب تان رسید. شکیلا از ل آریانس (شعرتان رسید. سید راشد

شعرا هم همان است که شما مطالبه دارید. به برخی از پیشنهادات شما توجه می کنیم. مخصوصا ما بخشن قصه های زندگی را آغاز کرده ایم. به سایر موارد نامه تان نیز توجه می نمایم و از مطلب ارسالی تان این قسمت را نشر نمی کنیم. (به فیوضت و دوستی کدام نعمت این همه اعجاز می کند. بی هیچ شرط و قید و انتظاری دل و جان را فدا نکنیم. تسلیم می شویم. حوریه افسلیار فار لیه زرقونه خدا کند بیسر اسرافال سیاهون شما بخوشن را بشتونید که در رشته زورالیکنز موفق شدید. ما شمارا از خود میندازیم و حقما چاپ می نشوند. سید عمار کارته پروان (شعرا انتدای شما در مورد آینه رسید. محمد عارف شمس را از شکر دره (با دوست گرامی ما از همکاری های همیشگی شما متوسوسیم معذرت های تان را چاپ مطالب ارسالی شما موجود است اما در مورد صفحه دختران و سوزان آرزوی شما را برآورده می سازیم. طرح ارسالی تان را چاپ می کنیم. (شمار الله از ل تخنیک) شعرتان را در صفحه دلخواه تان چاپ می کنیم. (شعرا در حضرتت فارغ لیه جمعوریت (نوشته اید که: زن را زیند حتی با یک شاخه گل - توابع زن زینت زن است - دوستی و وزن نشان دشمنی به زن دیگری است. (سوسن آرزو: (مصاحبه مورد نظر شمارا همیسن شماره چاپ شد. (احمد خالد فرهاد حمیدی (از نامه شما انتخاب کردیم. سرنوشت نمیتواند مراد برآورد. کی به زانو در آوردن تا ابد او را به امید با مرگ هم به گوزن میسوزد. سرنوشت نمی تواند مراد برآید. زنده گی به زانو در آورد. نوریا از بهشتی ساینس و شکیلا از لیه مریم (نامه و مطالب تان رسید. شکیلا از ل آریانس (شعرتان رسید. سید راشد

حرف اولی راه و چار و شکر نشان دادن جانب منطقی کار است از همکاری شما خوشحال می شویم. سید ناصر سوزی از ل (مطلب شما در باره خواننده رسید) هارون فریب (براد عزیز ما مجله را وسیله دشمن ساختن شما با هم چکن قرار ندهیم) شاپورا احمد ندیر (از سنگتان (نگاهیات شمارا دیدیم) وحیده بهرید (به امید بهرید) شما ستم خد که از ما زود میباید صاحبه مورد نظر شمارا امانت ساخته ایم) قمر گل روح افزا از لیه سلطان رضی مزار شریف (شکر از دستکارت ارسالی تان به پرسش شما در همین شماره پاسخ مفصل داده شده. (حسینا غزال) پاسخ به سوال لهارانکی می سازیم. صوفی سلا از مزار شریف (نگه شمارا بر سر شما نیاید خان ها با نوشته های پندار از لیه (بمبارید) زمین تاج از زرار (آوردید بر شما تا آن رسید) محمد اکبر ساحل از مزار شریف (شعرا های تان رسید انشا الله چاپ میشود) حایبه صدیقی (نامه تان رسید مطلب فال غیر قابل چاپ بود مطلب دیگر تان را به مسوولین بخش سپردیم) با نائوس (مصاحبه با نواد از مراد نهرت مصاحبه هفتی هنری شامل شماست. نگاهیات تان خوب بود) شکیلا از بهشتی حقوق (ما سعی بیشتر داریم که نشرات سیاهون را جالب بسازیم) به پیشنهاد تان توجه می کنیم - شکیلا راستین (نگاهیات شمارا دیدیم و امید واری های به وجود آمده که به صدیق خنجر کک صورت گیرد البته بعد از نشر مصاحبه او با سنج تان در دست نبود) حضرت الله شعرا (مجله ما مجله میزبان یک روزنامه نیست به داستان ها توجه می کنیم. سربل خدا با ما شفاقت را خلاصه می سازیم) سعید نوروزان (از نامه شما بزرگواریم) دست شکست کار می کند اما دل شکسته نی - وجدان اگر زخمی شد جوهرش تنی نیست) مصطفی ظفر سرباز خاندید. رگامیسا (نوشته اید هر کس کابل میرون من صرفه شمارا دیدم به باره به نشر رسید و بازم چیزهای خواهیم نوشت) داشت اج ۱۰ (ما به نیامه های بانام شما معذرت می خواهیم) پاسخ می دهیم خوشتر باشد (عزت الله هدرد (یک بومی نگا - هیات شمارا رسید) احمد نهنوشید) ای سرباز (دوست خوب ما گوزن) ما می بیند بپرد سعی کنید در بخش داستان نویسی به گرایش های اخیر او را مطالعه کنید. سلسله بود نبود جان شکیب سرباز (به گفته شما واقعا بعضی ها که خود بینا می مردم می باشند. انتقاد کردن بیک

سرگرمیها و پرستشها

سرگرمیها و پرستشها



سرگرمی دلچسب با جایزه های عالی

به منظور پرورش و ساختن خواص علاقه مندان تست درختی اینک تست مورد نظر مکملاً به نشر می رسد :

عکس ۱ - شما از جهت منطق و اندیشه به اندازه کافی بالغ شده اید و می توانید تعداد را در زندگیتان برقرار کنید زیرا حاصل سات مهاجرت و افراطی و خواست های نامعقول ندارند. اصلاً جاه طلب و افزون خواه نیستید و از رقابت با اطرافیان خوششان نمی آید. پیش از جد به خانه خانواده و دوستان خود وابسته می باشید.

عکس ۲ - این طرز تفکر شما از یک ترس یا نگرانی در ضمنها نماند حکایت میکند ممکن است دلواپس از دست دادن کسی باشید یا از این بترسید که به آرزوهایتان و نقشه های کسی که کشیده اید نرسید. این فقدان اعتماد به نفس شما سبب می شود تا هم در وجود خود احساس بی گفایتی کنید.

عکس ۳ - کسی بد بین و سوسو زنی است و معتقد است که مردم را نباید با ظاهرشان قضاوت کرد زیرا همیشه پیر کاسه ممکن است نیر کاسه ای باشد.

عکس ۴ - اگر درختی که کشیده اید بر شاخه هایش میوه است باید گفت که شما گرفتار یک نوع فاسد خوردن مطبوع در وجود خود استید. از این که گاهی در افسردگی غرق شوید و بیچاره اند و بر صورتتان بنشینند لذت میبرید. در همین حال بسیار منتقادید که همیشه مورد توجه اطرافیان باشید و گاهی در رفاهی کوچکی می گوئید تا جلب توجه کنید.

عکس ۵ - شاخه های حلقه حلقه اگر درخت خود را شبیه این تصویر کشیده اید شما یک فرد گرم ای واقعی با تمایلات قوی و محکم نسبت به آزادی فردی استید و البته تاحدودی هم منزوی و دور گرامی باشید و شخصیت خودتان را کاملاً به روزا کنترل و پیکران قرار میدید و بندرت تحت تاثیر سایرین قرار میگیرید.

عکس ۶ - شما همیشه در حالت تدافعی استید و هم می کنید دیگران می خواهند به نوبت به شما حمله کنند. به همین دلیل در بیشتر موارد دست پیش را میگیرید و قبل از هر حرف و اقدام آنها خودتان حمله را آغاز می کنید (مس).

توان گفت در شخصیت شما خا... ها میراست که خیلی راحت با... ضربه آنها را به جان و روح اطرا... فیان وارد کنید.

عکس ۷ - این درخت متعادلانه از خوشحالی باطنی حکایت نمی کند. شما در احساس کلی خودتان از زندگی نتوانسته اید تعداد را بر... است که تمام ساعاتتان را به... میکنند و لحظه ای تنها نیستید.

عکس ۸ - شما زیاد احساس اطمینان نمی کنید و اغلب نگران چیزهای جزئی و بی اهمیت استید و به خاطر آن که هیچ و راست بودن هر چیز جزئی و خوش میخورید و خودتان را می آزارید. از تنوع به شدت متفکرید و ما باید در زندگی شما همه چیز منظم و مرتب سر جایی خود قرار داشته باشید.

عکس ۹ - شما قلب احساسی تنهایی میکنید و خود را تنها منزوی میدانید. البته اشتیاق زیادی برای برخورد آری از امانیت عاطفی و برقراری تعداد در زندگی احساسیتان دارید ولی گاهی نمی باشد.

عکس ۱۰ - شما اعتماد به نفس فراوانی دارید و در مجموع از خودتان خیلی راضی استید و هیچکس با هیچ حرفی و هیچ کاری نمیتواند به اعتماد به نفس اینها شما خلی وارد آورد.

عکس ۱۱ - نقاشی شما بوضوح نشان میدهد که دایم تلاش می کنید یک تجربه بد را از ذهن خود دور کنید اما ضمیر ناخود آگاه شما در حفظ آن یاد و خاطره با فشاری می کند و همین امر تکرار آن را در تعارض و ناراحتی ساخته است.

عکس ۱۲ - شما شخص بسیار پر انرژی و فعال استید و در هر جمعیتی شرکت میکنید روح وزنده گی به آن می بخشید. زندگی اجتماعی بسیار پر جنب و جود دارد و با طرفداران را نقد رد و ست و ترفیق گرفته است که تمام ساعاتتان را به سر میکنند و لحظه ای تنها نیستید.

عکس ۱۳ - شما زیاد احساس اطمینان نمی کنید و اغلب نگران چیزهای جزئی و بی اهمیت استید و به خاطر آن که هیچ و راست بودن هر چیز جزئی و خوش میخورید و خودتان را می آزارید. از تنوع به شدت متفکرید و ما باید در زندگی شما همه چیز منظم و مرتب سر جایی خود قرار داشته باشید.

عکس ۱۴ - شما قلب احساسی تنهایی میکنید و خود را تنها منزوی میدانید. البته اشتیاق زیادی برای برخورد آری از امانیت عاطفی و برقراری تعداد در زندگی احساسیتان دارید ولی گاهی نمی باشد.

عکس ۱۵ - شما اعتماد به نفس فراوانی دارید و در مجموع از خودتان خیلی راضی استید و هیچکس با هیچ حرفی و هیچ کاری نمیتواند به اعتماد به نفس اینها شما خلی وارد آورد.

افسون :

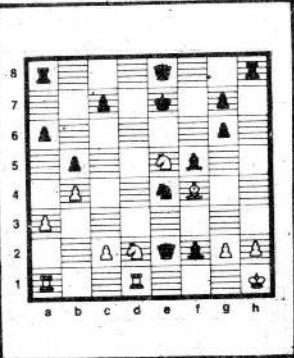
- از زبان رکشوریا - وسیله کشف و رهنمایی در پرواز.
- دختر هندی - بت - در وتر.
- از اعیان - اگر (ی) افزوده شود بمعنای باور است.
- و هم ناتمام - معادل زندگی - منار معروف کشور - گوشه پاک فارم
- یک غذا ای خوشمزه - آواز خوان هندی - اگر یک حرف دیگر مد داشت پیشمان میشد.
- آله موسیقی - از طیاره هاست - اگر چنین نمی بود پس شری می بود - ناله دارد.
- از آن طرف نلی در جهازها ضمه - ناحق نه شد.
- یکی از محل های پرگزار - مسابقات المپیا - صد سال - آنرا سرچینه ساخته بر آن دیگ می بزند
- زنگه کلیسا - مقررات و احکام اجتماعی - عمود ی :

- صحبت از دیو - مخترع برق
- گرداب - اگر آنرا بیشتر سازی فریاد میشود.

۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱												
۲												
۳												
۴												
۵												
۶												
۷												
۸												
۹												
۱۰												
۱۱												

شطرنج



ماعدریج حرکت

پرستش ادبی

(روزی یک زاغ تصمیم گرفت که زیبا شود او بره ای طاووس را پیدا کرد و در دم خود سرش نمود زاغ در همه جا گشت و گدا میگرد و قش قش کان میگفت :

من طاووس استم ... ببینید چقدر زیبا استم ، طاووس های واقعی او را دیدند ، همه عیبانی شدند و به او حمله کردند .

لطفاً این متن را که در یک مجموعه طنزها به چاپ رسیده تکمیل نموده و با ارسال نمایش بنویسید که مترجم و نویسنده آن کیست و مجموعه چه نام دارد .

محمد شریف ، بهرک تبسم ، نظمه ابراهیمی ، نریمان پایی ، عبد الوکیل و به اساس فرستاده حبیبیه نیر - بهرک تبسم ، میترای ، همدرد و عبد الرزاق حسن پیکار ، مستحق جایزه شناخته شدند .

محمد شریف ، بهرک تبسم ، نظمه ابراهیمی ، نریمان پایی ، عبد الوکیل و به اساس فرستاده حبیبیه نیر - بهرک تبسم ، میترای ، همدرد و عبد الرزاق حسن پیکار ، مستحق جایزه شناخته شدند .

حل کنندگان

بشیر زهت جواد ی ، شفیع الله ، حمید الدین سران ، محمد طاهر عنبری ، محمد اشرف ناصری ، میترای همدرد ، معایشه غوث ، حمیده انجاسی ، کتاب زیارت ، حمید الله وحید الله ، سی ، بهارک ، آزاد ، حبیبیه نیر ، رحبه کریمزاده ، زهرا ملالی ، همدرد ، متقی اللصحب ، زاده ، بشیر احمد ، شکلیا ، نسیم سران ، شکلیا سران ، نور احمد راضیه زیارت ، نظمه راییقی ، خاتول بارکزی ، معاد ، سروا ، بارکزی ، شافاروق بهادر ، سوسر آزاد ، محمد علی راهب ، شکلیا ، معطفی فهیم ، جاوید احمد ، ذکی سپاه خورشید ، امین اللطیف ، خاتول شیدر ، (حل معما شماره هفتم) ، نادره سیاب ، اسپه از مکتب شریف ، صادقی احمدی ، محمد عمر المهدی النوری ، دکتور حمید الله زورسانی ، جاکورن دکتور عبد المتین صافی ، ماستر انجیر گل رحیم بنشین مل صافی ، همدرد ، یاسین صافی ، دکتور عبد الظهور ، داکتر مرید غفران ، بد پر ، فتح محمد فتاح ، ارمن مارچه ک ازلیمه رابعه ، بلخی ، حامد منصور ، نجلا نرد امهر ، زهره نیر ، زاهد ، نیر ، فلام ، ربانی ، سبیه اریامی ، محمد جاوید خورشید ، فلام حضرت عزیز ، نوزبه نیاز ، محمود ، مستور صفیه مستور ، لیانا آرام ، فلام حضرت عزیز ، بلقیس ، خسرو انور ، بشیر زهت جواد ی ، عالیبه نوری ، عبد الرزاق حسن پیکار ، خاتول بارکزی ، نریمان پیکار ، احمد ، داور احمد ، احمد نیر اختر ، امی ، شکره انور ، محمد مهدی اکبر نیما .

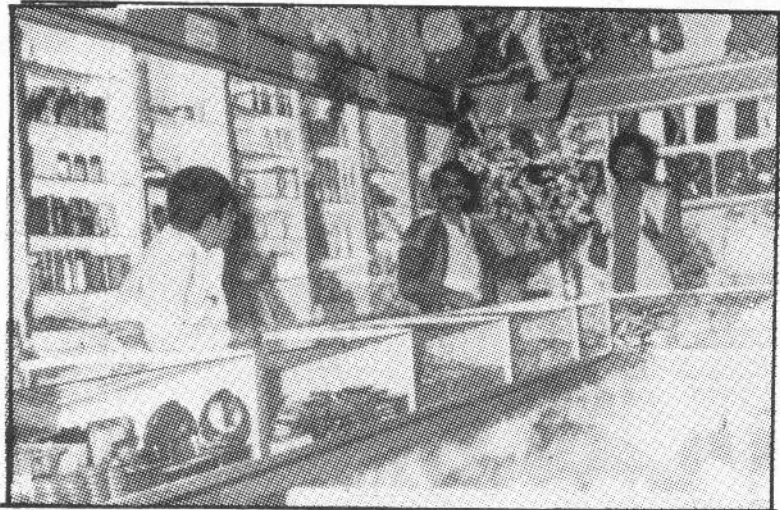
مسیب لارگون



صحت طفل قانرا تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نژد یکترین دانه های منزلتان و عطـور عمد و ازطاهر لمتد درکوچی مارکیت دستیاب نمایند .

فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس
مورد نیازتان استقاده نمایید
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو
مقابل زینب نداری

فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی
و اشیا مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدرخ





فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان
برگزار نمایند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**